



کلام جدید

ترم اول

مفاهیم معرفتی، بنیادی و مبنایی کلام جدید

مدرس: استاد احسان عبادی - پژوهش گر و مدرس مباحث کلام جدید

تایپ و ویراستاری: محمد جواد اسماعیلی

تاریخ شروع دوره: ۱۴۰۰/۰۱/۰۲

تاریخ پایان دوره: ۱۴۰۰/۱۱/۰۲

استاد احسان عباسی اہل قاعہ شکر ماہندگان
از سال ۱۳۸۸ فعالیت های مہدویت خود
را در قالب پژوهش و سخنرانی آغاز کرده اند



رزومه علمی
(جزئیات مہدویت)

- ۱- دارای مدرک تحصیلی تری مہدویت زیر نظر مرکز تخصصی مہدویت حوزه علمیه قم
- ۲- معاونت آموزش بنیاد مہدویت استان مازندران
- ۳- رئیس کاروان مہدویت شهرستان قائمشهر زیر نظر سازمان تبلیغات اسلامی
- ۴- رئیس کمیسیون تخصصی مہدویت سازمان تبلیغات اسلامی مازندران
- ۵- کارشناسی ارشد اخلاق سے اہتمام و مشاورت اسلامی
- ۶- کنفرانسی حوزه های معرفت و مہدویت در صورت تخصصی زیر نظر دانشگاه علوم و معارف



آشنایی با استاد احسان عباسی

Linkrw 1

رزومه علمی
(جزئیات مہدویت)

۷- مترجم چهار کتاب در حوزہ مہدویت کہ کتاب چہارم اوشانق با عنوان شرح حدیث
حدیث از امام محمد تقی (در بارہ امام عصر (عج))، نگاری نو و جدید بر حدیث و بسیار عالی است
برای سخنرانی و مطابقت

۸- دارای مقاله برتر در کنفرانس سے اہتمام مہدویت

۹- دارای بخش مقالات چہارم علامہ علی

۱۰- منبع و مکتوبی طرح مکتوبی (احسان امام عصر (عج)) کہ در این طرح در حدیث موعظ
مہدویت، راجعیت نقد و تاریخچه نسبت تہذیب و کافر سے ہر طرف کہ این تہذیب و مکتوب
خودشان بہ عنوان مکتوبی فعالیت سے کنند (برای کتب اطلاعات
بیشتر در بارہ این طرح و اخلاقی آوی در سخنرانی یا شماره
۰۹۱۱۶۷۳۳۰۹۳ تماس بگیرید)



ویدیو و صوتی
@arshiv_linkrw

رزومه علمی
(جزئیات مہدویت)

۱۱- از اہم دستاویزات ما و سخنرانی های کتاب در زمینه ولایت فقیہ، اثبات عقلی و روانی
و پاسخ بہ شیعات آوی

۱۲- روز دہشکر در حوزہ تاریخ از سال ۱۳۹۵

۱۳- طالب حوزہ علمیه در حوزہ علمیه باہل

۱۴- مدرس مباحث کلامی جدید از جمله: پانزادہم و در صورتیکہ (پاسخ بہ شیعات
کفر

سرور و شیعیان)

۱۵- مدرس مباحث پاسخ بہ شیعات دینی و قرآنی بہ طور خاص

۱۶- منبع سخنرانی با موضوعات جدید و کارورزی

۱۷- سخنرانی در سہیل کشور از سال ۱۳۹۵ در دانشگاه کربلا و
حوزہ های علمیه و استان های مختلف کشور



آشنایی با استاد احسان عباسی

ویدیو و صوتی
@arshiv_linkrw 3

فصل اول: منشاء پیدایش دین

مقدمه	۲
نظریات مطرح شده در گرایش بشر به دین	۴
دیدگاه اندیشمندان غیرمسلمان بر نظریه فطرت مسلمانان	۶
شبیهات مخالفین بر فطری بودن دین	۷
نظریات مخالف نظریه اسلام در مورد منشاء پیدایش دین	۹

فصل دوم: انتظارات بشر از دین

مقدمه	۲۲
انتظار از دین در مبحث انتظارات بشر از دین	۲۳
تعریف دین در قرآن و روایات	۲۳
تعاریف متفکرین غربی از دین	۲۴
تعاریف روان‌شناسانه از دین	۲۴
تعاریف جامعه‌شناسانه از دین	۲۵
تعاریف احساسی و اخلاقی از دین	۲۶
تعاریف معرفتی - اعتقادی از دین	۲۶
تعاریف طبیعت‌گرایانه و مادی از دین	۲۷
نظرات متکلمین اسلام در مورد تعریف دین	۲۷
انتظارات بشر از دین از دیدگاه غربی‌ها	۳۱
دوره‌ها و فضای اروپا در مورد انتظارات بشر از دین	۳۲
بحث انتظار بشر از دین از دیدگاه متفکران و مکاتب غربی	۳۶
دیدگاه گالیله	۳۷
دیدگاه امانوئل کانت	۴۱
نظریات آقای امیل دورکیم و نقد آن	۴۵
بررسی نظریات کارل مارکس (از پایه‌گذاران مکتب کمونیسم) و نقد آن	۵۰
بررسی نظریات ماکس وبر و نقد آن	۵۶
بررسی نظریات شلایرماخر و نقد آن	۵۹
بررسی نظریات مکتب دئیزم و نقد آن	۶۴
بررسی نظریات مکتب اگزیستانسیالیسم و نقد آن	۶۷
فواید بحث انتظارات بشر از دین	۷۱
دیدگاه متفکران اسلامی در باب انتظارات بشر از دین	۷۲
آیا می‌توان در علوم طبیعی و دنیایی از اسلام انتظاراتی علمی داشت؟	۷۶
آیا اسلام در علم اقتصاد حرف‌هایی برای گفتن دارد؟	۷۹
آیا اسلام در زمینه تربیتی، جامعه‌شناسی و سیاسی حرف‌هایی برای گفتن دارد؟	۸۲

انتظار از دین در مباحث اخلاق و فقه و حقوق ۸۷

فصل سوم: فلسفه دین

فلسفه و چیستی دین ۹۰

اختلافات در روش‌شناسی، مصداق و تعیین دین ۹۱

نگاه متفکرین غربی و اسلامی به دین ۹۳

تعاریف متفکرین غربی از دین ۹۵

تعاریف کارکردگرایانه از دین ۹۵

تعاریف اخلاق‌گرایانه از دین ۹۶

تعاریف غایت‌گرایانه از دین ۹۶

تعریف دین اسلام ۹۷

فصل سوم: رابطه عقل و دین

رابطه عقل و دین ۹۹

عقل و دین در زرتشت ۱۰۳

عقل و وحی در فرهنگ اسلام ۱۰۳

عقل‌گرایی حداکثری ۱۰۴

ایمان‌گرایی ۱۰۵

عقل‌گرایی انتقادی ۱۰۶

عقل‌گرایی اعتدالی ۱۰۶

دیدگاه برگزیده ۱۰۷

آشنایی با مجموعه‌های استاد احسان عبادی ۱۰۹

فصل اول: منشاء پیدایش دین

مقدمه

نظریات مطرح شده در گرایش بشر به دین

دیدگاه اندیشمندان غیرمسلمان بر نظریه فطرت مسلمانان

شبهات مخالفین بر فطری بودن دین

نظریات مخالف نظریه اسلام در مورد منشاء پیدایش دین

نظریه دین زاییده ترس است و نقد آن

نظریه دین ابزاری برای جامعه و نقد آن

نظریه حالت خاص وجدانی ناشی از درد آقای یونگ و نقد آن

نظریه ناآگاهی و جهل عامل پیدایش دین و نقد آن

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَغَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت
حجّه بن الحسن ، که دروذهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

مقدمه

سلام خدمت شما عزیزان. ترم اول کلام جدید را با توکل به خداوند و استعانت از امام عصر(عج) آغاز می کنیم. با
استعانت ویژه از امام صادق(ع) که شاگردانی در علم کلام برای مناظره و بحث تربیت می کردند. امام صادق(ع) بعد
از مناظره‌ای که هشام بن حکم انجام داد و مناظره‌ای که فقیهان انجام دادند و هشام هم کلام دان و متکلم بود
ایرادات فقیهان و محدثین را گفتند و به هشام که رسیدند از او تعریف و تمجید کردند و گفتند: ای هشام! کسی
مانند تویی باید با دشمنان ما مناظره کند. یعنی برای مناظره با دشمنان شیعه تنها علم فقه و حدیث و امثالهم نیاز
نیست، بلکه علم کلام هم نیاز است که انسان مباحث عقلی و استدلال و شیوه‌های بحث را یاد بگیرد. نظرات
مخالفین را هم بداند.

این که فقط به نظرات شیعه مسلط باشیم هنر نیست. هنر این است که نظرات مخالفین شیعه را هم بدانیم که
چه طور با آنها بحث کنیم. به همین جهت علمای قدیم ما به بحث فقه مقارن اهمیت می دادند. مثلاً علامه حلی
(ره) کتابی به نام منتهی‌المطلب دارند که ۱۵ جلد است و چاپ آستان قدس است که مباحث فقهی شیعه و سنی را
با استدلال و دلایل متقن بحث کرده است. شما نظرات مختلف را یاد می‌گیرید و نظرات خوب را استدلالی تایید
می‌کنید.

روایتی از امیرالمومنین(ع) در کتاب غررالحکم است که فرمودند نظرات مختلف را بررسی کنید. به تضارب آرا
بپردازید، رأی حق و استوار از آن زاییده می‌شود. تضارب آراء یعنی آراء موافق و مخالف را ببینید و سپس از
طریق آنها نظرات درست را استخراج کنید. شما وقتی نظرات مخالفین را ببینید ذهن شما استدلالی تر بار می‌آید.
متأسفانه از ضعف‌های دروس دانشگاهی و مدارس ما این است که دروس استدلالی نیست و جنبه تئوری و نظری و

یک طرفه دارد. یعنی ما در مباحث مدرسه و دانشگاه فقط خواندیم قانون اول و دوم و سوم نیوتن. آیا جایی نوشته بود نظرات کسانی که با این نظریه نیوتن مخالفت کردند نظر آن‌ها چیست؟ آیا نظر آن‌ها را خواندیم؟ شاید نظر آن‌ها درست باشد. یا در بحث فلسفه غرب زیاد دیده می‌شود. دانشگاه‌های ما مطالبی را توضیح می‌دهند که در غرب منسوخ شده است. استاد دانشگاه نظریات دانشمند غربی را تدریس می‌کند که امروز در غرب آن نظریه منسوخ شد و از بین رفت. آیا جوان ما خبر دارد؟ آیا اصلاً کتب وهابی‌ها را جب امام زمان را خواندیم؟ ما باید نظریات مخالف را هم بدانیم تا استدلالی از عقیده خودمان دفاع کنیم و بتوانیم نظرات مخالف را استدلالی رد کنیم. وقتی با نظرات مخالف آشنا نباشیم نمی‌توانیم آن را رد کنیم. اگر نظریات مخالف را بدانیم بهتر قدر اعتقادات خودمان را می‌دانیم. شما اگر تورات و انجیل را بخوانید به خدا قسم بیشتر قدر قرآن را خواهید دانست. مطالب مضحک و گنگی که در این کتب وجود دارد. جوانی که صلیب به گردن خود می‌اندازد و ادعا دارد می‌خواهم مسیحی شوم فقط یک بار تورات و انجیل را مطالعه کند. همان دو سه صفحه اول تورات را که بخوانید به مضحک بودن آن خواهید خندید. آیا این کتاب آسمانی است؟

ما تضارب آراییی کار نکردیم و نظرات مخالف و موافق را نخواندیم و تنها نظراتی که به منفعت خودمان بود را خواندیم. نظرات مخالف را هم بخوانید و در کفه ترازو بگذارید تا ببینید کدام طرف سنگین‌تر است. کدام استدلالی‌تر و عمیق‌تر است. قرآن در سوره زمر آیه ۱۸ می‌فرماید: **الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ** آن بندگان که سخن بشنوند و به نیکوتر آن عمل کنند.

در علم کلام و در این دوره‌ها و ترم‌بندی جدیدی که آغاز کردیم انشاءالله مباحث را به صورت تضارب آراییی بحث می‌کنیم و با دلیل آن‌ها را رد می‌کنیم.

ما در ترم اول سرفصل‌هایی داریم که مباحث معرفتی، بنیادی و مبنایی است. مثلاً دین از کجا پیدا شده و چرا مردم به سمت دین رفتند؟ اصلاً دین چیست و تا کجا می‌تواند ورود پیدا کند؟ انتظارات بشر از دین چیست؟ آیا این که دین نمی‌تواند کرونا را برطرف کند ضعیف است؟ این که امام زمان کرونا را درمان نمی‌کند آیا امام زمان نیست؟ این‌ها مباحث بنیادین و اساسی است که در بحث علم غرب کتبی در این زمینه با نام فلسفه دین چاپ می‌شود که حضرت آقا هم در سخنرانی‌های خودشان بیان کردند که امروز در غرب کتب متعددی در زمینه فلسفه دین نوشته می‌شود. ما چه قدر در این زمینه کار کردیم؟ شاید کتب قوی که ما ایرانی‌ها در زمینه فلسفه دین

نوشتیم از ده تا بیشتر نشود. کسانی مانند علامه جعفری، شهید بهشتی و استاد خسروپناه و امثالهم کتبی در این زمینه نوشتند.

ترم اول و درس اول ما انگیزه‌های پیدایش دین است. ما سرفصل‌های اصلی تدریس اصلیمان از کتاب مسائل جدید کلامی و فلسفه دین جناب عبدالحسین خسروپناه است. کتابی سه جلدی است. در این میان از کتب و مباحث دیگر هم استفاده می‌کنیم.



این موضوع در کتاب آقای خسروپناه در جلد دوم، فصل ۷، صفحه ۱۰۱ موجود است. در بین بحث از کتاب کلام جدید دکتر حسن یوسفیان هم استفاده می‌کنیم. هرچند کتاب خیلی قوی نیست اما برخی جاها مطالبی دارد که می‌شود استفاده کرد.

نظریات مطرح شده در گرایش بشر به دین

چه عواملی باعث شد بشر به دین گرایش پیدا کند؟ برخی از اشیاء بدون وجود انسان وجود خارجی نخواهند داشت. مثل خط، زبان، حکومت، اقتصاد و ... مربوط به انسان است. شما فرض کنید اگر کره زمینی بود و انسانی نبود هیچ وقت چیزی به نام حکومت و خط و زبان و امثالهم نداشتیم. وجود این‌ها وابسته به انسان است. اما برخی چیزها هست که بدون وجود انسان هم موجود هستند، مانند حیوانات، آب، هوا، درخت و ... دین از مواردی است که بدون وجود انسان وجود آن بی‌معنا می‌شود. پس آن چیزی که باعث می‌شود دینی وجود داشته باشد انسان است. حال پرسش این است که نیازهایی که باعث شد بشر به دین گرایش پیدا کند شامل چه نیازهایی است؟

چهار نظریه را مطرح کردند:

۱- نیازهای اجتماعی: عامل اصلی پیدایش دین نیازهای اجتماعی است. این دسته نظریه افرادی مانند امیل دورکیم جامعه‌شناسی معروف فرانسوی است.

۲- نیازهای روانی: کسانی مانند فروید و امثال این‌ها می‌گویند نیازهای روانی باعث شد مردم سراغ دین بروند.

۳- دسته سوم می‌گویند برخی از دوره‌های تاریخ بشر باعث شد دینی به وجود بیاید. وقتی آن دوره‌ها گذشت و به یک دوره دیگر رسید دین هم مانند مفاهیم دیگر همراه با آن فرهنگ‌ها و عادات دوره قبلی به دوره بعدی منتقل شد و آرام آرام حالت اسطوره‌ای هم پیدا کرد و دین یک نوع نماد اسطوره‌ای شد. آقای مارکس فرد معروف همین نظر را دارد که دین در قدیم در زمانی مطرح شد، حالا به دست ما رسیده و در واقع اسطوره و داستانی خیالی است.

۴- نظر چهارم نظریه اندیشمندان مسلمان است که البته اندیشمندان غیرمسلمان هم داریم که این نظریه را قبول دارند. آن‌ها می‌گویند دین یک امر ناخودآگاه در نهاد انسان است. فطری انسان طالب دین است و تا انسان وجود دارد دین هم وجود دارد.



حال نظریات مسلمین راجب فطری بودن دین را بررسی می‌کنیم. شبیهاتی هم که در این زمینه غربی‌ها مطرح می‌کنند را خواهیم گفت و سپس نظرات غربی‌ها را توضیح خواهیم داد.

جنبه فطری بودن بارها شنیدیم که دانشمندان بارها برای فطری بودن یک امر سه ویژگی مطرح کردند. اولاً باید عمومی باشد و در نهاد همه باشد. دوم این که در طول تاریخ ثابت باشد. یعنی نهاد فطری در طول تاریخ بوده باشد. سوم این که اکتسابی نباشد، یعنی کسب شده نباشد.

منظور از عمومیت گرایش فطری این نیست که همیشه در همه افراد زنده باشد و انسان‌ها همگی به سمت دین بروند. اگر برخی سمت دین نمی‌روند دلیل بر این نیست که فطرت دینی ندارند. بالاخره یک سری اعمال و گناهی که از انسان سر می‌زند گرد و غباری روی فطرت او می‌نشیند. این یک امر طبیعی و قطعی است و بارها ثابت شده

است. شعر معروف حافظ مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک قضیه همین ماجراست که انسان فطرتا خداشناس است اما گم می‌کند.

در بحث تاریخی بودن وقتی به جوامع انسانی مراجعه کنیم می‌بینیم در طول تاریخ حیات بشر هرگز قبیله یا قومی وجود نداشته که برخوردار از دین نباشد. جالب است آقای رابرت هیوم در کتاب ادیان زنده جهان ترجمه آقای گواهی صفحه ۱۷ می‌گوید: در تاریخ بشر هرگز حتی قبیله‌ای وجود نداشت که به گونه‌ای از دین برخوردار نباشد، حتی بوته‌کاران نواحی مرکزی استرالیا و هندی‌های پاتاگونیا که پست‌ترین شکل زندگی بشری دارند هم به نوعی به عالم ارواح اعتقاد دارند و به صورتی مشغول پرستش هستند. در قدیمی‌ترین آثار باستانی که در بشر متمدن به دست آمده نظیر آن‌چه در اهرام مصر یا در متون اولیه وداع‌های هندی به چشم می‌خورد اعتقادات، آرزوها و رفتار دینی وجود دارند.

یک نظریه هم آیت‌الله مصباح در کتاب معارف قرآن خود در صفحه ۴۵ دارد که می‌گوید: طبیعت آدمی طوری ساخته شده که ناخودآگاه نسبت به خدا احساس تشنگی دارد و اگر مسیر درست نشان داده نشود دچار مسیر انحرافی می‌شود.

اگر ببینید فرقه‌های انحرافی در دنیا روز به روز بیشتر می‌شود. کتاب معروف فرقه‌ها در میان ما در این زمینه چاپ شده است. این کتاب کاملاً نشان می‌دهد چه قدر فرقه‌ها در کشورهای غیراسلامی در حال رشد هستند چون دوست دارند خداشناس باشند، اما کسی را ندارند که راه درست را به آن‌ها نشان دهد و به راه انحراف می‌روند. چون ندیدند حقیقت / ره افسانه زدند. قرآن هم که نظریه فطری بودن دین را بارها گفته است. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۖ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (روم/۳۰)... در روایات هم بارها و بارها شنیدید.

شاید برخی‌ها بگویند اگر دین فطری است پس چرا برخی دین دارند و برخی ندارند؟ این همان نظریه‌ای است که می‌گوییم این نگاه فطرتی شدت و ضعف دارد. در برخی‌ها به خاطر ارتباط با خدا قوی است و در برخی ضعیف است. موارد دنیا و زندگی دنیا باعث شده که این موارد در نگاه برخی‌ها ضعیف جلوه کند، نه این‌که اصلاً نباشد. در زمانی دچار غفلت شدند.

دیدگاه اندیشمندان غیرمسلمان بر نظریه فطرت مسلمانان

حال سوال این است که آیا اندیشمندان غیرمسلمان هم داریم که نظریه فطرت را تایید کنند؟ در پاسخ باید گفت: بله. فردی مانند دکتر گری کارل (محمد) لگنهاوزن^۱ می‌گوید: برخی از کارهایی که در فلسفه دین صورت گرفته بر مسائل معرفتی تکیه داشته است. مثلاً آیا اعتقادات دینی از نوع گزاره‌های پیشینی هستند یا پسینی. عده‌ای از اندیشمندان معتقدند پیشینی دانستن اعتقادات دینی راهی است برای حفاظت از اعتقادات دینی در مقابل مداخله علم. یعنی علم به دین ضربه وارد نمی‌کند.

در تفسیر نمونه آقای مکارم، جلد ۱۶، صفحه ۴۲۶ نظریه‌ای از آقای کوونتایم می‌آورد که می‌گوید: حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت بر روح انسان است. نه تنها حس دینی که یکی از اصلی‌ترین و عمیق‌ترین بخش‌های روح انسان نیست بلکه آثار حس دینی از عمق روان ناخودآگاه انسان فوران می‌کند.

حتی جالب است آقای ویلیام جیمز در کتاب پراگماتیسم خودش در فصل سخنرانی هشتم صراحتاً می‌گوید: سرچشمه زندگی مذهبی دل است. حکمت الهی مایه خود را از احساسات درونی می‌گیرد و به کمک فلسفه شکل آن را تغییر می‌دهد. البته این احساسات شخصی و فردی این احساسات قابل تشریح نیست لذا برای این که بتوانیم منویات خودمان را با دیگران در میان بنهیم و منصوب به خیال‌بافی و توهم نکنیم به فلسفه نیاز داریم اما حس دینی یک حس درونی است.

شبهات مخالفین بر فطری بودن دین



پس فطری بودن دین تنها نظر اسلام نیست. اما شبهه‌ای مطرح می‌شود که آقای حسروپناه سه شبهه را در کتاب خود مطرح می‌کند. شبهه‌ای که مخالفین فطری بودن دین بر آن وارد می‌کنند.

شبهه اول: اگر دین فطری است پس باید علاقه به آن ثابت باشد، چرا که یکی از ویژگی‌های اموری که فطری هستند ثابت بودن است ولی ما می‌بینیم علم و تمدن هر

^۱. استاد مقدمه منطق، مقدمه فلسفه، زیبایی‌شناسی، فلسفه علم، علم اخلاق، فلسفه مذهب و متافیزیک، بنیانگذار انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تگزاس جنوبی و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی است.

چه قدر پیشرفت می‌کند علاقه بشر نسبت به دین کم می‌شود. بشر در دوره جدیدی که هستیم به تحقیقات تجربی علاقه بیشتری دارد تا مباحث دینی.

پاسخ شبهه اول: اولاً لازمه فطری بودن یک مسئله این نیست که آن موضوع فطری فقط مورد علاقه من باشد. امور فطری بشر گوناگون است. طبیعی است وقتی شما به یک میل گرایش پیدا می‌کنید ممکن است از امیال دیگر غافل شوید. شما وقتی به یک درس توجه بیشتری دارید از درس‌های دیگر ممکن است غفلت کنید. پس این دلیل بر این نیست که درس‌های دیگر اهمیت نداشته باشد. دلیل بر این نیست که شما بر ویژگی‌های دیگر میل‌های خودتان می‌رسید مانند میل علمی، میل زیبایی و ... پس بگوییم میل دینی فطری نیست. شما میل فطری را رها کردید و سراغ میل دیگر رفتید. این دلیل بر این نیست فطرت وجود نداشته باشد. امور فطری نیاز به یادآوری دارند. در دوره‌های جدید غفلت بشر هم با وجود فضای مجازی و تکنولوژی‌ها و ... از دین بیشتر شده است. پس طبیعی است که این میل کمی بخواهد اما دلیل این نیست وجود نداشته باشد. مانند کسی که زمانی ریاضی او خوب بود ولی مدتی کار نکرد و ریاضی او ضعیف شد.

شبهه دوم: یکی از ویژگی‌های امور فطری ثابت بودن در طول تاریخ است. در حالی که برخی از ملت‌های ابتدایی اصلاً دین نداشتند. برخی کوتوله‌های آفریقایی هیچ نوع عبادت و شعارهای دینی نداشتند. حتی بت هم نداشتند. مردگان خودشان را هم حتی بدون تشریفات خاک می‌کردند. کوتوله‌های کامرون هم فقط به خدای شرع عقیده داشتند و هرگز نمی‌خواستند با عبادت یا قربانی کردن رضایت خدایان را جلب کنند.

پاسخ: در میان این قبایل هم نوعی اعتقاد به ماوراء طبیعی وجود داشت. خودتان گفتید کوتوله‌های کامرون به خدایان شرع اعتقاد داشتند. خود این مطلب یعنی اعتقاد به یک بعد ماورایی، هرچند اعتقاد باطلی است. در مورد کوتوله‌های آفریقایی هم که گفتید برخی از تاریخ‌نویسان گفتند اعتقاد به ارواح جاودانه و موجودات ماورایی در بین این‌ها رواج داشت. آقای ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن خودش، جلد ۱، صفحه ۸۷ الی ۸۹ این مطالب را می‌آورد. اعتقاد آن‌ها خرافی است اما اعتقاد به یک ماورایی دارند. در ضمن امور فطری به صورت بالقوه در وجود انسان هست. اگر می‌خواهید بالفعل شود هنر بشر است که فعالیت و تلاش کند تا آن‌ها را به فعلیت و نتیجه برساند. کسی به نتیجه نرساند مشکل خودش است نه این‌که بگوییم دین وجود ندارد.

شبهه سوم: اگر دین امر فطری باشد پس باید همه انسان‌ها در درون خودشان آن را درک می‌کردند و برای پذیرش آن دیگر نیاز به استدلال و برهان نبود. در مورد غرائز جنسی و میل به زیبایی آیا شما استدلال و برهان می‌کنید

که میل جنسی وجود دارد یا خیر؟ وجود دارد اما شما که دین‌دار هستید برای اثبات درستی ادعای خودتان که دین وجود دارد استدلال می‌کنید. علم کلام و علم فلسفه راه می‌اندازید. اگر فطری بود دیگر نیاز به استدلال نداشت. پس معلوم است دین فطری نیست.

پاسخ: این شبهه قوی است. می‌گویید امور جنسی هم که فطری است نیاز به استدلال ندارد و در گرایش همه افراد وجود دارد. میل به زیبایی و امثالهم. حامیان نظریه فطری بودن دین اعتقاد دارند که احتیاج به استدلال‌های فلسفی و کلامی برای اثبات وجود خدا، توحید خدا و برای از بین بردن شبهات است که اثبات کنیم خدا یکی است وگرنه اثبات اصل خدا کار سختی نیست. این که خدا یکی است و دارای چنین صفاتی است کمی سخت است. نکته بعد این که با توجه به این که تاثیر این میل فطری آگاهانه نیست ممکن است کمی در مقام بحث و دلیل آوردن، یک نفر منکر وجود این فطرت شود. چون این میل خداپرستی با میل جنسی یکی نیست که با هم مقایسه کنید و بگویید چون میل جنسی را همه قبول دارند پس هست و فطری بودن دین چون همه قبول ندارند پس نیست. این طور نیست و جنس آن‌ها تفاوت دارد. شما نمی‌توانید آن‌ها را یک جور مقایسه کنید. یک فردی است که اصلا فطری بودن دین را انکار می‌کند. شما باید در مقابل او استدلال بیاورید. چه طور می‌خواهید فطری بودن دین را اثبات کنید؟ نیاز به دلیل عقلی دارد. استدلال‌های فلسفی در پی ایجاد فطرت نیست بلکه در پی تقویت فطرت است. ما فرد را آگاه می‌کنیم. مانند بنده خدایی که یک چیزی را بلد است و یادش رفته است. شما راهنمایی می‌کنید که آن کار و مطلب به یاد او بیاید نه این که از اول به او یاد بدهید.

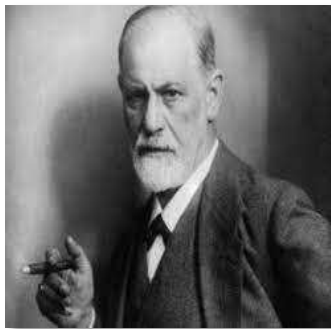
نظریات مخالف نظریه اسلام در مورد منشا پیدایش دین

در ادامه بحث منشاء پیدایش دین نظریه اسلام را توضیح دادیم. حال می‌خواهیم نظریاتی که مخالف نظریه اسلام است را خدمت شما عرض کنیم.

نظریه دین زاییده ترس است و نقد آن

یکی از دلایلی که می‌گویند دین به وجود آمده ترس از عوامل طبیعی است. این نظریه برای بار اول به وسیله یک شاعر رومی به نام تیتوس لوکرتیوس کاروس متوفی ۹۹ میلادی مطرح شد. در آن شعر این قضیه را بیان کرد. در دوره جدید آقای فروید در کتاب آینده یک پندار تلاش کرد تا ثابت کند ترس از عوامل طبیعی است که باعث

گردید انسان یک عامل مشترک به نام خدا را برای این عوامل طبیعی بسازد و در مقابل ترس از این عوامل طبیعی به آن خدا پناه ببرد. این مطلب در کتاب فلسفه دین آقای جان هیک در صفحه ۷۹ آمده است.



فروید می‌گوید حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و امثالهم که برای بشر پیش می‌آمد، بشر هنوز این قدرت را نداشت که بخواهد عقل خودش را به کار بگیرد و جلوی آن حوادث طبیعی را بگیرد. مثلاً در مقابل سیل سد بسازد، در مقابل صاعقه بفهمد که این مسئله یک صاعقه است و چیز خاصی نیست، در مقابل باد هم خانه‌ها را محکم نماید و خلاصه نمی‌توانست در مقابل طبیعت از خودش

دفاع کند. چون نمی‌توانست دفاع کند از خودش موجود خیالی به نام خدا ساخت و در مقابل این حوادث به آن پناه برد. این نظریه آقای فروید است. وظیفه این نیروها هم سرکوبی نیروهایی بود که بشر قدرت مواجهه با آنها را نداشت.

سپس فروید که می‌خواست عبادت خدا را تمسخر کند در کتاب آینده یک پندار در صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ می‌گوید نگاه کنید! دین‌دارها عباداتشان را انجام می‌دهند، خدا را می‌پرستند، گاهی برای خدا قربانی هم انجام می‌دهند اما سیل و زلزله و طوفان همچنان به کار خودش ادامه می‌دهد.

در کتاب آقای حسن یوسفیان از آقای هیوم هم مطلبی نقل می‌کند. آقای هیوم هم که در قرن هیجدهم زندگی می‌کرد همین نظریه را دارد و در کتاب تاریخ طبیعی دین خودش در صفحه ۲۸ می‌گوید این دستگاه طبیعت بر وجود یک پروردگار هوشیار گواهی می‌دهد اما آن چیزی که در عمل رخ داده از سر خردمندی و تفکر نبود، بلکه نگرانی‌هایی در مورد رویدادهای زندگی و حوادث پیش آمد و انسان به خاطر این که خشم خدایان و طبیعت را از بین ببرد به خداپرستی روی آورد. پس ترس باعث گردید که انسان خداپرست شود.

فروید متوفی ۱۹۳۹ میلادی یعنی نیمه اول قرن بیستم است اما معاصرتر از فروید آقای برتراند راسل است که از فیلسوفان معروف غرب است که متوفی سال ۱۹۷۰ است. ایشان می‌گوید مذهب زاییده ترس است و خداوند شبیه برادر بزرگ‌تری است که در همه سختی‌ها و ناملایمات در کنار انسان قرار می‌گیرد. علم می‌تواند آدمی را از این ترسی که به وجود آمده نجات دهد و چشمان انسان را به جای آسمان به زمین بدوزد.



برتراند راسل

برنارد راسل در کتاب **why I am not a Christian** یعنی چرا من یک مسیحی نیستم در صفحه ۱۶ این مطلب را آورده است.

پاسخ به شبهه:

آقای خسروپناه می‌گوید اگر ترس از پاره‌ای از رویدادها موجب توجه به خدا باشد این معنا را ندارد که خدا و دین هم زاییده ترس انسان هستند. بسیاری از انگیزه‌های روانی مثلاً لذت‌طلبی، شهرت‌طلبی و امثالهم باعث می‌شود ما تلاش‌های علمی و فنی را انجام دهیم. مثلاً من دوست دارم پول دار شوم و علم آن را یاد می‌گیرم. دوست دارم همه از من تمجید و تعریف کنم به این خاطر علم آن را یاد می‌گیرم، اما این بدین معنا نیست که علم و فلسفه به خاطر شهوت به وجود آمدند. انگیزه یک کار دلیل پیدایش یک کار است و انگیزه و کار دو چیز متفاوت هستند. علم برای یادگیری است اما من به نیت پول‌دار شدن سراغ علم رفتم. نمی‌توانید بگویید علم زاییده شهرت‌طلبی انسان است. ممکن است من به خاطر ترس از طبیعت سراغ خدا رفته باشم اما این بدین معنا نیست که خدا وجود نداشته باشد و یک چیز خیالی باشد. دلیل شما منطقی نیست. دلیل است که من ترسیدم و به سمت خدا رفتم. یعنی آن قدر درک و فهم نداشتم که بدانم خدا چیست و چون ترسیدم سمت خدا رفتم، اما آیا این ترس خدا را به وجود آورده است و خدا خیالی است و من به خاطر ترس این خدا را ساختم؟ این که چیزی چرا به وجود آمده یک مسئله است، و این که چرا من سمت چیزی می‌روم مسئله دیگری است. دلیل به وجود آمدن با دلیل رفتن به سمت یک چیز یکی نیست. ممکن است دستگاهی به نیت یک چیزی ساخته شده باشد اما شما استفاده دیگری از آن می‌کنید. خدا به وجود آمده است، اما این که من به سمت خدا می‌روم چیز دیگری است.

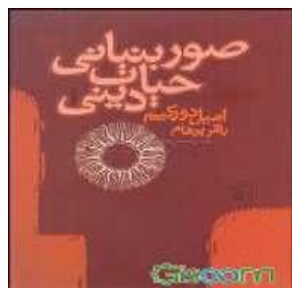
دلیل دیگر این است که انکار نمی‌کنیم که در بین مذاهب ساختگی که نقش اصلی در آن‌ها را خرافات ایفا می‌کنند ترس‌های موهوم با مسائل مذهبی آمیخته شده باشد. اما نمی‌توانید این را دلیلی بر تعمیم بر همه ادیان بدانید. اگر

در ادیان خرافی این تفکر وجود دارد نمی‌توانید آن را به ادیان الهی نسبت دهید. شما تفکرات و دین خرافی را به همه تعمیم می‌دهید آقای فروید! آقای راسل!

آیت‌الله مکارم کتابی به نام انگیزه پیدایش مذهب دارد که در صفحه ۲۱۳ و ۲۱۴ بحث می‌کند. آقای یوسفیان دلایل دیگری هم برای نقد این نظریات ارائه می‌دهند. ایشان می‌گویند پیش‌فرض‌هایی که آقای راسل و فروید و امثالهم مطرح کردند به خاطر نبود زمینه‌های فطری و عقلانی است، وگرنه اگر کسی زمینه فطری خودش را بیدار کند دیگر کار به این احتمالات نمی‌رسد. بعد نظر شهید مطهری را می‌آورند که ایشان در مجموعه آثارشان، جلد ششم، صفحه ۹۰۵ می‌گویند این گروه اعتقاد به خدا و سایر مفاهیم دینی را از قبیل اعتقاد به نحسی عدد ۱۳ فرض کردند، اما اگر واقعا منطق را جلو بیاورند و علم و فطرت را هم جلو بیاورند متوجه خواهند شد که نظریه آن‌ها کاملا غلط است و اصلا جای هیچ بحث و شکی هم ندارد.

جالب است نکته‌ای که آقای یوسفیان می‌آورد این است که آقای امیل دورکیم در کتاب صور بنیانی حیات دینی، ترجمه آقای باقر پرهام در صفحه ۳۰۷ نظریه زاینده بودن دین از ترس را رد می‌کند. امیل دورکیمی که ملحد بود. ایشان می‌گوید: اغلب کوشیده‌اند که نخستین تلقی‌های دینی را به احساس ضعف و وابستگی به ترس و اضطراب‌هایی که گویا بشر در ارتباط با جهان از خود نشان می‌دهد برگردانند. بدین سان گویا بشر تصور کرده است که پیرامون او پر است از نیروهای دشمن و ترسناک که باید با یک سری آداب دینی و امثالهم آن‌ها را آرام کنیم. قانده معروف ترس نخستین آفریدگار خدایان در جهان بوده است، قانده‌ای است که با هیچ مشاهده عینی از واقعیات موجود توجیه نمی‌شود.

آقای راسل! آقای فروید! خود آقای دورکیم می‌گویند هیچ مشاهده عینی از واقعیات موجود را توجیه نمی‌کند. به همین جهت حضرت آقا می‌فرماید باید روی کلام جدید کار کنید.



امیل دورکیم

نظریه دین ابزاری برای جامعه و نقد آن

امیل دورکیم می‌گوید دین ابزاری برای بقای جامعه است. ایشان هم متوفی سال ۱۹۱۷ یعنی قرن بیستم است. ایشان جامعه‌شناس معروف فرانسوی است. در مورد منشا پیدایش دین معتقد هستند خدا، زندگی پس از مرگ و امثالهم یک موجودات خیالی هستند. دورکیم می‌گوید خدا و زندگی پس از مرگ و امثالهم یک سری موجودات خیالی هستند که جامعه آن‌ها را به عنوان یک سری ابزارها اختراع می‌کند. معتقد است برخی نخبگان اجتماعی می‌دانند که اگر مردان و زنان احساس کنند در برابر نیرویی برتر و بزرگ‌تر ایستاده‌اند، سعی می‌کنند اراده خودشان را با آن اراده برتر و بالاتر هماهنگ کنند و تندروی نکنند. به همین جهت نظم جامعه به هم نریزد. به همین خاطر نخبگان جامعه چیزهایی را با نام خدا و قیامت و اخلاق و امثالهم مطرح کردند، برای این‌که نظم جامعه به هم نریزد. این نظریه را آقای جان هیک در کتاب فلسفه دین خودش در صفحه ۷۳ و ۷۴ مطرح می‌کند.

آقای ویلهلم وونت روان‌شناس و فیلسوف آلمانی قرن بیستم است. جالب است این نظریات در غرب مطرح شد و در همان غرب هم پاسخ داده شد و زیر خاک دفن شد، اما جوان ما آن نظریات را مطرح می‌کند و فکر می‌کند جدید است. درد این است. نظریاتی که در قرن نوزدهم مطرح شد و خود کفرانش پاسخ دادند همان نظریات را جوان ما به عنوان یک نظریه جدید غربی فوق‌العاده شیک در جامعه مطرح می‌کند و عده‌ای هم منحرف می‌شوند. این درد ماست. ما اصلاً کتب فلسفه غرب را نمی‌شناسیم و اصلاً نمی‌دانیم که خود تفکرات آن‌ها توسط خود هم‌کیشان خودشان رد شده است. حضرت آقا در یکی از سخنرانی‌های خودشان می‌فرمایند: نظریه‌ای که امروز در غرب پاسخ داده شده و رد شده جوان ما فکر می‌کند نظریه جدیدی است.

آقای وونت هم این نظریه را می‌پذیرد. این مطلب را آقای کاپلستون در کتاب تاریخ فلسفه خودش، جلد ۷، صفحه ۳۷۳ مطرح می‌کند. آقای وونت می‌گوید ما فقط یک نیاز اجتماعی داریم که باعث گرایش به دین شده و آن نیاز اجتماعی این است که جمع بین حب ذات و روابط سالم اجتماعی از انسان بدون مذهب ساخته نیست. به همین خاطر باید چیزی به نام دین ایجاد شود تا از خودگذشتگی و بودن با مردم را به تو یاد دهد.

اما کتاب آقای یوسفیان نظر آقای دورکیم را بسط داده است. آقای دورکیم می‌گوید: بهترین راه برای این‌که ببینیم خاستگاه اصلی دین چیست جامعه‌ای که اصلاً از نظر صنعتی پیشرفت نکرده و در سطح فرهنگی و علمی پایین است را بررسی کنیم و ببینیم به چه چیزهایی اعتقاد دارند. به همین جهت ایشان پژوهش‌هایی را در مورد قبایل

بومی استرالیا انجام داده و نظریه خودش را در همان کتاب صور بنیادی حیات دینی مطرح می‌کند. ایشان می‌گویند هر کدام از قبیله‌های بومی استرالیا چند طایفه را در خودش جای داده است. هر کدام از این طایفه‌ها حیوان یا گیاهی خاص و گاهی یک موجود بی‌جان را که به آن توتم می‌گویند مقدس می‌شمارند و نماد خودشان می‌سازند. مثلا طایفه یک می‌گویند توتم شماره یک متعلق به من، طایفه دو می‌گویند توتم شماره دو متعلق به من است. هر کدام از این طایفه‌ها یک چیز را برای خودشان مقدس می‌شمارند. هر توتم یک سری محرمانه دارد که برای حفظ حریم این توتم حرام‌هایی را نباید انجام داد. به گفته آقای دورکیم توتمیست پرستش حیوان و گیاه نیست، بلکه کرنش در برابر نیرویی است غیرشخصی و ذهنی که در هر کدام از این پدیده‌ها به نوعی جلوه‌گر است. چون توتم هر جامعه مربوط به آن جامعه است خدا هم چیزی شبیه به همان جامعه است. یعنی خدا آن چنان وجود خارجی ندارد و زاییده همان جامعه است و برای بقای نسل خودش چیزی به اسم خدا را هم ایجاد کردند.

نقد این نظریه:

آقای خسروپناه چند نقد به این قضیه دارد. ایشان می‌گویند اولاً تاریخ نشان می‌دهد که پیامبران با نظام موجود در جامعه خودشان مخالفت می‌کردند و قوانین حاکم بر جامعه را زیر سوال می‌بردند. اتفاقاً بر اثر مخالفت پیامبران کشمکش‌های فراوانی هم در همان جامعه ایجاد می‌شد. در جامعه‌ای که پیامبر مبعوث می‌شد و آن جامعه بر اساس ظلم و دیکتاتوری و طاغوت بود، قطعاً آن پیامبر هم با این جامعه مخالفت می‌کرد. در حالی که اگر دیدگاه آقای دورکیم صحیح باشد و دین ابزاری برای حفظ و بقای جامعه باشد، پیامبران باید دیگران را به فرمان‌برداری از قوانین جامعه دعوت می‌کردند. اما پیامبران بارها به مردم گفتند در برابر وضع موجود و جامعه خودتان قیام کنید. پس در عمل این نظریه در واقع صحیح نیست.

نقد دوم این است که اتفاقاً برخلاف نظر آقای دورکیم گاهی اوقات دین‌دارها برای حفظ دین خودشان برخلاف جامعه حرکت می‌کنند. اگر نظریه آقای دورکیم صحیح باشد مردم برای حفظ دین خود باید طبق همان جامعه حرکت می‌کردند چون آقای دورکیم می‌گویند دین همان جامعه است و دین به خاطر جامعه ایجاد شده است.

نقد سوم این است که آقای دورکیم! شما قبیله استرالیایی را که توتم پرست بودند را به همه تعمیم دادید. یعنی استقرای ناقص کردید. شما یک استدلال ناقص کردید. چه طور بر اساس یک استدلال ناقص شما یک قضیه را به

کل دین نسبت می‌دهید؟

نقد دیگری که آقای خسروپناه مطرح می‌کند این است که آقای دورکیم! شما آثاری که دین را دارد به عنوان انگیزه ایجاد دین مطرح کردید. یکی از آثار دین‌داری این است که جامعه منظم است اما این بدین معنا نیست که دین به این خاطر به وجود آمده باشد. شما چاهی را می‌کنید تا به آب برسید. حال در بین کندن چاه به گنجی هم دست پیدا می‌کنید. در این جا شما از آن گنج استفاده می‌کنید اما هدف شما آب بود و در نهایت به آب هم می‌رسید و استفاده می‌کنید. اما نمی‌توانید بگویید من چاه را به خاطر گنج حفر کردم. دین برای پرستش خدا و نزدیک شدن به خدا است. حال در این بین نظم اجتماعی هم از آثار دین است. اما این بدین معنا نیست که نظم اجتماعی دین را به وجود آورده باشد.

نظریه حالت خاص وجدانی ناشی از درد آقای یونگ و نقد آن

در ادامه مباحث کلام در بحث منشا پیدایش دین بودیم. دو دلیل از دلایلی که فلاسفه غربی ارائه دادند را گفتیم. بحث ترس و بقای جامعه که جلسات قبل عرض کردیم و نقد آن را توضیح دادیم.

حال وارد نظریه سوم می‌شویم. نظریه حالت خاص وجدانی ناشی از درد که یک امری قدسی و نورانی است. یعنی حالت خاصی در درون انسان پیش می‌آید و این حس را انسان در درون خود نسبت به خدا پیدا می‌کند.



آقای یونگ کارل گوستاو یونگ روان‌پزشکی که از طریق کاوش در اعماق و روان انسان دانش بشری را به زوایای مبهم و درونی بدن انسان رهنمون کرد.

آقای یونگ می‌گوید: یکی از قدیمی‌ترین و عمومی‌ترین آثار روح انسان است. به نظر ایشان دین تنها یک پدیده تاریخی و اجتماعی نیست بلکه برای بسیاری از افراد بشر مانند یک مسئله مهم شخصیتی است. کتاب روان‌شناسی و دین آقای

یونگ صفحه ۱ و ۲ این مطالب را می‌آورد. یونگ می‌گوید: دین حالتی وجدانی درباره یک امر قدسی و نورانی است. این امر قدسی نیروی محرک یا اثری است که بر اراده انسان غلبه می‌کند و انسان غالباً محکوم است نه ایجاد کننده آن. بنابراین می‌توانیم بگوییم علت این امر قدسی حالتی است که به انسان دست می‌دهد اما اراده انسان در پیدایش آن نقشی ندارد.

منظور آقای یونگ این است که دین خود به خود در درون تو به وجود آمده و یک امر وجدانی و درونی است. از نگاه ایشان دین حالتی است که با توجه به برخی از عوامل پدید می‌آید. بشر به این عوامل عنوان قدرت قاهره داده است. قدرتی که برتر است. مثلاً ارواح، شیاطین، خدایان و ... می‌تواند باشد.

از طرف دیگر آقای یونگ می‌گوید دین رابطه انسانی با عالی‌ترین و تواناترین ارزش است. عالی‌ترین ارزش یک عامل روانی بسیار مهمی است که به صورت ناخودآگاه بر انسان حاکم است و انسان هم می‌تواند از آن تاثیر بپذیرد. آن عامل روانی به عنوان خدا نمایان می‌شود چون که همیشه مقتدرترین است. پس در حقیقت ما چیزی به نام خدا نداریم.

نقد نظریه یونگ:

آقای خسروپناه در این مورد نقدهایی دارد. ایشان می‌گویند چیزهایی که آقای یونگ در این تحقیقات خودش به آن می‌رسد تنها به ریشه‌یابی بحث اعتقاد به خدا پرداخته است، در حالی که دین تنها منحصر به اعتقاد به خدا نیست. دین وحی دارد، خدا پیامبرانی می‌فرستد و کتابی دارد. اگر به خود اسلام نگاه کنیم اخلاقیات داریم، اعتقادات و احکام داریم. چیزی که آقای یونگ می‌گوید فقط بخش اعتقادات است که آن هم قسمت اعتقاد به خدا است نه اعتقاد به چیزهای دیگر. این نمی‌تواند منشا کامل پیدایش به دین باشد. اگر یونگ دینی مانند اسلام را در نظر می‌گرفت کاملاً متوجه می‌شد دین اسلام فقط بحث اعتقاد به خدا را ندارد و مباحث مهم دیگری هم دارد.

نکته بعد چیزی که یونگ می‌گوید که از درون ماست و از درون بر ما غلبه می‌کند ما خواب‌هایی داریم که در خواب بر ما غلبه می‌کنند. ما گاهی اوقات در خواب هیچ اختیاری نداریم و خواب هم از درون و ناخودآگاه ماست. برخی از این خواب‌ها شیطانی است و باید بگوییم دین است؟ یا فرض کنید که فردی دیوانه است و حالت روانی به او دست داده و دست به جنون می‌زند. آیا ما می‌توانیم چیزهایی که از درون این فرد می‌آید و بر او غلبه می‌کند، بگوییم دین است؟

آقای یونگ! هر چیزی که در ناخودآگاه ماست و حالت روانی برای ما دارد و بر ما غلبه می‌کند دین نیست. این حرف کاملاً رد شده است. البته این نظریه خیلی طرفداری ندارد. آقای یونگ ارتباط پیوسته‌ای با فروید داشت و بعدها که عقاید خودش را ابراز کرد مسیرش را با فروید جدا کرد.

نظریه ناآگاهی و جهل عامل پیدایش دین و نقد آن

دکتر یوسفیان در کتاب کلام جدید خودشان عوامل دیگری را هم برای منشا پیدایش دین مطرح می‌کنند. مثلاً یکی از منشاهایی که در غرب مطرح است منشا ناآگاهی از علل واقعی پدیده‌هاست. بیشتر کسانی که با نگاه کفرآمیز به دین نگاه می‌کنند جهل و نادانی مردم را عامل دین می‌دانند. شبکه‌های ضداسلام این مورد را فراوان تبلیغ می‌کنند. این مسئله بیشتر از طرف آقای آگوست کنت است که جامعه‌شناس معروف فرانسوی در قرن نوزدهم است. در سال ۱۷۹۸ به دنیا آمد و در ۱۸۵۷ هم از دنیا رفت که قرن نوزدهم بود. سخنان او منبع مهمی برای بسیاری از نظریه‌پردازان روی این مورد شده است که ناآگاهی و جهل باعث پیدایش دین شد.



آگوست کنت

آگوست کنت می‌گوید در روند تحول اندیشه بشر سه مرحله گذرانندیم. اول مرحله ربّانی و تخیلی است. این مرحله کاملاً مذهبی است و خودش به مراحل خردتری تقسیم می‌شود. انسان‌ها ابتدا اشیای بی‌جان را می‌پرستیدند و بعدها یک مقدار پیشرفت کردند و خدایان نامرئی را می‌پرستیدند و بعدها خدایان گوناگون مانند خدای جنگل، خدای دریا و امثالهم را می‌پرستیدند و الهام می‌گرفتند.

در مرحله بعدی بشر یک مرحله فلسفی-تعبّدی را طی کرد. در این مرحله به جای این‌که انسان حوادث طبیعی را به خدا نسبت دهد کاوش در مورد علت پدیده‌ها را انجام داد و تعقل را به جای تخیل به میان آورد. تخیل این بود که این پدیده‌های طبیعی عامل آن خداست که در حقیقت درست هم بود، اما ایشان می‌گوید بشر از این مرحله بالاتر آمد و به تعقل و فکر روی آورد و گفت این حوادث ربطی به خدا ندارد و عواملی دارد که باید علت‌های آن را کاوش کنم.

مرحله سوم که بشر پیشرفته‌تر شد مرحله علمی-تحصیلی است. به گفته آگوست کنت انسان در مرحله سوم تحول اندیشه خودش را از آن اشیاء به سمت بالاتر می‌برد که اصلاً یک فضای کامل‌تری را مطرح می‌کند. مباحثی که انسان فضا را علمی‌تر از مرحله قبل نگاه می‌کند. مثلاً خواب آور بودن یک ماده را فرض کنید. در مرحله اول می‌گوید این کار خداست که خاصیتی در این ماده قرار داد. در مرحله دوم می‌گوید نیروی ناشناخته‌ای در این جاست. در مرحله سوم می‌گوید این ماده خواب آور است. ذات آن خواب آور است و علم آن را اثبات می‌کند و از تجربیات آن را کشف کردند. پس ربطی به خدا ندارد.

بر اساس دیدگاه آقای آگوست کنت هرگاه علم پیشرفت می‌کند خدا عقب‌تر می‌رود. به تعبیر آقای آگوست کنت علم پدر طبیعت و خدا را از شغل خود منصرف کرده و او را منزوی کرده است. این مطلب را شهید مطهری در کتاب مجموعه آثارشان، جلد ۱، صفحه ۴۸۲ آورده است. پس طبق نظریه آن‌ها علم هر چقدر پیشرفت می‌کند خدا کم رنگ‌تر می‌شود. همین نظریه را امروز در کانال‌های ضد اسلام می‌بینیم.

آقای اپیکور هم نظریه او در کتاب آقای برتراند راسل آمده است. برتراند راسل کتابی به نام تاریخ فلسفه غرب دارد که در صفحه ۳۵۸ نظر آقای اپیکور آمده است که می‌گوید علم می‌تواند پدیده‌هایی را که خرافه پرستان آن‌ها را به قدرت خدایان منصوب می‌کنند به طرق طبیعی توجیه کند.

نقد نظریه:

دقیقاً می‌بینید امروز خیلی از مباحث در فضای جامعه مطرح می‌شود. این نظریه هم مانند نظریات قبلی با یک نقد اساسی روبرو است. آقای آگوست کنت برای این حرف‌هایی که آورده مدرک ندارد و یک سری پیش‌فرض‌هایی را مطرح می‌کند و این پیش‌فرض‌ها را خودش جلو می‌برد و مدرکی به ما نمی‌دهد که دین این‌طور بوده و تاریخ زندگی بشر به این شکل بوده است.

بر اساس این دیدگاه، تفکر دینی انسان‌های قبل از دوران تفکر دینی در دوران قبل از دوران فلسفی رخ داده بود. طبق نظر ایشان تفکر دینی در مرحله اول بود، یعنی در مرحله‌ای که انسان‌ها فقط در تخیلات بودند، در حالی که واقعاً به گواهی تاریخ ظهور بسیاری از ادیان بزرگ در زمان اوج اندیشه فلسفی بود. برای مثال قبل از دین حضرت ابراهیم، فلسفه در هند، مصر و ... رواج داشت. مسیحیت بعد از فلسفه یونان تولد پیدا کرد. اسلام هم که بعد از شکوفایی فلسفه یونان و اسکندریه و ... آمد. سقراط و افلاطون و ارسطو قبل از مسیحیت و اسلام بودند.

پس آگوست کنت می‌گوید دین زمانی به وجود آمده بود که بشر تفکر نداشت، تعقل نداشت اما بعد که علم پیشرفت کرد دین به حاشیه رانده شد. الان هم این حرف‌ها را می‌زنند. اما مسیحیت و اسلام به عنوان دو دین اصلی که امروز در جهان مطرح هستند بعد از تفکرات فلسفی به وجود آمدند نه قبل آن.

نکته بعدی این که شما می‌گویید وقتی علم جلو بیاید و دین عقب می‌رود، بسیاری از کسانی که در علم تاثیرگذار بودند افرادی دین‌دار بودند و مسلمانان سرآمد آن بودند. شهید مطهری در کتاب فطرت صفحه ۱۷۳ این بحث را مطرح می‌کند.

نکته بعد شما طبق مبانی الهی و اسلامی می‌توانید هم زمان نگاه الهی، نگاه فلسفی و نگاه علمی به پدیده‌ها داشته باشید و نیازی نیست این دو را از هم تفکیک کنید. به همین جهت قرآن می‌فرماید به پدیده‌هایی مانند طبیعت هم نگاه الهی داشته باش و هم تفکر کن.

الحمدلله بحث پیدایش منشا دین را به اتمام رساندیم و استدلالی صحبت کردیم. انشالله در فصل بعدی با درس جدید در خدمت شما هستیم.

فصل دوم: انتظارات بشر از دین

- مقدمه
- تعریف دین در مبحث انتظارات بشر از دین
 - تعریف دین در قرآن و روایات
 - تعاریف متفکرین غربی از دین
 - تعاریف روان‌شناسانه از دین
 - تعاریف جامعه‌شناسانه از دین
 - تعاریف احساسی و اخلاقی از دین
 - تعاریف معرفتی - اعتقادی از دین
 - تعاریف طبیعت‌گرایانه و مادی از دین
 - نظرات متکلمین اسلام در مورد تعریف دین
 - انتظارات بشر از دین از دیدگاه غربی‌ها
 - دوره‌ها و فضای اروپا در مورد انتظارات بشر از دین
 - انتظار بشر از دین در دوره قبل از قرون وسطی
 - انتظار بشر از دین در دوره قرون وسطی
 - انتظار بشر از دین در دوره رنسانس و معاصر
 - بحث انتظار بشر از دین از دیدگاه متفکران و مکاتب غربی
 - دیدگاه گالیله
 - دیدگاه امانوئل کانت
 - نظریات آقای امیل دورکیم و نقد آن
 - بررسی نظریات کارل مارکس (از پایه‌گذاران مکتب کمونیسم) و نقد آن
 - بررسی نظریات ماکس وبر و نقد آن
 - بررسی نظریات شلایرماخر و نقد آن
 - بررسی نظریات مکتب دئییزم و نقد آن
 - بررسی نظریات مکتب اگزیستانسیالیسم و نقد آن
 - فواید بحث انتظارات بشر از دین
 - دیدگاه متفکران اسلامی در باب انتظارات بشر از دین

- آیا می‌توان در علوم طبیعی و دنیایی از اسلام انتظاراتی علمی داشت؟
- انتظار بشر از دین در عرصه علوم تجربی
- آیا اسلام در علم اقتصاد حرف‌هایی برای گفتن دارد؟
- فلسفه اقتصادی اسلام
- مکتب اقتصادی اسلام
- آیا اسلام در زمینه تربیتی، جامعه‌شناسی و سیاسی حرف‌هایی برای گفتن دارد؟
- نظام تربیتی اسلام
- جامعه‌شناسی در اسلام
- علوم سیاسی در اسلام
- انتظار از دین در مباحث اخلاق
- انتظار از دین در مباحث فقه و حقوق

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَغَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت
حجّه بن الحسن ، که دروهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

مقدمه

در این فصل می خواهیم در مورد انتظارات بشر از دین صحبت کنیم که بحث فوق العاده مهمی است و یکی از
مباحث کلیدی و مبنایی است. برای مثال وقتی فردی مریض می شود و از دنیا می رود شبیه وارد می کنند پس
دعاهایی که کردیم چه شد و دین چه فایده ای برای این فرد داشت. یا برای مثال فردی فقیر است اما فرد
دین داری است ولی شبیه وارد می کنند دین چه فایده ای برای این فرد داشته است. یا در همین بحث کرونا دین
چه فایده ای برای این بیماری داشته و چه طور دین توانسته کاری برای کرونا انجام دهد.

در بحث انتظارات بشر از دین ما کتاب های خوبی در این زمینه داریم. کتابی آقای محمدمبین محمدی نوشته که
کتاب خوبی است و کتابی هم آیت الله جوادی آملی به نام انتظارات بشر از دین نوشتند که کتب خوبی است و ما
نگاه هایی به این کتب خواهیم داشت، اما منبع اصلی ما برای تدریس کتاب انتظارات بشر از دین جناب خسروپناه
است. در کتاب کلام جدید و سه جلدی آقای خسروپناه بحث انتظارات بشر از دین آمده است اما ایشان کتاب
مستقلی هم با نام انتظارات بشر از دین دارند. این کتاب کامل تر از مباحثی است که در بحث انتظارات بشر از دین
در کتاب سه جلدی آمده است.

کتاب دیگری هم آقای دکتر عبدالله نصری با نام انتظار بشر از دین، بررسی دیدگاه ها در دین شناسی معاصر نوشته
است که دیدگاه های افرادی مانند شهید مطهری، شهید صدر، علامه طباطبایی، مهندس بازرگان، مجتهد شبستری
و ... را آوردند و بحث کردند. کتاب خوبی است که تطبیقی بحث کردند. خوبی کتب آقای خسروپناه این است که
در بین مباحث، ایشان نظرات بقیه افراد را هم می آورد. ما نظرات غربی ها را هم خواهیم آورد تا بحث انتظارات بشر
از دین که یکی از مباحث فوق العاده مهم و بسیار مغفول واقع شده است را انشالله با هم بررسی کنیم.

ابتدا آقای خسروپناه بحث تعاریف را می‌آورد که تعاریف در یک موضوع خیلی با اهمیت است. ما گاهی اوقات اصلا در تعریف مشکل داریم. کتاب کلام جدید آقای خسروپناه مبحثی به نام تعریف دین از نظر غربی‌ها و از نظر متکلمین فلاسفه دین دارد.

تعریف دین در مبحث انتظارات بشر از دین

برای تعیین بحث دقیق انتظار بشر از دین شناخت دقیق و مصداقی دین خیلی اهمیت دارد. این تعاریف لغوی که در مباحث مختلف و مباحث دین‌پژوهی و قلمرو دین گفته شده مشکلی را حل نمی‌کند و باید واقعیت، ماهیت و مصداق دین را مورد بحث قرار دهیم.

شناخت مفهوم اصطلاحی دین باید خیلی مورد اهمیت باشد تا موضوع مباحث فلاسفه دین ما مشخص شود. در طول تاریخ ادیان به اقتضای شرایط فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی دچار تحریف شدند. از آن‌جا که دین بحثی است که در ذهن شکل می‌گیرد و این‌طور نیست که من جسمی داشته باشم که مستطیلی شکل به نام دین باشد، ممکن است تعاریف متعددی از دین شکل بگیرد. جهان‌بینی‌ها و نگاه‌ها به مبانی جهانی، خدا و زندگی اجتماعی، آیا احکام دین در اجتماع شکل می‌گیرد یا خیر، آیا احکام دین تنها فردی است و... تمام این مسائل در تعریف دین اثر می‌گذارد. نکته فوق‌العاده مهمی است. به همین جهت ما ابتدا می‌خواهیم دین را تعریف کنیم.

تعریف دین در قرآن و روایات

در قرآن کریم دین به معانی متعدد و هفت معنا ذکر شده است:

ابتدا معنای جزا و پاداش یعنی مالک یوم‌الدین آمده است.

دوم به معنای اطاعت و بندگی: **قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مَخْلِصًا لَهُ الدِّينَ**. بگو که من خود مأمورم که تنها خدا را پرستش کنم و دین را برای او خالص گردانم.

سوره زمر آیه ۱۱. سوم: ملک و سلطنت: آیه ۳۹ سوره انفال: **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ**. و (ای مؤمنان) با کافران بجنگید تا دیگر فتنه و فسادى نماند و آیین همه دین خدا گردد.

چهارم به معنای شریعت و قانون. سوره کافرون / آیه ۶: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ. پس اینک دین (شرک و جهل) شما برای شما باشد و دین (توحید و خدا پرستی) من هم برای من (تا روزی که به امر حق شما را از شرک برگردانم و به راه توحید خدا و خدا پرستی هدایت کنم).

پنجم: به معنای ملت، آئین ابراهیم.

ششم به معنای تسلیم. آل عمران / ۱۹: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ۗ. همانا دین (پسندیده) نزد خدا آیین اسلام است.

هفتم: دین به معنای اعتقادات. لاکراه فی الدین.

در بحث روایات خطبه اول نهج البلاغه آقا امیرالمومنین است که ایشان تعبیر متعددی را در بحث دین آوردند. در روایات ما هم مباحثی مانند ایمان، یقین، حبّ و بغض، معرفت داشتن، دوستی ورزیدن نسبت به خدا، اخلاق نیک، عزت نفس، طلب علم و ... از مصادیق دین شمرده شده است.

آقای خسروپناه بعد از تعاریف قرآنی و روایی نتیجه‌ای می‌گیرد. در کتاب خودشان در صفحه ۴۹ می‌گوید بسیاری از این تعبیری که در قرآن و روایات آمده مانند جزادادن و پاداش، ملک و سلطنت و ... مقصود ما در بحث انتظارات بشر از دین نیست. یعنی ما که می‌گوییم انتظارات بشر از دین، در این جا دین به معنای پاداش و جزا منظور ما نیست و این‌ها بیشتر مباحثی است که مربوط به صفات خدای متعال است.

تعاریف متفکرین غربی از دین

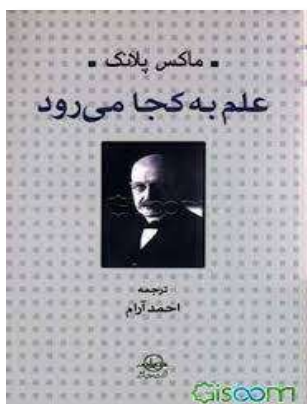
غربی‌ها از نگرش‌های مختلف یعنی هم نگاه برون‌دینی (نگاه جدا از دین) و هم از نگاه درون‌دینی (در درون متن دین) تعاریف متعددی در حوزه جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و امثالهم از دین ارائه دادند.

تعاریف روان‌شناسانه از دین



آقای ویلیام جیمز در کتاب **philosophy region** که نوشته آقای جان هیک است می‌گوید دین عبارت از احساسات، اعمال و تجربیاتی است که افراد به تنهایی و در پیشگاه خدا پیدا می‌کنند.

پس طبق تعریف ایشان دین یک نگاه کاملاً فردی است. احساساتی انسان پیدا می‌کند که خدایی است و در مقابل خدا گریه می‌کنند و یک سری اعمالی هم مانند عبادت هم انجام می‌دهند.



آقای ماکس پلانک در کتاب علم به کجا می‌رود ترجمه آقای خسروپناه در صفحه ۲۲۵ می‌گوید به عقیده من هر شخص عالم و متفکری به این امر توجه می‌کند که اگر بنا باشد تمام نیروهای بشری در حال تعادل و هماهنگی با یکدیگر کار کنند لازم است که به عنصر دینی در طبیعت خودشان معترف باشند. این تضاد نیست که متفکران بزرگ همه زمان‌ها چنان نفوس دینی عمیقی داشتند.

یعنی اگر می‌خواهید همه با هم متحد و هماهنگ باشند باید چیزی به نام دین در وجود خودتان را اعتراف کنید و در پرورش آن تلاش کنید. چیزی که باعث می‌شود به فکر کارهای جامعه بیفتید و هماهنگ باشید دین است. آقای خسروپناه می‌گوید ویژگی بیشتر این نوع تعاریف که روان‌شناسانه است به طور عمده به حالات دین‌دارها و آثار آن‌ها اشاره می‌کند. یعنی من دین‌داری هستم که چنین آثاری از دین دارم. برای مثال آثار دین‌داری من این است که مثلاً در جامعه با سلامت بیشتری هستم. در جامعه با بقیه هماهنگ‌تر هستم.

در ادامه آقای خسروپناه می‌گوید این ویژگی روان‌شناسانه در بحث تعریف دین، انتظارات بشر از دین‌داری را پاسخ می‌دهد. یک فرد دین‌دار چه انتظاری از او وجود دارد؟ این که انسان بانشاط، خوب، هماهنگ با بقیه و ... باشد اما موضوع بحث ما انتظار بشر از دین است. ما نمی‌خواهیم از دین‌داری انتظار داشته باشیم بلکه می‌خواهیم از خود دین انتظار داشته باشیم. تعاریفی که گفتیم بیشتر ناظر به افراد بود و ما می‌خواهیم اصلاً به خود دین نگاه کنیم. پس این تعاریف کامل نیست.

تعاریف جامعه‌شناسانه از دین



آقای پارسونز در تعریف جامعه‌شناسانه خود از دین می‌گوید مجموعه‌ای از باورها، اعمال، شعارها و نهادهای دینی که افراد بشر در جوامع گوناگون بنا کرده‌اند. این تعاریف به باورهای دینی که بخش مهمی از حقیقت دین را تشکیل می‌دهند اشاره می‌کند. آقای خسروپناه

می‌گوید این نوع تعاریف به طور عمده باورها را در نظر دارد، اعم از این که این باورها واقعا جزو حقیقت دین باشند یا نباشند. هر باوری که من از خدا دارم لزوما باور دینی نیست و ممکن است باور غلط نسبت به خدا داشته باشم. آقای پارسونز می‌گوید مجموعه‌ای از این باورها و اعمال، اما ممکن است این باورهای من نسبت به دین خرافی باشد. پس باز هم این تعریف نسبت به انسان دین‌دار است و هنوز تعریف نسبت به خود دین نیست. باوری من دارم که آقای پارسونز می‌گوید نام این باور شما دین است. اما آقای پارسونز این باور را نسبت به من می‌گوید. ایشان باوری که من می‌گویم خدا یکی است را باور دینی می‌دانند و باور آن مسیحی که می‌گوید خدا سه تاست را هم باور دینی می‌داند. این جا تضاد پیش می‌آید. پس هر باور دینی دین نیست. پس این تعریف هم کامل نیست.

تعاریف احساسی و اخلاقی از دین

آقای ماتیو آرنولد می‌گوید دین همان اخلاق است که احساس و عاطفه به آن تعالی‌گرما و روشنی می‌بخشد. آقای تیل می‌گوید دین وضعیتی روحی یا حالتی ناب و حرمت‌آمیز است که آن را خشیت می‌خوانیم. آقای شلایرماخر می‌گوید دین عبارت است از احساس اتکای مطلق. انیشتین در کتاب ماهیت و منشا دین آقای کمپانی در صفحه ۱۱۲ می‌گوید مذهب عبارت است از مجموعه‌ای از احساسات عارفانه در مقابل قوانین جهان و احساس مسئولیت اخلاقی در مقابل هموعان ما.

این سه نوع تعاریف توجه بیش از حد به یک بعد از دین می‌کنند که بحث اخلاق و احساسات است و بیشتر دین را وارد بحث اخلاقیات می‌کند و از ابعاد دیگر دین غفلت کردند. بیشتر فردگرایی است و تعریف کاملی از دین داخل آن موجود نیست.

تعاریف معرفتی-اعتقادی از دین

یک سری تعاریف معرفتی-اعتقادی هستند. مثلا آقای هربرت اسپنسر در کتاب فلسفه دین آقای جان هیک می‌گوید دین اعتراف به این حقیقت است که کلیه موجودات تجلیات نیرویی هستند که از علم و معرفت ما فراتر است.

آقای براولی در کتاب عقل و اعتقاد دینی آقای پترسون در صفحه ۱۸ می‌گوید دین بیش از هر چیز کوششی است برای آن که حقیقت کامل خیر را در تمام وجوه هستی‌مان باز نماییم.

یعنی در زندگی و تمام هستی ما باید تلاش کنیم در سرتاسر بخش‌های زندگی‌مان ببینیم که این زندگی سراسر آن خیر است.



آقای خسروپناه می‌گوید این دسته از تعاریف دین صحیح هستند اما جامع نیستند و فقط به بخش‌هایی از بعد معرفتی و اعتقادی دین اشاره کردند. ایشان می‌گویند طوری که شما می‌گویید خدا فراتر از علم و معرفت ماست چه طور می‌شود به وسیله این بتوانیم نیازهای آدمی را برطرف کنیم؟ مسلمین هم قبول

دارند که ذات خدا قابل شناخت نیست ولی معرفت به صفات خدا هستند و صفات خدا را قبول دارند. شما می‌گویید خدا چیزی فوق تصور ماست و این صحیح نیست.

تعاریف طبیعت‌گرایانه و مادی از دین

آقای جان هیک در کتاب فلسفه دین، صفحه ۲، نظر فردی به نام دایناخ را می‌آورد که می‌گوید دین مجموعه‌ای از دستورها، نواهی و نهی‌هایی است که مانع عملکرد آزاد استعدادها را می‌شود.

تعریف و تفکری کاملاً مادی و ضددینی را می‌بینید. این نوع تعاریف بر اساس پیش‌فرض ملحدانه و با نفی انتظارات بشر از دین است.

نظرات متکلمین اسلام در مورد تعریف دین

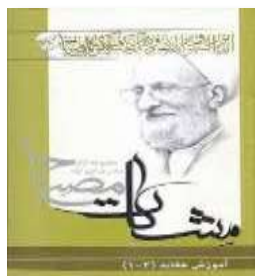
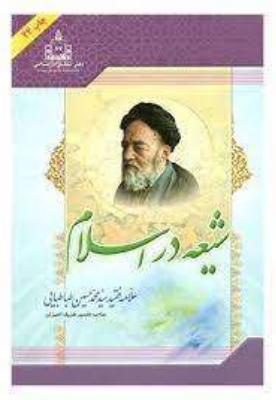
در بحث انتظارات بشر از دین بودیم که بحث مهمی است که در جامعه ما بسیار مغفول مانده است. عزیزانی که در دانشگاه و حوزه هستند و رشته کلام می‌خوانند بدانند هیچ‌وقت به دروس حوزه و دانشگاه اکتفا نکنند، چون دروس در حوزه و دانشگاه به نیت امتحان مطالعه می‌شود. به همین جهت بار آن چنان علمی در آن وجود ندارد.

بحث انتظارات بشر از دین از مباحث روز جهان است. شما مثلاً در نت سرچ کنید **the men expectations of religions** کتبی که کشورهای دیگر در این زمینه کار می‌کنند فراوان است و ما در این موضوع متاسفانه خیلی کند هستیم. امثال افرادی مانند خسروپناه و آقای اعرافی استاد حوزه علمیه هستند که در این زمینه کارهایی انجام دادند و کتب نوشتند.

ما تعریفاتی از دین مطرح کردیم و نمونه‌هایی از تعاریف دین از منظر غربی‌ها را با ایرادات و ضعف آن‌ها بررسی کردیم. تعاریف دیگری هم وجود دارد که استاد خسروپناه نام آن را تعاریف ترکیبی گذاشتند. تعاریفی که مثلاً برخی می‌گویند دین یک اعتقادی به خدایی همیشه زنده است و اعتقادی به اراده و ذهنی الهی که حاکم بر جهان است و با بشر مناسبات اخلاقی دارد. یک عده‌ای گفتند دین مجموعه‌ای از اعتقادات و نشانه‌هاست و تجربه‌های دینی را شامل می‌شود، یا نهادی متشکل از تاثیر و تاثرات متقابل است. این نوع تعاریف مقداری کامل هستند ولی هنوز نتوانستند آن بعد کامل انسان را در تعریف دین در خود جای دهند. مشکل این‌جاست. ما چیزی می‌خواهیم که تمام ابعاد انسان و تمام ساحت دین را شامل شود. یک سری تعاریف دیگری هستند که به ویژگی خاصی نظر داشتند ولی برخی از ادیان مانند اسلام و مسیحیت و یهودیت و ادیان غیرالهی مانند تائوئیسم و هندوئیسم و امثالهم نقش‌های بسیار متفاوتی را برای دین قائل شدند. برخی از آن‌ها راجب دین اعتقاد دارند که می‌گویند اعتقادات به موجودات فوق طبیعی، یا اعمال و مناسکی که به یک سری امور مقدس تکیه دارند.

اما باید نظرات متکلمین مسلمان را هم بدانیم:

علامه طباطبایی(ره) در کتاب شیعه در اسلام، صفحه ۳، می‌فرمایند: دین مجموع این اعتقادات به خدا و زندگی جاویدان و احساس و مقررات مناسب با آن است که در مسیر زندگی مورد عمل قرار می‌گیرد.



استاد آیت‌الله مصباح یزدی(ره) در کتاب آموزش عقاید، جلد ۱، صفحه ۲۸ می‌فرماید:
 دین اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید است.



آیت‌الله سبحانی در مجله نقد و نظر، شماره ۳، صفحه ۱۹ می‌فرماید: دین یک معرفت و نهضت همه جانبه به سوی تکامل است که چهار بعد دارد: اصلاح فکر و عقیده، پرورش اصول عالی اخلاقی انسان، حسن روابط افراد اجتماع و حذف هر گونه تبعیض‌های ناروا.

ایشان هم در تعریف خودشان هم مباحث اعتقادی و هم اخلاقی و هم اجتماعی را مطرح کردند.



آیت‌الله جوادی آملی در کتاب شریعت در آینه معرفت، صفحه ۹۳ می‌فرمایند: معنای اصطلاحی دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که در اداره امور جامعه انسان و پرورش انسان‌ها باشد. گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن باطل و زمانی مخلوط از حق و باطل است. اگر مجموعه آن حق باشد آن دین را دین حق گویند در غیر این صورت دین باطل گویند. دین حق دینی است که عقاید، قوانین و مقررات آن از طرف خدا نازل شده و در مقابل دین باطل دینی است که از ناحیه غیر خدا صادر شده است.

سیدمرتضی علم‌الهدی برادر سیدرضی نویسنده نهج‌البلاغه در کتاب الحدود و الحوائق، صفحه ۱۶۰ می‌فرماید: دین عبارت است از آن چه پیامبر به آن دعوت کرده است.

پیامبر به خدا، اخلاقیات، زندگی اجتماعی و ... دعوت کرده است.



برخی از معاصرین مانند عبدالکریم سروش در کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت، صفحه ۸۰ و دیگر صفحات بین دین و شریعت خلط می‌کند و در یک دام بی‌ارزشی قرار می‌گیرد که دین را یک چیز عادی معرفی می‌کند. او

می‌گوید: دین عبارت است از کتاب و سنت، دین ارکان و اصول و فروع ناظر بر نبی است. متون دینی و احوال و رفتار پیشوایان دینی، کتاب و سنت و تاریخ زندگی پیشوایان دینی است.

آقای سروش دین را بیشتر به یک سری مباحث اصول و فروع دین معنا کرده است. یعنی تعریف سروش ظاهر زیبایی دارد اما نباید فراموش کرد که این تعریف یک تعریفی است که دین را تنها در حیطه اعمال عبادی انجام می‌دهد. این که تنها یک سری اعمال شخصی را انجام دهیم. یعنی اصلاً به هیچ عنوان بعد اجتماعی و اخلاقی برای دین قائل نیست. دینی که در جامعه کار کند و رفتار کند برای آن قائل نیست.



آقای خسروپناه بعد از این که نظرات گوناگون را ارائه داد حال نظر خودشان را می‌آورند. آقای خسروپناه می‌گوید حق مطلب این است که ما برای تعریف دین ابتدا باید هدف و غرض از آن را روشن کنیم. اگر در مباحثی مانند انتظارات بشر از دین رابطه دین و دنیا و قلمرو دین فقط به دنبال دین حداقلی

باشیم، یعنی اعتقاد به امر مقدس و حیات پس از مرگ و امثالهم، کافی است، و از طرف دیگر اگر بخواهیم دین را مطابق اسلام تعریف کنیم باید تعاریف دیگری هم داشته باشیم. با این توضیح مطلق دین را ایشان این‌طور تعریف می‌کنند که مجموعه حقایق و ارزش‌هایی را شامل می‌شود که از طریق وحی یا الهام یا هر طریق دیگری به ارمغان می‌رسد و هدایت و سعادت انسان را تامین می‌کند. توضیح این که پاره‌ای از معارف از طریق عقل، حس و تجربه و نقل به دست می‌آید. علوم و معارفی مانند فلسفه، منطق، ریاضی، فیزیک و شیمی و امثالهم، مباحث حسی یا عقلی است یا حتی برخی روایی است و نقلی به دست می‌آید، اعم از این که در جهت هدایت و سعادت انسان باشد یا این که چنین هدفی را تامین نکند. نقلی یعنی مفاهیمی که سینه به سینه نقل کردند و منظور روایات نیست اما دین حقایقی است که از طریق مباحثی مانند وحی صورت می‌گیرد و از طریق قطعی دیگری که قابل دسترس است.

طریق قطعی مانند مباحث حس و عقل است اما حس و عقل کسی که معصوم باشد و گرنه من و شما ممکن است چیزی را تجربه و حس کنیم. آیا نظر ما هم همان نظر دین است؟ این جا باید کاملا دقت کنیم. باید بحث را موازی نگاه کنیم که ببینیم دین کدام هدف را تامین می کند. ما در مباحث دیگر می توانیم به حس و تجربه و عقل رجوع کنیم که ممکن است برخی صحیح و برخی دیگر ناصحیح باشد، اما در دین ما راه درست را از وحی می گیریم و اگر هم از عقل باشد عقلی است که کامل منطبق بر دین باشد.

تعریف دقیقی که بر دین اسلام انطباق دارد این است که مجموعه ای از معارف، عقاید، احکام، اخلاق و در یک مجموعه هست ها و نیست ها و باید ها و نبایدها که خداوند برای هدایت بشر به وسیله منابع و ابزاری مانند کتاب و سنت و عقل نازل کرده است، خواه این معارف با عقل و تجربه ما تحصیل پذیر باشند یا خیر. یعنی ممکن است برخی چیزها را متوجه نشویم اما دستور خداست و باید انجام دهیم.

آقای خسروپناه می گوید اگر در مسئله انتظار بشر از دین مقصود از دین آن مرجعیت دینی یعنی خدا و رسول باشد انتظار بشر از مرجعیت دینی در حقیقت باید گفته شود، همان طور که مسئله انتظار دین از بشر معنا پیدا می کند. اگر مقصود از دین حقایق و دستاوردهایی باشد که از طریق وحی و سنت به دست ما رسید حالا پرسش انتظار بشر از دین معنادار می شود که ما چه انتظاراتی از این متونی که در دست ماست داریم. ما از قرآن چه انتظاراتی داریم. ما از روایات چه انتظاراتی داریم. آیا ما این انتظار را از قرآن داریم که مسائل ریاضی و فیزیک را حل کند؟ آیا ما این انتظارات را داریم که مثلا تمام روایات ما تک تک مسائل پزشکی و تاریخی و جغرافیایی و مسائل روز و همه را حل کنند؟ آیا ما باید این انتظارات از دین را داشته باشیم؟ این ها بحث ماست. بحث ما روی این محورها می چرخد. حال که دین را شناختیم باید انتظارات از دین را بشناسیم که در جلسه بعد به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

انتظارات بشر از دین از دیدگاه غربی ها



در ادامه مباحث کلام جدید در مبحث انتظارات بشر از دین بودیم. کلیات بحث را توضیح دادیم و امروز می‌خواهیم وارد جزئیات شویم. ابتدا می‌خواهیم دیدگاه خود غربی‌ها را جاب قضیه انتظار بشر از دین را بدانیم. یعنی خود غربی‌ها چه معقوله‌ای را در این موضوع قرار دادند و چه حرف‌هایی را در این زمینه بیان کردند. آیا آن‌ها به دین به عنوان یک قضیه فردی نگاه می‌کنند یا این‌که از دین به عنوان قضیه اجتماعی یاد می‌کنند و از دین انتظاراتی دارند که اجتماع و سطح جامعه را رشد دهند یا خیر. می‌خواهیم در این زمینه بحث کنیم.

دوره‌ها و فضای اروپا در مورد انتظارات بشر از دین

فضای اروپا را باید به سه بخش تقسیم کنیم:

۱- فضای قبل از قرون وسطی

یعنی فضایی که قبل از ارسطو، فیثاغورث و ... بود.

۲- فضا در قرون وسطی

۳- فضا در دوره رنسانس و معاصر

حال به توضیح این دوران می‌پردازیم.

انتظار بشر از دین در دوره قبل از قرون وسطی

در دوره قبل از قرون وسطی یعنی قبل از میلاد مسیح تا یکی دو قرن اوایل میلاد حضرت مسیح، اصلا در این وادی نبودند که از دین انتظاری داشته باشند و یا دین بحث فردی و اجتماعی داشته باشد و بیشتر بر سر مباحث عقلی راجب خدا بحث می‌کردند که کلی بود و جزئی نبود که بخواهند راجب دین بحث کنند، مانند رابطه عقل و دین و رابطه علم و دین، این‌که دین اجتماعی است یا فردی و ... را مورد بررسی قرار دهند. در بحث تاریخ فلسفه غرب موضوعاتی را راجب این زمینه خدمت شما خواهیم گفت.

انتظار بشر از دین در دوره قرون وسطی

در این دوره مباحث تغییرات عمیقی پیدا می‌کند. مباحث کیهان‌شناسی، طبیعت‌شناسی، دین‌شناسی و ... مورد بحث قرار می‌گیرد. تفکر در بحث دین به میان می‌آید. شهود باطنی در بحث دین هم مورد بحث قرار می‌گیرد و

این مطالب انتظار بشر از دین را بالا می‌برد. حاکمیتی که کلیسا در آن زمان پیدا کرده بود و قدرت مطلق بود تا جایی که حتی خود پادشاهان تحت سیطره کلیسا بودند. اگر شما صوت‌های دوره جنگ‌های صلیبی را گوش کرده باشید گفتیم پاپ اینوسان دوم در سال ۱۰۹۶ میلادی وقتی می‌خواست جنگ‌های صلیبی را آغاز کند به پادشاهان ایتالیا، فرانسه و آلمان و دولت‌های مختلف دستور می‌داد که باید وارد میدان شوند و کمک کنند.



برخی از گروه‌های دینی تندروی هم داشتند و برخی از این گروه‌های دینی مسیحی، وحی را جانشین همه معارف بشری اعم از علوم تجربی، اخلاقی، فلسفی و ... می‌دانستند. گفتند خدا با ما صحبت کرده و آن چه را که برای رستگاری مورد نیاز است در کتاب مقدس آورده است. پس فقط باید دین را بیاموزیم و فلسفه و علم و امثالهم را رها کنیم چون هر چیزی است خدا در کتاب مقدس آورده است. این بحث را آقای ژیلسون از فیلسوفان فرانسوی در کتاب عقل و وحی در قرون وسطی صفحه ۲ می‌گوید. البته نظر ایشان نیست بلکه دوران قرون وسطی اروپا را توضیح می‌دهد که در آن دوران چنین فضایی تند وجود داشت. اکنون هم متأسفانه حتی در جامعه اسلامی افرادی هستند که می‌گویند همه چیز در قرآن و حدیث آمده است و اصلاً نیازی به فلسفه و مباحث علمی و تاریخ و جغرافیا و ... نیست. در حالی که این نگاه تندروانه است و به دین آسیب می‌زند. این نگاهی قرون وسطایی است. خود اهل بیت به ما گفتند که طالب علم باشید. خود امیرالمومنین صراحتاً می‌فرمایند علم را حتی از سینه منافق هم شده بیاموزید. گروه‌های تندرویی که اکنون هم وجود دارند که با مباحث فلسفی مخالف هستند. زمانی این افراد در جامعه مسیحی بودند و اکنون در جامعه اسلامی حضور دارند. شما اگر فلسفه و مباحث عقلی و علم منطق را بیاموزید بهتر دین را درک می‌کنید. کسی مانند آیت‌الله جوادی آملی، علامه مصباح یزدی (ره)، علامه حسن زاده آملی خیلی خوب و قدرتمند از مباحث دینی و اسلام دفاع می‌کنند. جالب است آقای ژیلسون کتابی به نام روح فلسفه در قرون وسطی دارد که در صفحه ۶۴۲ می‌گوید: برخی مانند کشیشان مسیحی بودند که به فلسفه

علاقه نشان می‌دادند اما نه این‌که بخواهند جایگزین دین کنند، بلکه گاهی برای مقابله با مخالفین و گاهی هم برای تفکر بیشتر در ایمان خودشان فلسفه را لازم می‌دانستند.

آرام آرام بعد از قرون وسطی مباحث فلسفه یونان، علوم عقلی و مباحث علمی وارد اروپا شد. از آن طرف کشیش‌ها با افرادی مانند گالیله و مباحث علمی شدیداً مخالفت می‌کردند و هر موضوع علمی یا حرفی که علیه کلیسا زده می‌شد شدیداً با افراد و یا موضوعات علمی برخورد می‌کردند. دستگاه تفتیش عقاید به راه انداختند و به هیچ عنوان موضوع علمی که با کلیسا مخالفت ایجاد می‌کرد را بر نمی‌تابیدند. به همین جهت اگر یک عالم یهودی و یک عالم مسیحی پیدا کنید و از آن‌ها بپرسید تک تک موضوعاتی که در تورات و انجیل است قبول دارید که موافق با عقل است مخالفت می‌کنند و می‌گویند اتفاقاً برخی جاها مخالف عقل است. شما اگر به چند صفحه اول تورات در سفر پیدایش مراجعه کنید با مسائل مضحک و مزخرفی برخورد خواهید کرد. مثلاً شیطان وارد بدن مار شد و پا داشت و شیطان وارد بدن مار شد و از طریق مار وارد بهشت شد و سپس ابتدا حضرت حوا و بعد آدم را فریب داد. خدا هم به مار خطاب می‌کند حالا که شیطان را وارد بهشت کردی من دست و پای تو را قطع می‌کنم و مار بعد از این ماجرا خزنده شد. شما اگر این قضیه را به دانشمندان علوم تجربی توضیح دهید می‌خندد. خود آن‌ها هم قبول دارند موارد کتابشان به هیچ عنوان علمی نیست.



از جمله افراد بسیار معروف قرون وسطی فردی به نام آگوستین قدیس بود که متولد ۳۵۴ میلادی قرن چهارم بود. تفکر این فرد این بود که می‌گفت: دنبال این نباش که بفهمی و بعد ایمان بیاوری، بلکه ابتدا ایمان بیاور و بعد می‌فهمی. این قضیه دقیقاً چیزی خلاف نظر اسلام است. اسلام می‌گوید ابتدا تفکر و تعقل و تحقیق و مطالعه کنید و سپس ایمان بیاورید. ابتدا فهم در ایمان مهم است. این مطلب را خود آقای ژیلسون در کتاب عقل و وحی در قرون وسطی در صفحه ۹ الی ۱۳ می‌آورد. این مطلب از آقای آگوستین قدیس است که در آن زمان از معروف‌ترین کشیش‌های مسیحیت بود.

چنین افرادی برای دین نگاه حداکثری هم قائل بودند. مثلاً مباحث سیاسی و اجتماعی را هم وارد دین می‌کردند. از آقای آگوستین سوال می‌کردند برخی از موارد مقدس دین ما با عقل و علم سازگار نیست. ایشان در پاسخ گفتند مرز عقل و دین جداست. اگر دین دارید عقل را کنار بگذارید.

فرد دیگری به نام توماس آکوئیناس که متولد ۱۲۳۱ میلادی است هم چنین حرف‌هایی را می‌زد. او می‌گفت: ایمان بر اساس کلمه خدا استوار است نه بر پایه عقل و استدلال. یعنی اگر بخواهیم اثبات کنیم ویران می‌شود. یعنی نمی‌توانید دین را با عقل اثبات کنید. این تفکرات بزرگان قرون وسطایی در کلیسا بود.

این مطالب را توضیح دادیم تا فضای اروپای فعلی را بهتر درک کنیم. زمانی در اروپا نگاه به دین یک نگاه حداکثری بود اما نگاه ضد عقلی هم وجود داشت. همه چیز بر پایه دین بود و حتی پادشاهان اگر می‌خواستند کاری کنند بر مبنای نظر کشیشان صورت می‌گرفت. جمله غلطی که بین مردم معروف است که اروپا دین را کنار گذاشت و پیشرفت کرد از این جا ناشی می‌شود. اروپا دین را کنار نگذاشت بلکه یک دین افراطی و دین ضد عقل را کنار گذاشت و پیشرفت صنعتی کرد. این دین خرافی که عقل و علم را کنار می‌گذاشت را کنار گذاشت و پیشرفت صنعتی کرد. دینی که همراه با عقل باشد و علم روز را تایید می‌کند و برای آن اصالت قائل است ایرادی ندارد. برای همین است که اسلام می‌گوید علم را بیاموزید حتی اگر در سینه منافق باشد. به همین جهت است که اسلام برای عقل ارزش قائل است و قرآن فراوان مردم را به خاطر عدم تعقل سرزنش می‌کند. اصول کافی معروف‌ترین کتاب حدیثی شیعه از باب تعقل آغاز می‌شود.

انتظار بشر از دین در دوره رنسانس و معاصر

آرام آرام دوران رنسانس آغاز شد و مارتین لوتر ظهور کرد و نهضت پروتستانتیسم را علیه کلیسای کاتولیک ایجاد کرد. ابهت کلیسای کاتولیک و کشیش‌ها شکست و نگاه به دین تغییر کرد. نگرشی از انسان و نگرشی از علم که یک نگرش جدیدی بود با آموزه‌های ارباب کلیسا در تقابل افتاد. انسان‌شناسی که قبلا کلیسا تعریف می‌کرد که وقتی شما به دنیا می‌آیید به خاطر اشتباه حضرت آدم ذاتا گناه‌آلود و پلید هستید و لعن ابدی به دنبال شماست. همان طور که خدا حضرت آدم را لعن کرد شما را هم لعن می‌کند. پس باید غسل تعمید انجام دهید و خودتان را پاک کنید.



نگاه مارتین لوتری و پروتستان‌تیزم این تفکر را کنار زد. تفکر قدیمی کلیسا می‌گفت رستگاری یعنی لذت جسمانی نداشته باشید، ازدواج نداشته باشید. پیشرفت‌های علمی آقایانی مانند کتлер، کوپرنیک، گالیله و امثالهم را کنار می‌زد اما جایگاه فعلی همه این‌ها را در کنار هم قرار داد. در این دوره بود که عقل ارزش بیشتری پیدا کرد. علمی مانند ریاضی، فلسفه و امثالهم نقش خودشان را بیشتر ایفا کردند. کسانی مانند دکارت موسس فلسفه جدید شد و علوم جدیدی را بنا گذاشت.

در قرن هفدهم با ظهور گالیله روش‌های معمولی در علم از روابط کیفی و امثالهم ایجاد شد و نظرات مختلف را ایجاد کردند. آرام آرام که این علوم قوت گرفت خدا را کنار گذاشتند تا جایی که خدا در حد علت اولی بود. این که خدا جهان را ایجاد کرد و بقیه بر مبنای مدارات ریاضی و مکانیکی و امثالهم است و دیگر نیازی به دین نیست و دین تنها امری فردی است. وقتی دین فردی شود دیگر نمی‌شود انتظاری از دین در اجتماع داشت و کارکردی هم نخواهد داشت.

بحث انتظار بشر از دین از دیدگاه متفکران و مکاتب غربی

کلیت بحث انتظار بشر از دین در اروپا و غرب را جلسه قبل خدمت شما توضیح دادیم. حالا می‌خواهیم وارد نظرات خود غربی‌ها را که مباحث انتظارات بشر از دین شویم و نظرشان را نقد کنیم. این طور استدلالی و قوی و متقن بار خواهیم آمد که می‌توانیم نظریات یک فرد را رد کنیم. این که فلانی گالیله است و من نظر او را رد کنم چیز عجیبی نیست چون گالیله معصوم نبود. فهم فقهای ما از امثال گالیله خیلی بالاتر بود. کسانی مانند آیت‌الله بروجردی، شهید صدر و امام نابغه علمی بودند و نباید تنها سیاسی نگاه کرد. گاهی نظریات این افراد امروز در حوزه‌های علمیه نقد می‌شوند.

باید استدلال و شیوه‌های آن را یاد بگیریم. با مطالعه این مباحث و کتب دیگر می‌توانیم استدلالی صحبت کنیم. برای مثال کتاب مکاسب شیخ انصاری کتابی فوق‌العاده استدلالی است. شیخ انصاری دیدگاهی را ارائه می‌کند و شما لذت خواهید برد وقتی این نظریه را مطالعه می‌کنید. شیخ انصاری دوباره همین نظریه شماره یک را به صورت زیبایی رد می‌کند و آن را به نظریه شماره دو استدلال می‌کند. دوباره همین نظریه شماره دو را هم با استدلال رد می‌کند و وارد نظریه شماره سه و چهار می‌شود. ذهن با تایید و رد کردن با دلیل، استدلالی بار خواهد آمد. کتب شهید مطهری در مباحث استدلالی فوق‌العاده است. در این‌جا نظرات غربی‌ها را مطالعه می‌کنیم و شیوه‌های

استدلال را متوجه خواهید شد. انصافاً علم منطق هم نیاز است. از کتاب علم منطق استاد مظفر آغاز کنید. از صوت‌ها هم می‌توانید آغاز کنید. مثلاً صوت‌های استاد فرهانی در بحث علم منطق بسیار زیباست. ما سعی می‌کنیم در این مباحث کلیات را آموزش دهیم.

دیدگاه گالیله



گالیله در قرن شانزدهم به دنیا آمد و در قرن هفدهم از دنیا رفت. ریاضی‌دان، منجم و فیزیک‌دان بود. گالیله مذهب کاتولیک داشت و به کتاب مسیحیت هم اعتقاد داشت، اما تعارض و چالش‌هایی را بین کتاب مقدس و علم مشاهده کرد. از این منظر می‌خواست تعارض بین علم جدید و کتاب مقدس را حل کند. به همین جهت قلمرو انتظارات بشر از دین را از منظر خودش مطرح کرد. برای حل تعارض چند راه پیشنهاد کرد:

نظر گالیله بر این بود که قوانین طبیعتی که امروز وجود دارد و در نظام طبیعت قوانینی ساری و جاری است و همین خدایی که این‌طور طبیعت را ایجاد کرد، همین خدا است که کتاب مقدس را فرستاد. یعنی منشاء این دو یکی است. جهان و کتاب مقدس را خدا خلق کرد پس نباید این‌ها با همدیگر تعارض داشته باشند. سپس آقای گالیله می‌گوید: به نظر من در بحث از مسائل فیزیکی، ما باید بنای کارمان را نه بر اعتبار نصوص مقدس بلکه بر تجارب حسّی و برهان‌های ضروری بگذاریم، زیرا هم آیات مقدس و هم آیات طبیعت هر دو کلمه‌الله هستند.

در پاسخ باید گفت: آقای گالیله! شما که می‌گویید هر دو کلمه‌الله هستند پس چرا در مباحث طبیعت و مباحث علمی مبنای خودتان را فقط مشاهدات و تجربیات می‌گذارید؟ چرا مباحث دینی را کنار گذاشتید و از هر دو استفاده نکردید؟

جالب است خود گالیله می‌گوید: ما می‌توانیم از طبیعت نکات خوبی در بیاوریم. گالیله می‌گوید: اگر کسی در تفسیر کتاب همیشه افکار خود را حصر در معنای لغوی ساده کلمه کند ممکن است دچار خطا شود (یعنی این‌که فقط کتاب مقدس را در دستتان بگیرید و فقط کلمات را معنی کنید تا بفهمید) بدین طریق ممکن است در کتاب مقدس نه تنها تناقضات و مطالب دور از حقیقت بروز کند بلکه احتمالاً بدعت‌گذاری‌های شدیدی هم پدید خواهد آمد.

این سخن گالیله درست است. شما اگر بخواهید قرآن را هم کلمه به کلمه معنا کنید تناقض پیش خواهد آمد. از طرفی می‌گویید لیس کمثله شیء، یعنی چیزی مثل خدا نیست و از طرف دیگر می‌گویید یدالله یعنی خدا دست دارد.

گالیله در ادامه مثال می‌زند و می‌گوید: لازم است که به خداوند دست و پا و چشم و عواطف جسمانی مثل خشم و پشیمانی و امثالهم را نسبت دهیم. اما اگر بنا را بر این بگذاریم که استنباط‌های فیزیکی و علمی ما که در حقیقت به ثبوت رسیده لازم نیست با عبارات کتاب مقدس تطبیق داده شود، بلکه باید کتاب مقدس را با قضیه علمی تفسیر کنید.

یعنی شما وقتی قضیه فیزیکی را اثبات کردید نیازی نیست ببینید که با دین و کتاب مقدس سازگار است، بلکه کتاب مقدس را با قضیه علمی اثبات شده تطبیق دهید. اصولاً ما می‌گوییم قرآن مرجع است و هر وقت حدیثی مشاهده کردید و شک افتادید که حدیث درست است یا خیر، به قرآن عرضه کنید. گالیله دقیقاً خلاف آن را می‌گوید. گالیله می‌گوید کتاب مقدس را به علم عرضه کنید. از طریق علم کتاب مقدس را درک کنید.



راه حل دیگر گالیله برای تعارض علم و دین این است که قلمرو دین و قلمرو علم از هم تفکیک شود. کتاب مقدس فقط برای یک سری معارف معنوی است و مباحث علمی هم شامل علم است. پس شما انتظار نداشته باشید در کتاب مقدس مطالب علمی و عقلی ببینید.

جالب است گالیله در ادامه می‌گوید: به گمان من هیچ یک از حکمای الهی نخواهند گفت که علوم هندسه و ستاره‌شناسی و موسیقی و پزشکی در کتاب مقدس به طرز عالی‌تری از کتاب‌های ارشمیدوس و بطلمیوس و جالینوس بیان شده است.

یعنی مثلاً آیا کسی در انجیل گفته که مباحث فیزیک و شیمی بهتر از مباحث کتب ارشمیدوس گفته شده است؟ خیر. می‌گویید از کتاب دینی مبحث علمی انتظار نداشته باشید. کتاب دینی را با علم تطبیق دهید.

پس در نتیجه عقاید گالیله این شد که دین معارف معنوی است و کار علمی ندارد. اگر هم مطالب علمی را در کتاب مقدس ببینید اتفاقی بوده است وگرنه نه این که کتاب مقدس یک کتاب علمی باشد. از آن طرف هم طبیعت ما، علوم طبیعی و فیزیکی ما و هم کتاب مقدس همه از خداست، اما هر جایی کتاب مقدس را بد متوجه شدید از طریق علم آن را حل کنید. علم مبنا و مرجع شماست.

نقد نظریات گالیله:

جناب آقای گالیله! مطلبی که شما گفتید که بین مسیحیت و علم تعارض پیدا کردید و می‌خواهید مشکل را حل کنید مشکل شما مسیحیان است و ارتباطی به ما مسلمانان ندارد. آیا این امر برای همه ادیان قابل جمع است؟ مسیحیت شما تحریف شده است و خودتان ادعا دارید این کتاب حواریون بعدها از حضرت عیسی نوشتند. خودتان اعتقاد دارید کتاب مقدس تحریف شده است و حال برای آن نسخه‌ای می‌بچید. این نسخه برای مسلمان کاربردی ندارد چون کتاب ما قرآن تناقضی با علم ندارد. شما باید مطالب تورات و انجیل خودتان را تصحیح کنید و ارتباطی به بقیه ادیان ندارد. وقتی می‌خواهید مسیحیت و اسلام را نقد کنید باید هر دو را بشناسید تا هر دو را نقد کنید. دوستان اگر مباحث هرمنوتیک را دنبال کرده باشید گفتیم چرا غربی‌ها به هرمنوتیک و تفسیر کتاب مقدس روی آوردند، چون در کتاب مقدس کلی مطلب غیر علمی و مضحکی وجود داشت. مطالبی که خلاف قاعده بود. به همین جهت هرمنوتیک را ارائه دادند.

نکته دوم: آقای گالیله! شما گفتید کتاب مقدس و هم علوم طبیعی و فیزیکی هر دو از خداست و هر جایی مشکل پیدا کردید کتاب مقدس را به طبیعت و علم روز تطبیق دهید و بر مبنای علم تفسیر کنید. آقای گالیله! چرا بنای شما اعتبار کتاب مقدس نباشد؟ شاید آن چیزی که از نظر علمی شما به آن رسیدید نادرست باشد. دلیل آن چیست؟

نکته سوم: فلاسفه غرب به این نکته تاکید دارند که نسبت در علوم یعنی عدم قطعیت در علم وجود دارد. آقای گالیله! شما می‌خواهید مباحث دینی را بر اساس یک چیز نسبی تفسیر کنید؟ یعنی من موضوع دینی را با علم تطبیق دهم و در آینده علم روز غلط از آب درآمد. آیا می‌خواهید کتاب مقدس را طور دیگری تفسیر کنید؟ این که

بدتر از تعارض علم و دین شد. این طور شما تفسیر ثابتی از کتاب مقدس ندارید. چون شما در غرب این نظریه را قبول دارید که علم نسبی است و ما هم بپذیریم که برخی نظریات علمی نسبی است. ممکن است در آینده کسی نظریات نیوتن و انیشتین را رد کند و ایرادی هم ندارد. اگر نسبی است کتاب مقدس هم زیر سوال می رود.

نکته چهارم: برخی از عبارات کتاب مقدس گفتید اگر کلمه به کلمه معنا کنیم اشکال ایجاد می شود پس باید به علم و علوم فیزیکی رجوع کنیم تا تفسیر به رای نشود. آقای گالیله! این راه حل که بدتر شد. ممکن است من از نظر علمی به چیزی برسم که کتاب مقدس را به این طریق تفسیر کنم و شما به چیز دیگری برسید و طور دیگری تفسیر کنید. اصلاً برخی امور بدیهی است. این که خدا دست و پا ندارد عقلانی اثبات می شود. خدایی که بخواهد شبیه بشر باشد کاربردی ندارد. این ها از بدیهیات است. این امر با عقل اثبات می شود و نیازی نیست با علم روز آن را تطبیق دهید.



پس انتظاراتی که آقای گالیله از دین دارد انتظاراتی حداقلی است. چون کتاب معنوی است و چیزی از علم در داخل آن نیست و انتظار حداقلی از دین دارد.

پس ما نظرات گالیله را گفتیم و نقد کردیم. شیوه های استدلال را یاد بگیرید. مثلاً اکنون متوجه بحث نسبیت علوم در غرب شدید. این مطالب برای ما کاربرد خواهد داشت و می توانید در مناظره با خود غربی ها از این مطالب استفاده کنید. مبنای فلسفه غرب بر اساس نسبیت است. شما اگر کتاب فلسفه اسلامی را باز کنید ابتدای کار علما می خواهند چیزی را اثبات کنند و آن بدیهی بودن وجود است. الوجود بدیهی لا حد له. وجود بدیهی است و حد و رسمی ندارد. حد و رسم برای تعریف است. یعنی کاملاً بدیهی است و تمام شد. عقل هم اثبات می کند که من خودم دیگر به وجود خودم ایمان دارم و وجود چیز بدیهی است. مبنای فلسفه غرب مشکل دارد. پس باید مطالب را مبنایی یاد بگیریم.

انشالله بعدی بعد راجب نظرات آقای کانت بحث خواهیم کرد که از خدایان فلسفه غرب است. نظر مارکس، دورکیم، ماکسی وبر، شلایرماخر و دیدگاه بزرگان غربی را توضیح خواهیم داد و نقد خواهیم کرد.

امانوئل کانت



کانت از فلاسفه معروف غرب است. کانت در زمانی پا به صحنه علمی می‌گذارد که بحران‌های جدید بین علم و دین بود. مباحث معروف جدایی دین از علم یا این که تحقیق می‌کردند و اعلام می‌کردند فلان موضوع علمی با دین سازگار نیست. مباحثی که جلسه قبل گفتیم کلیسای امروزی و تعاریفی که کشیش‌ها از انجیل دارند و از طرفی هم تنها حرف خودشان را درست می‌دانند، این تعریف با هیچ منطقی سازگار نیست. کانت در چنین فضایی بود.

از طرفی کانت در فضایی بود که شک‌گرایان در جامعه زیاد بودند. جریانی که به همه چیز شک می‌کردند. به اصول اصلی شک می‌کردند و اعلام می‌کردند هیچ واقعیت و حقیقت و قطعیتی وجود ندارد. از یک طرف افراط‌گری‌های دینی که اذعان می‌کردند هرچه دین گفته را باید پذیرفت و هرچه علم گفته را باید کنار گذاشت، و از طرف دیگر افراط‌گری‌هایی که یک عده از نظر علمی داشتند و اذعان داشتند واقعیت مطلق وجود ندارد و می‌توان به همه چیز شک کرد. در مسائل ماورایی مانند روح و برزخ و عالم قیامت به کل آن را انکار می‌کردند و قبول نداشتند.

افرادی هم مانند آقای هیوم بودند که اذعان داشتند اصالت با تجربه است. یعنی حرف اصلی را تجربه می‌زند. هر جا تعارضی پیش آمد اصالت با تجربه است. مثلاً انسان روح و جسم دارد و اصالت با روح است، اما هیوم می‌گوید اصالت تمام مباحث با تجربه است. چیزی را که بتوان تجربه کرد قابل درک و پذیرش است، اما چیزی مانند مرگ که قابل تجربه نیست قابل درک و پذیرش نیست. در چنین فضایی کانت ظهور پیدا کرد. مباحث ریاضی و فیزیک و امثالهم که مسائل علمی بود همگی زیر سوال رفت. برخی از مباحث ریاضی و فیزیک قابل تجربه نبود و برخی از آن‌ها هم واقعیت بود که گفته بودند واقعیت مطلق نداریم.

کانت نظام فلسفی جدیدی ایجاد کرد که این نظام روی خیلی از افراد بزرگ و مکاتب فلسفی غرب تأثیر گذاشت. افرادی مانند هگل، مارکس، سارتر، راسل، پوپر، جان هیک و ... تأثیر خودشان را از آقای کانت گرفتند، تا جایی که خود آقای مارتین هایدگر فیلسوف معروف آلمانی صراحتاً می‌گوید: کانت بر زندگی همه ما سایه افکنده است.



اگر شما بتوانید مبانی فلسفه کانت و دکارت را بزیند خیلی از مبانی فلسفه غرب کنار می‌رود. حتی مورخ فرانسوی آقای امیل بریه می‌گوید: از پایان قرن هیجدهم تاکنون به جرات می‌توان گفت که هیچ اندیشه‌ای در فلسفه نبوده است که مستقیم یا به طور غیرمستقیم از فلسفه کانت نشات نگرفته باشد. این مطلب را آقای کورنر در کتاب فلسفه کانت می‌گوید. درد این‌جاست که مبانی و حرف‌هایی که گفته شده و رد شده است امروز در کشور ما به عنوان نظریه و مبحث جدید پرورش پیدا می‌کند. خبر نداریم نظریه‌ای که امروز برخی از آن حمایت می‌کنند در خود غرب رد شده است.

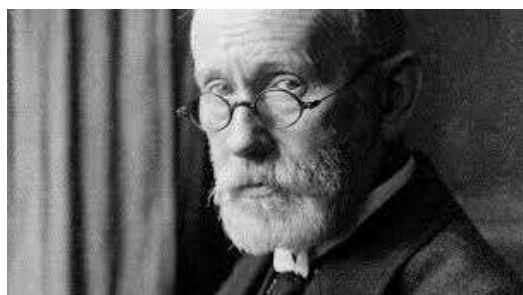
مکتبی که کانت ایجاد کرد معروف به فلسفه انتقادی یا نقادی است. کانت می‌گفت قبل از این‌که به معرفت و شناخت برسید باید تحلیل و ابزاری داشته باشید. بر اساس آن تحلیل و ابزارها به معرفت برسید.

اما حرف کانت این است که ذهن فقط می‌تواند یک تصوراتی را درک کند و عین واقعیت را نمی‌تواند درک کند. منظور کانت این است آن چیزی که من در ذهنم از سیب، گلابی دارم در واقعیت تفاوت دارد. یعنی وجود ذهنی من با وجودی که در خارج وجود دارد تفاوت دارد. این مبنای شک‌گرایی است. اگر شما این منطق را بپذیرید در حقیقت هیچ چیز واقعی ندارید، چون هیچ وقت به شناخت واقعی نمی‌رسید، چون ذهن شما یک چیز را می‌گوید و واقعیت چیز دیگری است. می‌شود با دلایل عقلی این مبحث را رد کرد. این نظریه آقای کانت رد شده است که آن چیزی که در ذهن ماست با آن چیزی که در خارج است تفاوت دارد. دو ضرب در دویی که چهارتاست و در ذهن شماست آیا در واقعیت برابر چهار نیست؟ سببی که در ذهن شما شیرین فرض می‌شود آیا در بیرون شیرین نیست؟

کانت می‌خواهد بگوید معرفت محصولی از آن صورت ذهنی شماست. یعنی ذهن شما آن‌چه را که تصور می‌کند پایه‌گذار مباحث معرفتی شما می‌شود. یعنی چیزی به نام ماده در خارج داریم که ذهن شما به آن اضافه می‌شود.

آن ماده خارجی به علاوه صورت ذهنی شما واقعیت موجود می‌شود که به آن ایدئالیسم استعلایی می‌گویند. این صورت‌های ذهنی هم تنها باید به داده‌های تجربی و حسی منتقل شوند. پس خیلی از چیزها مانند علّیت، خدا، قیامت و ... را نمی‌شود حس کرد. آیا ما در خارج چیزی به نام علت و معلول داریم؟ خیر. پس این مباحث کنار می‌رود و نمی‌توانید درک کنید و نمی‌توانید به معرفت خدا برسید چون خدا را نمی‌بینید و احساس و تجربه کنید. با این وجود خدا چه طور اثبات می‌شود؟ ما اصلی به نام علت و معلول داریم و معلول‌هایی که در جهان هستند و پدید آمدند علت آن خداست. در همین حد خدا اثبات می‌شود و گرنه معرفت به خدا امکان ندارد چون خدا قابل تجربه و حس نیست.

این تفکرات مانند حس‌گرایی، تجربه‌گرایی و ... امروز در فلسفه غرب رواج دارد. پس نظر کانت راجب خدا شامل یک سری مباحث اخلاقی است. یعنی یک سری ضوابط اخلاقی داریم، مانند این که آدم خوبی باش، ظلم نکن و ... این نظام اخلاقی و قوانین اخلاقی که در این جهان است قانون‌گذاری می‌خواهد. مبدا و ضامن این قوانین چه کسی است؟ کسی که آن قوانین را صادر می‌کند و آن کسی که ضامن این قوانین هم است. یعنی اگر کاری کردید به شما پاداش بدهد و اگر کار بدی کردید شما را عذاب دهد. این یعنی خدا. یعنی از نظر آقای کانت خدا فقط در حد یک سری مباحث اخلاقی ساری و خلاصه شده است. مباحث مربوط به امور سیاسی، اجتماعی، جهان آخرت و امثالهم به هیچ عنوان برای خدا قابل تصور نیست.



نقد نظریات آقای کانت:

آقای کانت! نظریه معرفت‌شناسی شما لازمه آن است که ما واقعیت را در خارج نفی کنیم. چون شما گفتید ما هیچ معرفت واقعی نداریم. یعنی معرفت‌های ما نسبی است. با معرفت نسبی نمی‌توانیم به تفاهمی برسیم. با معرفت نسبی اصلاً نمی‌توان گفت این صحیح است یا ناصحیح. شخصی برداشتی می‌کند و شما آن را نادرست می‌دانید، اما خود آن شخص مخالفت می‌کند. آن صورت ذهنی که در ذهن من بود این است و من از طریق صورت ذهنی خودم

آن چیزی که در ذهن خودم برداشت کردم این نتیجه‌گیری را کردم و شما نمی‌توانید آن را نادرست بدانید آقای کانت!

آقای کانت! با یک سری صورت‌های ذهنی که نمی‌توانیم واقع را کشف کنیم. ممکن است مبنایی که در ذهن من است نادرست باشد. با این توصیف اصل هستی‌شناسی کنار می‌رود، واقعیت مورد تردید قرار می‌گیرد. آقای کانت! نظریه خود شما هم مورد تردید قرار می‌گیرد چون شما نظریه خودتان را به عنوان یک امر قطعی قبول دارید در حالی که در این‌جا خودتان اذعان دارید در هیچ چیزی ما قطعیت نداریم.

آقای کانت! ادعایی که شما دارید مبنی بر این‌که تنها موادی که یک مکانی داشته باشند و قابل لمس و حس باشند فقط آن‌ها در ذهن قابل تصور است و حقایقی ماند روح و خدا و امثالهم از این محدوده خارج هستند غیرقابل پذیرش است، چون ما با علم حضوری و وجدانی می‌توانیم راحت رابطه علت و معلول را درک کنیم. درست است که علت و معلول را نمی‌بینیم اما می‌توانیم درک کنیم. این سنگ به شیشه خورد و من آن را حرکت دادم. علت این بود. علت خردشدن شیشه پرتاب سنگ بود. علت پرتاب سنگ من بودم. این مسائل به صورت وجدانی و احساسی قابل درک است. از طرفی شما می‌توانید از طریق یادگیری علمی، مباحثات و استدلال‌های فلسفی و منطقی رابطه خدا و عالم طبیعت را درک کنید.

پس این‌که ما برخی چیزها را نمی‌بینیم پس قابل معرفت نیست حرف نادرستی است. ندیدن دلیل بر نشناختن نیست. قرار نیست ما هر چیزی را می‌بینیم بشناسیم. می‌شود یک چیز را از طریق صفات و چیزهای دیگر هم شناخت.

آقای کانت! شما دین و خدا را تنها در مباحث اخلاقی به میان آوردید. این مسئله با دین مسیحیت فعلی سازگار است ولی با ادیان ابراهیمی واقعی مخصوصاً اسلام که مسائل فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دنیوی، اخروی و امثالهم دارد سازگار نیست. شما انتظار بشر از دین را تنها و تنها در محدوده اخلاق ساری و جاری کردید. شما مسیحیت انحرافی را مشاهده کردید و به این نتیجه رسیدید. آیا اسلام واقعی را هم مشاهده کردید؟

آقای کانت کتاب مقدس را بی‌اعتبار می‌داند و می‌گوید مطالب زیادی از کتاب مقدس با مبنای دینی اصلا سازگار نیست. آن چیزی که آقای کانت راجب دین می‌گوید شامل همین مباحث طبیعی است. مباحث طبیعی در بحث

دین که هر کسی در ذهن خود خدایی را تصور کرده است وگر نه آقای کانت دین آسمانی را نمی پذیرد. فکر نکنید آقای کانت مسیحی بود، بلکه او در همین حد می گوید که رابطه ای بین خدا و مخلوقات وجود دارد. اگر کانت در زمان حاضر بود و اسلام و مبانی آن را راجب علم و مسائل دیگر مشاهده می کرد قطعاً آن دلایل خودش را نداشت و نمی پذیرفت.

نظریات آقای امیل دورکیم و نقد آن



امیل دورکیم در سال ۱۹۱۷ از دنیا رفت و یک دانشمند قرن بیستم است. جامعه شناس معروف فرانسوی است و در بحث جامعه شناسی دین تلاش های زیادی کرده است. در کتاب فلسفه دین آقای جان هیک نظرات آقای دورکیم هم آمده است.

در تفکرات آقای دورکیم خدا یک موجود خیالی است و جامعه به صورت ابزار خدا را اختراع می کند. نظریه او این طور است که وقتی مردها و زن ها این حس دینی را احساس می کنند در برابر یک نیروی بزرگی ایستادند که ورای حیات فردی ماست و دستورات اخلاقی را به مردم صادر می کند.

آقای دورکیم می گوید: چیزی که واقعا در مقابل آن ایستادند واقعیت است اما نه یک واقعیت فراطبیعی و ماورایی و غیرزمینی و غیردنیایی، بلکه یک واقعیت طبیعی جامعه است.

ما هم به خدا به عنوان یک موجود واقعی اعتقاد داریم اما اعتقاد ما به خدا یعنی خدا یک موجود فراطبیعی است و بالاتر از طبیعت و دنیاست. نگاه ایشان به خدا چنین است. در مباحث کتاب کشف المراد توضیح دادم که خدا ماده نیست که جسم داشته باشد، بلکه خدا مجرب است. مجرب از ماده است. دورکیم می گوید خدا واقعیتی است اما واقعیتی که شما فرض کردید اولاً یک خدایی نیست بلکه نامش یک واقعیت طبیعی جامعه است. جامعه انسانی صفات خدا را درباره اعضای خودش اعمال می کند و تصور خدا را در اذهان پدید می آورد. شما در رابطه با اعضای

جامعه وظایفی مانند خوبی، خوش رفتاری، صداقت، عدم حسادت و امثالهم را دارید. شما این اعمالی که نسبت به جامعه وظیفه دارید نامش را دستور اخلاقی گذاشتید و آن را به خدا نسبت دادید و خودتان این کار را انجام دادید. بله! گفتیم یک واقعیتی وجود دارد که من در مقابل یک واقعیت هستم و آن واقعیت به من دستور می‌دهد. اما این واقعیتی که به شما دستور می‌دهد نامش خدا نیست و راه را اشتباه آمده‌اید. نامش طبیعت جامعه است. طبیعت جامعه به تو دستور می‌دهد که با مردم جامعه خوب و صادق باشید. مانند سایه که مشاهده می‌کنید آن سایه است و جن نیست. این جا هم واقعیت دارد ولی نامش خدا نیست. این نظریه آقای دورکیم است که در حقیقت به آن نیاز قدسی می‌گویند.



آقای ویلهلم وونت دانشمند قرن بیستم است. از قرن نوزدهم و بیستم جامعه اروپایی از این نوع دانشمندان و تفکرات انباشته شد. جالب این جاست وقتی این نظرات در قرن نوزدهم و بیستم در اروپا پایه‌گذاری شد، همان زمان دانشمندان اروپایی آن را نقد کردند. یعنی این‌طور نیست که نظر دورکیم کاملاً در اروپا تایید شده باشد، اما متأسفانه نظرات غربی در جامعه ما رواج پیدا کرده و ترجمه شده اما نقد آن رواج پیدا نکرده است.

آقای وونت روان‌شناس و فیلسوف آلمانی در قرن بیستم نظریه آقای دورکیم را این‌طور توضیح می‌دهد که جناب کاپلستون در کتاب تاریخ فلسفه، جلد ۷، صفحه ۳۷۳ این نظر را می‌آورد. می‌گوید: ما فقط یک نیاز اجتماعی داریم که باعث گرایش به دین شده است و آن این است که جمع بین حبّ ذات و روابط سالم اجتماعی از انسان ساخته نیست. اگر فرد به وجود خودش ادامه دهد جامعه نمی‌تواند ادامه دهد و اگر جامعه بخواهد به وجود خود ادامه دهد به از خود گذشتگی افراد نیاز دارد و این از خودگذشتگی با حبّ ذات منافات دارد. دین آمده بین حبّ ذات و از خودگذشتگی افراد آشتی دهد.

ایشان می‌گوید من اگر بخواهم از خودگذشتگی کنم پس منفعت شخصیم ضرر می‌بیند. اگر بخواهم به منفعت شخصی برسم جامعه ضرر می‌بیند. دین برای این آمده که رابطه بین این دو را اصلاح کند. یعنی شما برخی جاها از خودگذشتگی کن، برخی جاها حق با توست، اما مهربانی کن، برخی جاها سر چهارراه اگر فردی اشتباه کرده او را

بخش. دین فقط برای همین است. کاملاً نگاهشان از دین یک نگاه زمینی است و کاملاً نگاهشان از دین این است که دین فقط آمده ارتباطات بین من و جامعه را اصلاح کند آن هم در حد از خودگذشتگی و مهربانی و ... پس از نظر آقای دورکیم موضوع دین چیزی جز تجسم دیگری از جامعه نیست. یعنی ما خدایی داریم و وجود واجب‌الوجود و تعالی و بزرگ که پیامبران و کتاب و احکام آسمانی آورده چنین خدایی نداریم. گوهر دین و اصل دین اعتقاد به خدا نیست. خدا فقط یک سری باورها و مراسمات اجتماعی است که آن‌ها هم برای این است که رابطه شما با اجتماع بر هم نخورد و دعوا حاصل نمی‌شود.

آقای دورکیم برای جامعه یک مقدس بودن و تقدسی را در نظر می‌گیرد. کتاب مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی آقای ریموند آرون، صفحه ۳۷۳ نظر دورکیم را می‌آورد. می‌گوید: به طور کلی شکی نیست که جامعه با همان اثری که بر ذهن‌ها می‌گذارد همه توانایی‌های لازم را برای بیدارکردن احساس ملکوتی در آن‌ها داراست.

یعنی جامعه می‌تواند شما را نسبت به یک سری موارد احساسی و موارد مربوط به نیاز دیگران و جامعه و تقدس بودن تحریک کند، زیرا جامعه نسبت به اعضای خود همان مقامی را دارد که خدا نسبت به مومنان از آن برخوردار است.

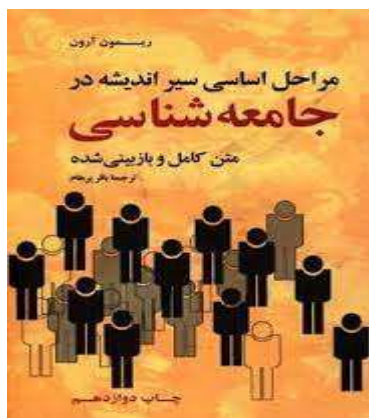
جایگاه خدا برای ما فوق عالی است. جایگاهی که به ما دستور می‌دهد و نعمت آورده و پیامبرانی فرستاده است. دورکیم می‌گوید جامعه همین جایگاه را برای اعضای خودش دارد.

در ادامه دورکیم می‌گوید: اگر ما به دستوره‌های جامعه گردن می‌نهمیم فقط برای آن نیست که جامعه چنان نیرویی مسلحی دارد که می‌تواند بر مقاومت‌های ما غلبه کند. تسلیم ما در برابر جامعه قبل از هر چیز برای آن است که جامعه موضوع یک احترام حقیقی از جانب ماست. جامعه اساس ملکوتی را در ما بیدار می‌کند. جامعه منبع فرمان می‌شود.

پس نگاه دورکیم به جامعه یک نگاه خداگونه است که جامعه تو را به دستورات و صفات اخلاقی و امثالهم سوق می‌دهد. پس خدا و امثالهم وجود ندارد و دستورات از طرف جامعه است.

پس از نظر دورکیم حتی اگر ما چیزی به نام دین داشته باشیم مصدر دین و منبع دین جامعه است نه یک وجود باری تعالی به نام خدای متعال. بیشتر صحبت‌های ایشان در بحث منشاء دین بود. وقتی ما بتوانیم منشاء دین

ایشان را نقد کنیم در حقیقت انتظار بشر از دین ایشان را هم نقد کردیم. وقتی نگاهم به دین از طرف جامعه باشد یک انتظار از دین دارم اما وقتی نگاهم از طرف خدا باشد به هر حال نگاه دیگری دارم.



آقای ریمون آرون در کتاب مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، صفحه ۳۹۰ می‌گوید: به نظر من قابل قبول نیست که ذات دین را همان پرستش فرد به گروه بدانیم زیرا دست کم به نظر من پرستش نظم اجتماعی درست همان ذات ناپاک است.

آقای دورکیم! شما نمی‌توانی یک جامعه را به عنوان خدا بپرستی و بگویی که مثلاً جامعه در جای خدا قرار دارد. طرح این قضیه که موضوع احساسات

دینی همان جامعه است و چهره دیگری پیدا کرده، در حکم نجات یک تجربه بشری که موضوع مطالعه جامعه‌شناسی است نیست. ما می‌خواهیم انسان‌ها را بشناسیم. شما می‌گویید انسان مواضع دینی خودش را از جامعه گرفته است. مواضع دینی و دستورات دینی را جامعه به او داده است نه خدا. آقای دورکیم! این جامعه‌شناسی از اساس نادرست است. شما علم جامعه‌شناسی را با این نگاه تباه کردید.

در ادامه آقای دورکیم می‌گوید: چنین تصویری از دین چنین انتظاری را از دین برآورده نمی‌کند.

یعنی انتظاری از دین نداریم چون جامعه دین را برای ما آورده است. جامعه به ما می‌گوید اخلاق داشته باشید و در همین حد است. پس چیزی که به نام دین از سمت خدا است و فلان نداریم. اصلاً دین خدایی نداریم. پس خود غربی‌ها نظر دورکیم را رد کردند. اینجاست که باید نظرات غربی‌ها را بدانیم.

نقد دوم این است که آقای دورکیم! پیامبران هنگام ظهور با نظام موجود جامعه مخالفت می‌کردند. شما پیامبری ندیدید که نظام موجود جامعه خودش را قبول داشته باشد. همه انبیاء آمده بودند نظامی که در جامعه است را بشکنند و قوانین حاکم را از بین ببرند و بر اثر آن بود که کشمکش‌های دینی و غیردینی در جامعه پدید آمد. اگر خدا همان جامعه باشد پیامبران در این بین افراد نافرمانی هستند، در صورتی که پیامبران در جایگاه مبلغ دینی باید به حاکمیت جامعه منتظم باشند تا بقیه را به فرمان‌برداری از جامعه دعوت کنند. اگر واقعا جامعه دین است پیامبران هم باید پیرو آن جامعه باشند اما می‌بینیم که پیامبران مخالفت با جامعه داشتند. چه حضرت موسی و چه حضرت عیسی که شما آن‌ها را قبول دارید با جامعه مخالفت می‌کردند. پس جامعه مساوی دین نیست. انبیاء با

ساختار جامعه مخالفت می کردند چون جامعه بر مبنای غیر دینی بود و مردم را به سمت دین و شریعت جدید سوق می دادند. اگر جامعه دستوراتی به من می دهد و دستورات جامعه را به عنوان یک باور دینی قبول داشته باشم پس چرا انبیاء با جامعه مخالفت می کردند؟



نقد سوم: آقای دورکیم! بر فرض که شما گفتید مباحث اخلاقی جامعه از خدا نشئت نمی گیرد و الزامات اجتماعی است. اما سوال این است مگر اعتقادات دینی ما فقط این هاست؟ ما اعتقادات دیگری مانند جاودانگی روح داریم. اعتقاد دیگری مانند این که فردای قیامتی داریم. مانند این که جهان آفرینش با هدف آفریده شده است. این مسائل در جامعه پیدا نمی شود. پس منشاء این اعتقادات کجاست؟ شما می گوئید منشاء صداقت و رفتارهای خوب و امثالهم جامعه است، اما سوال این است منشاء اعتقاد به جهان دیگر و امثالهم از کجا پیدا می شود؟ می خواهید از درون جامعه پیدا کنید؟

نقد چهارم: این طور نیست که همه متدینین برای حفظ وحدت جامعه به دین گرایش پیدا کرده باشند چون شما گفتید ما دین را از جامعه گرفتیم. برای حفظ جامعه و برای این که رفتارهای ما با جامعه منطبق شود و هرچ و مرج نشود و نظم برقرار شود مردم دین را انتخاب کردند، آن هم دینی که از خود جامعه گرفتند. اما این طور نیست. متدینین گاهی اوقات برای حفظ دینشان برخلاف وحدت جامعه حرکت می کنند و اتفاقاً برای پافشاری بر دینشان گاهی نظم جامعه را بر هم می زنند که در آن جا ایرادی نیست. مانند این که مظلوم بخواهد بر طبقه ظالم قیام کند. این دستور قرآن و روایات ما هم هست. اگر مردم دین را فقط برای نظم می خواستند دیگر نیازی نبود بر علیه طبقه ظالم قیام کنند.

نقد پنجم: آقای دورکیم! بحث دین شناسی را با توتم پرستی در مناطق استرالیا خلط کرده و هرچه از آن جا دیده به صورت کلی به بقیه جهان نسبت داده است. این قیاس نادرست است. قرار نیست چون آن جا به خاطر نظم

اجتماعی دین را قبول کردند پس تمام بشر به خاطر نظم اجتماعی دین را انتخاب کرده باشد. این قیاس نادرست است.

نقد ششم: آقای دورکیم! شما گفتید اصلا خدایی وجود ندارد پس یک باور فوق طبیعی و ماورایی را گرفتید و گفتید ما اصلا چنین باوری نداریم. در غیر این صورت دین دیگر هیچ تقدسی پیدا نمی‌کند و دین یک امر کاملا عادی می‌شود و فقط در سطح جامعه می‌تواند رواج پیدا کند. از چنین دینی شما چه انتظاری می‌توانید داشته باشید آقای دورکیم؟

پس ما وقتی دین را کاملا طبیعی جلوه می‌دهیم به آقای دورکیم هم می‌توانیم انتقاداتی را وارد کنیم که آقای دورکیم! اگر شما دین را این طور پذیرفتید ما ایرادات زیادی را در خیلی از جوامع داریم. پس یعنی هیچ جامعه‌ای نتوانسته دستورات عالی را به بشر خودش بدهد. جامعه نتوانسته که آن فکر زیبا و اخلاقیات را در جامعه بسط دهد چون همه قبول دارند که اخلاقیات باید در جامعه رواج پیدا کند، اما امروز می‌بینیم ما جامعه بدون مشکلات و درگیری و فساد نداریم. این دروغ‌هایی که می‌گویند فلان کشور دادگاه ندارد دروغ است و واقعیت ندارد.

بررسی نظریات کارل مارکس (از پایه‌گذاران مکتب کمونیسم) و نقد آن



در ادامه مباحث کلام جدید به نظریات و نقد آقای کارل مارکس پایه‌گذار مکتب کمونیسم می‌پردازیم. از جامعه‌شناسانی که در مورد دین حرف‌هایی زده است و نظریات ایشان مخصوصا در اوایل انقلاب توسط حزب توده و امثالهم مطرح می‌شد. خود شوروی بر مبنای تفکرات مارکس و انگلس شکل گرفته بود. اگر نگاهی به پرچم انقلابی شوروی بیندازید عکس سه نفر را می‌بینید: مارکس، انگلس و لنین.



در ایران حزب توده بر مبنای نظریات مارکس و کمونیسم شکل گرفته بود و خیلی روی این مکتب مانور می دادند. به همین جهت کسانی مانند شهیدصدر کتاب فلسفتنا را نوشتند یعنی فلسفه ما که بسیار عالی است که در پاسخ به همین موارد است. سپس شهیدصدر کتاب اقتصادنا را نوشت که در حقیقت توضیح می دهد مکاتبی مانند مارکس و انگلس چیز خاصی به شما نمی دهند. این دو کتاب متاسفانه در کشور ما مطالعه نمی شود. نه طلبه های ما می خوانند و نه دانشجویها.

شهید مطهری (ره) هم کتاب نقد مارکسیسم را نگاشتند. این کتاب مقداری سنگین است اما نباید مانع شود که سراغ آن برویم. یا علامه طباطبایی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را نوشت. کتابی که رهبری و آیت الله جوادی آملی روی آن تاکید دارند اما متاسفانه این کتاب هم به دست فراموشی سپرده شده است.

خلاصه نظریات مارکس امروز هم در فضای مجازی برای عده ای که می خواهند پز روشنفکری دهند موجود است. نظریات تکاملی دارد. مهم ترین بیانیه کمونیسم آقای مارکس متضمن تضاد اجتماعی ناشی از نبرد طبقاتی بود. می گوید شما جامعه را طبقاتی کردید. چون جامعه طبقاتی شد طبقه اشراف و طبقه سرمایه دار و فقیر و کارگر و ... به همین جهت جامعه دچار تضاد و فقر و فاصله طبقاتی شد. باید همه یکی باشیم. این حرف ها در ظاهر زیبا بود اما در مقام عمل اصلا اجرا نمی شود. یک رو در روی دائمی بین آزادمردها، نجیبان، بردگان، اربابان و رعیت ها، استادکاران و شاگردها، ستمگران و مظلومین و ... این تضادهای دائمی باعث شد جامعه بدین صورت شکل بگیرد. از نظر مارکس جامعه دو بخش دارد: یکی زیرساخت و یکی روساخت. یعنی زیربنا و روبنا. می گوید نیروهای تولیدی که شالوده اصلی اقتصاد جامعه را تشکیل می دهند نیروهای زیربنای جامعه هستند. روبنا روابط بین تولیدی است. روابطی که تحت تاثیر زیرساخت ها هستند. روابط تولیدی، روابط اجتماعی، ایدئولوژی ها، هنر، فلسفه و ... روبنا هستند. باید زیربنایی باشد که روبنا باشد.

از نظر مارکس دین از اساس و ریشه محصول جامعه طبقاتی بود که طبقه حاکم آن را اختراع کرده است. بنابراین دین ریشه آن مسائل اقتصادی، اجتماعی و ... است که جامعه طبقاتی ایجاد کرده است. گاهی حاکمان برای این که سر مردم را شیره بمالند و به مردم ظلم کنند گاهی اوقات ظالمین دین را ایجاد کردند. مانند امویان که می گفتند ما حاکم بر شما هستیم چون خدا خواسته است. یا از آن طرف دین ساخته و پرداخته طبقه مظلوم و محروم است برای این که خودشان را مظلوم نشان دهند و عدم حرکت خود را توجیه کنند. می پرسیم چرا حرکت نمی کنید تا خودتان را از دست دشمنان نجات دهید؟ پاسخ می دهند خدا خواسته ما ضعیف باشیم و خدا خودش بخواهد می تواند ما را نجات دهد. ما اگر ظلم را تحمل کنیم اهل بهشت هستیم و ... حرف هایی که تنبل ها می زنند که اسلام هیچ کدام را قبول ندارد. اسلام نه می گوید که شما باید به یک نفر ظلم کنید و نه می گوید که شما ظلم پذیر باشید. باید در مقابل ظلم قیام کنید.

این حرف مارکس قانده کلی نیست. خود انبیای ما برخلاف این قضیه آمدند. انبیای ما برای طبقه مظلومین آمدند و هیچ انبیایی برای طبقه ظالم نیامد. از طرفی انبیاء طبقه مظلوم را بر علیه طبقه ظالم شوراندند. باعث شدند آن ها قیام کنند. پس همین ابتدا نگاه مارکس نقد می شود.

اصولا اگر تا بدین جا با کلاس های ما آمده باشید باید دقت کرده باشید که این نظریات غربی ها بر پایه استدلال استقرای ناقص شکل گرفته است. یعنی یک چیز جزء را می بینند و از آن چیز جزء تعمیم به کل می دهند. مثلا مشاهده کردند که گروهی بر این اساس دین را انتخاب کردند و مارکس هم بر این اساس بر کل دین تعمیم داده است.

جمله معروف مارکس که دین تریاک و افیون ملت هاست. می گوید دین برای این آمده که مشکلاتی که افراد دارند برای رفع آن به دین مراجعه کنند. البته گاهی هم دین را محصول نادانی انسان در برابر طبیعت می داند. این نظریه را خود شهید صدر در کتاب اقتصادنا در صفحه ۱۱۳ گفته است. واقعا کتاب اقتصادنا و فلسفتنا شهید صدر را کسی خوب بخواند بسیاری از شبهات جریان غرب گرا و فلسفه غرب را می تواند پاسخ دهد.

طبق تفکر مارکس نتیجه این می شود که انسان دین را می سازد تا وضع موجود نامطلوب را توجیه کند. حالا یا این وضع موجود به نفع ظالمین است یا به ضرر محرومین. ظالمین از دین استفاده می کنند تا جایگاه خودشان را توجیه کنند، مظلومین هم از دین استفاده می کنند تا بگویند ما نمی توانیم کار خاصی انجام دهیم، خدا خواسته این طور باشیم که تنبلی خودشان را توجیه کنند.



آقای انگلس که همفکر آقای مارکس است و گفتیم مارکس و انگلس مبنای کمونیسم را پایه‌گذاری کردند. آقای همیلتون ملکم جامعه‌شناس دینی در کتاب جامعه‌شناسی دین در صفحه ۱۴۳ نظر انگلس را می‌آورد: دین چیزی نیست جز بازتاب تخیلی نیروهای خارجی حاکم بر زندگی روزانه در اذهان انسان‌ها که طی آن نیروهای زمینی صورت نیروهای فراطبیعی را به خود می‌گیرند.

یعنی آقای انگلس اولاً دین را تخیلی فرض کرده بعد یک سری نیروهایی که در زمین هستند و عادی هستند را فوق بشری فرض کردند. در ذهن خودتان تخیلاتی ایجاد کردید.

آقای مارکس هم در کتاب جامعه‌شناسی دین صفحه ۱۴۳ در مقام بیان ثمرات نقد دین می‌گوید: نقد دین انسان را از توهم در می‌آورد و وادارش می‌سازد تا مانند انسان توهم زدوده و سر عقل آمده بیندیشد و عمل کند و واقعیت زندگی را شکل ببخشد و بر مدار ذات خویش و در واقع دور خورشید انسان چرخ خواهد زد.

ما اگر واقعاً دین اسلام را خوب معرفی کنیم و دینی نشان دهیم که اتفاقاً می‌گوید اگر می‌خواهید اسلام را بپذیرید ابتدا تحقیق کنید، یعنی این‌که همان ابتدای دین اسلام تحقیق است و همان ابتدای دین تحقیق اول کار است. اصول عقاید عقلانی است. اصول عقاید تقلیدی نیست بلکه تحقیقی است. ما اگر همان ابتدای کار به جوانان و دیگر افراد در دیگر کشورها که نگاه آن‌ها مانند مارکس است توضیح دهیم چه قدر جذب اسلام خواهند شد؟ کسانی که اتفاقاً با اسلام مخالف هستند می‌گویند اسلام راه تفکر را بسته است. دین را نمی‌شناسند. این‌جا یاد حرف زیبای آقا امام رضا(ع) می‌فیتیم که می‌فرمایند: اگر مردم محاسن کلام ما را می‌دانستند به سمت ما می‌آمدند. به همین خاطر ایشان می‌فرمایند: خدا رحمت کند کسی که امر ما را احیا می‌کند. فرمودند امر شما چیست. فرمودند: همین احادیث ما را بین مردم پخش کند چرا که مردم اگر زیبایی‌ها و محاسن کلام ما را می‌دانستند حتماً به سمت دین می‌آمدند. ما دین را به مردم خوب معرفی نکردیم. متأسفانه خیلی‌ها دین را از جنبه تعبدی نگاه می‌کنند. ما راه دین را باز بگذاریم. هیچ دینی به جز اسلام اجازه تحقیق و تفحص را به شما نمی‌دهد.

اصول کافی معروف‌ترین کتاب حدیثی شیعه ابتدای آن باب عقل است. بحارالانوار دایره‌المعارف احادیث شیعه ابتدای آن باب عقل است. یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. پیغمبر وارد مسجد شدند دیدند گروهی کار علمی می‌کنند و گروه دیگر نماز و قرآن می‌خوانند. پیامبر نزد کسانی رفت که کار علمی انجام می‌دادند. بسیاری از بزرگان ما در شب‌های قدر کار علمی می‌کردند. البته نه بدین معنا که بگوییم عبادت اثر ندارد

بلکه منظور این که علم برای آن‌ها بسیار ارزشمند بود که در کنار عبادات کار علمی هم انجام می‌دادند. ما زمانی داریم که اربابان کلیسا و بزرگان کلیسا با علم مخالف هستند چون بسیاری از یافته‌های علمی مخالف انجیل و تورات است ولی ما اسلامی داریم که می‌گوید تحقیق کن و علم یاد بگیر. حتی به چین برو. حتی امیرالمومنین می‌فرمایند: شما برای علم آموزی می‌توانید استاد منافق پیدا کنید. علم را یاد بگیرید حتی در سینه منافق.

علامه حسن زاده آملی می‌فرمایند: علامه شعرانی صبح تا ظهر کلاس‌های درس اصول و فقه و تفسیر قرآن و کلاس‌های دینی داشتند و بعد از ظهر کلاس‌های فلسفه و علم نجوم و ریاضی و ... آغاز می‌شد. ما چنین افرادی امروز می‌خواهیم. افرادی می‌خواهیم ذوابعد باشند نه یک بعدی. آن‌ها در همین زمان ما زندگی کردند. علامه حسن زاده آملی در زمان ماست که طب سنتی، ریاضی، فلسفه و ... می‌داند. داستان علامه حسن زاده آملی که در جمع دانشجویان شریف ریاضی حل کرد و ... واقعیت دارد. ایشان کتب ریاضی فارابی و خواجه نصیر را خواندند. فارابی کتاب راجب علم موسیقی نوشته است. موسیقی یکی از شاخه‌های ریاضی است. آیا می‌دانستید؟ علم نجوم یکی از شاخه‌های علم ریاضی است. علامه شعرانی زبان عبری را از یک یهودی آموخت. اسلام ما چنین چیزی را به ما گفته است. مگر در تاریخ نخواندیم که در جنگ بدر وقتی مشرکین اسیر شدند پیغمبر گفت اگر می‌خواهید آزاد شوید اگر هر کدام از شما ده نفر از مسلمانان را باسواد کرد آزاد است. چنین پیغمبری داشتیم.



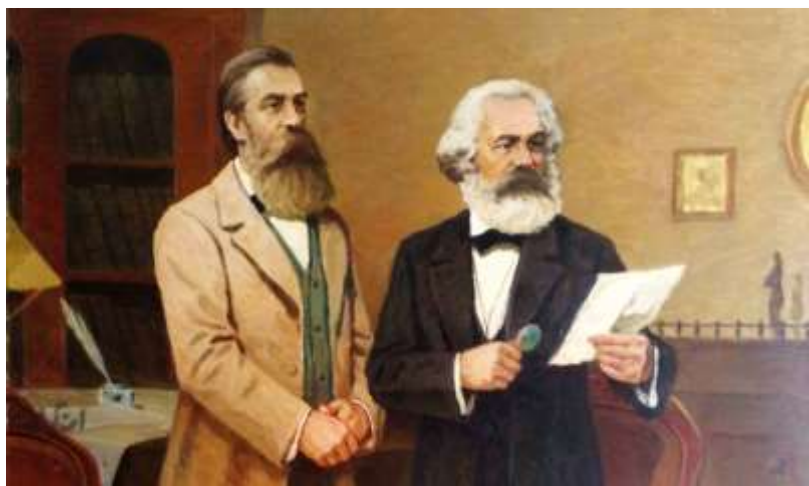
علامه شعرانی(ره)

پس عقیده مارکس این است که دین گرایش فطری بشر نیست و محصول مقتضیات خاص اجتماعی است. این که گفتیم دین یک چیز فطری است مارکس قبول ندارد. یعنی دین را اختراع کردند. می‌گوید اگر جامعه‌ای در رفاه باشد کسی به دین نیاز ندارد. در حقیقت نتیجه سخن این است که مارکس هیچ نیاز واقعی برای بشر درباره دین قائل نمی‌شود و هرگونه انتظاری را هم نفی می‌کند.

در نقد نظریه مارکس آقای منوچهر صبوری کتابی به نام مبانی جامعه‌شناسی دارند که در صفحه ۴۹۱ نظر یکی از جامعه‌شناسان غربی به نام آنتونی گیدنز را آورده است. گیدنز می‌گوید مارکس هرگز مذهب را به تفصیل و مفصل مطالعه نکرده است. اندیشه‌های مارکس بیشتر از نوشته‌های تعدادی مولفان علوم الهی و فلسفی در اوایل قرن نوزدهم سرچشمه می‌گیرد.

آقای مارکس نظریات یک عده راجب دین را دین فرض کرد درواقع استقرای ناقص انجام داد. مانند الان که وهابی‌ها نظر یکی از علمای شیعه راجب تحریف قرآن را به کل شیعه نسبت می‌دهند.

خود غربی‌ها نظریات بزرگان غرب را نقد کردند. نیازی نیست دنبال فلاسفه اسلامی باشیم برای نقد نظریات امثال مارکس، داروین و امثالهم.



کارل مارکس و فردریش انگلس

نقد بعدی گفتیم انبیاء برای محرومین آمدند. نه این‌که وضع موجود را تحمل کنند بلکه باید در مقابل وضع موجود قیام کنند. رهبری در بحث انتظار زیبا مطرح کردند و فرمودند: انتظار یعنی ما انتظار داریم یعنی به وضع موجود راضی نیستیم. ما انتظار داریم که جامعه پربارتر شود و بالاتر رود. انبیاء روح این قضیه را در مردم برانگیختند. پس این کاملاً برخلاف نظریه مارکس است.

چه بسا افرادی بدون این‌که دچار وضع بد اقتصادی شوند یا در جامعه محروم باشند خیلی راحت عقاید دینی محکمی دارند و در راه دین جان فشانی می‌کنند. این هم مثال نقضی برای آقای مارکس است.

بررسی نظریات ماکس وبر و نقد آن



ماکس وبر در سال ۱۸۶۴ در آلمان متولد شد و در رشته حقوق فارغ التحصیل شد و در زمینه اقتصاد، فلسفه و الهیات اشتغالاتی داشت و مباحث جامعه‌شناسی، اقتصادی و امثالهم را مطرح می‌کرد. در سال ۱۳۲۰ در ۵۶ سالگی درگذشت.

ماکس وبر در جایگاه یک جامعه‌شناس دینی، ذات دین، اصول دین، احکام دین و عقاید دین را خیلی بررسی نکرد، بلکه رفتار دینی، گروه‌های دینی و تاثیر عقاید

دینی را بر حوزه‌های دیگر زندگی و بالعکس مطالعه کرد. یعنی مثلا به جای این‌که مشاهده کند اصول اعتقادی این دین چیست و ذات این دین چیست، رفتارهای گروه‌های دینی را مورد بررسی قرار داد. یعنی گروهی که در فلان کشور هستند و مسلمانند رفتارشان چگونه است. بر اساس رفتارها نسبت به دین نظر داد. مثلا کتاب اقتصاد و جامعه خود آقای ماکس وبر صفحه ۳ می‌گوید: جامعه‌شناسی علمی است که کنش اجتماعی را درک تفسیری می‌کند و به یافتن تعبیری علی از ماهیت و آثار آن می‌پردازد.

جالب است می‌گوید رفتارهای دینی را هم می‌توانید این‌طور تفسیر کنید. در همان کتاب اقتصاد و جامعه می‌گوید: می‌توان روابط انسان‌ها با نیروهای فوق طبیعی را که به صورت دعا، قربانی و عبادت در می‌آیند را آئین و دین نامید. در واقع دین را در یک سری رفتارها مانند دعا و قربانی و عبادت تفسیر کرد. آقای وبر نام نیروهای فوق طبیعی را کاریزما قرار داده است.

کتاب جامعه‌شناسی دین و اقتصاد جامعه از آقای وبر تقریبا خیلی از مطالب و حرف‌های ایشان را آورده است. در چهار فصل از بخش دینی کتاب اقتصاد و جامعه و چهار فصل هم از فصول ۹ تا ۱۲ کتاب جامعه‌شناسی دین به دو مسئله اساسی می‌پردازد.

دو مسئله اصلی که بدان می‌پردازد یکی مسئله رستگاری انسان و راه‌های تحصیل آن است. از جمله فعالیت‌های دینی، مراسم دینی، کارهای خوب، اعمال صالح، زهد، عرفان، منجی و امثال این مطالب است. مورد دوم پارادوکس و تضاد میان نابه سامانی‌های موجود در دنیا و آفریننده قادر و خیرخواه است. یعنی از یک طرف می‌گوید خدا قادر و خیرخواه است و راه‌حل‌های گوناگونی را در کتب و آئین‌های دینی متصور کرده است، و از طرف دیگر همه چیز

عالی است. ما از یک طرف می‌بینیم در این جهان خیلی از نا به سامانی‌ها و ناعدالتی‌هاست و از آن طرف می‌گویید خدا خیر خواه است. این بررسی‌ها را آقای ماکس وبر انجام داده است .



آقای وبر در کتاب جامعه‌شناسی دین خود دین‌داری هفت طبقه گوناگون جامعه را مورد بررسی قرار داده است. دین‌داری دهقان‌ها چه‌طور است، دین‌داری اشراف چه‌طور است، دین‌داری نظامیان، تاجران، پیشه‌وران، بردگان و ... و گفته ویژگی‌های دین‌داری هر گروه با گروه دیگر تفاوت می‌کند و بالطبع انتظارات هر گروهی از دین با گروه دیگر تفاوت می‌کند. یعنی دین را طبقاتی معرفی کرده است .

جالب است وبر این مطالب را تنها در مورد دین نمی‌گوید که فقط مسئله رستگاری و خیر و شر باشد که چه‌طور ممکن است هم خیر و هم شر باشد، بلکه این باور را دارد که دین بر عناصر دنیا مانند اقتصاد، سیاست، هنر، روابط جنسی، رونق و رکود فعالیت اقتصادی هم تاثیر زیادی می‌گذارد. حتی جالب است بدانید که می‌گوید این پروتستان‌تیزم که در مسیحیت ایجاد شد سرمایه‌داری جدیدی را ایجاد کرد. یعنی یک نهضت دینی باعث بحث اقتصادی شد. از آن طرف وبر می‌گوید دستورات اسلام در مسائل اقتصادی قابل پذیرش است و تمام دستوره‌های اسلام سیاسی است. این مطلب جالب است. رساله‌ای با نام دین در اندیشه ماکس وبر توسط آقای محمدعزیز بختیاری ترجمه شده که در آن‌جا این مطالب آمده است .

وبر می‌گوید مسیحیت ما زمانی کاتولیک بود و این نهضت می‌گفت گوشه‌ای بنشینید و عبادت و راز و نیازهایتان را انجام دهید و اصلاً هم نیازی نیست که به امورات دنیایی بپردازید. در حقیقت آن رهبانیت و زهد غیرشرعی است که در زمان اسلام هم داشتیم که به گوشه‌ای می‌رفتند و در مساجد اعتکاف می‌کردند و به زن و خانواده خود رسیدگی نمی‌کردند. پیامبر به آن‌ها معترض شد و فرمود: من که پیامبر هستم زن و نماز و عطر را دوست دارم.

وبر می‌گوید ما در مسیحیت کاتولیک رهبانیت و زهد غلط داشتیم اما وقتی نهضت پروتستانتیسم توسط مارتین لوتر ایجاد شد دقیقاً امور اقتصادی را مورد توجه قرار دادند و باعث تاثیر در امور اقتصادی شد، چون در قدیم تحصیل ثروت و به دست آوردن ثروت یک عمل شرم‌آوری بود و اخلاق مثبتی نداشت اما بعدها مارتین لوتر که نهضت پروتستانتیسم را ایجاد کرد گفت پرداختن به مشاغل دنیایی یک تکلیف الهی است. اصلاً خدا به شما گفته به امور دنیوی پرداز. این نهضت قدیمی زهدآمیز انحرافی را کنار زد و گفت وقتی می‌خواهید خدا را بپرستید باید وظایف دنیایان را هم انجام دهید. این قضیه وقتی ایجاد شد روح سرمایه‌داری و اقتصاد هم در جامعه بهتر شد. پس وبر نظام اقتصاد سرمایه‌داری را محصول نهضت اصلاح کلیسا نمی‌داند و فقط به نقش نیروهای مذهبی در این قضیه تاکید می‌کند. یعنی روی اصل دین بحث نکرد و تنها رفتارها را مورد بررسی قرار داد. وبر به اصل مسیحیت کاری نداشت بلکه به رفتار کاتولیک‌ها و پروتستانتیسم‌ها دقت کرد.



ژاک لوگوف

خود نظریات وبر در این زمینه از سوی مخالفینش نقد می‌شود. آقای ژاک لوگوف نظریه ماکس وبر را در این زمینه نقد کرده که آقای شیخاوندی در فصل‌نامه علوم اجتماعی دوره دوم، شماره ۵ و ۶، صفحه ۲۵۰ نظریات آقای ژاک لوگوف را آورده است.

آقای ریموند آرون در کتاب مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی صفحه ۵۸۹ می‌گوید: ماکس وبر یک جامعه‌شناس تکامل‌گرا است اما نقش ماورایی دین را انکار نمی‌کند و یک تفسیر دنیایی از دین عرضه می‌کند. نقش ماورایی دین و نقش غیردنیایی دین را انکار می‌کند.

وبر این عقیده را داراست که خدا در مراحل ابتدایی بشر یک نیرویی تصور می‌شد که این فرآیندها و رخدادها و حوادث را کنترل می‌کند. حتی نام مشخص هم نداشت. به مرور زمان برای هر امر مهمی یک خدایی در نظر گرفتند. همان یونان قدیم شامل خدای زراعت، خدای باد، خدای باران و ... و سرانجام سیر تکاملی را خدا طی کرد تا با

افزایش عقلانیت مردم جهان بیشتر دنیایی شد و دین بیشتر یک چیز درونی شد و هر کسی برای وجدان خودش دین دارد و دیگر دین بحث دنیایی و بحث اجتماعی آن کنار رفت.

آقای خسروپناه در کتاب خود یعنی انتظار بشر از دین صفحه ۱۸۱ نظرات وبر را نقد می‌کند و می‌گوید که مهم‌ترین نقد ما به ماکس وبر این است که علوم تجربی همان‌طور که در اثبات موجودات ماورای طبیعی ناتوان هستند در نفی آن‌ها هم توانایی ندارند. آقای وبر! خطای دیگر شما این است که همه جوامع را دارای ماهیت واحد تلقی می‌کنید و احکام یکسانی به همه نسبت می‌دهید. جامعه‌ای که بر اساس مبانی تفکری یک فرد دیگر است، جامعه‌ای که مبانی آن دینی و غیردینی است تفاوت دارند. جوامع مکاتب فکری آن‌ها تفاوت دارد. پس ما نمی‌توانیم همه رفتارها را با هم یک جور بسنجیم. شما نمی‌توانید رفتار مردم مسلمانی که در ترکیه با آن نظام لائیک هستند و بی حجاب، با قوانین کشور ما که قوانین اسلامی دارد را یکی بدانید.

آقای وبر میان ادیان ابتدایی و ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی و امثالهم هیچ تفاوتی نگذاشت. یعنی او فقط رفتارها را دید. اصلاً به ذات و اصل دین توجهی نداشت.

آقای وبر! تفسیری هم که از آموزه‌های دینی دارید به طور کامل مادی و دنیایی است. تفسیر ماورایی و الهی ندارید. شما حتی اسلام را دین طبقاتی معرفی کردید. اسلام یعنی همان دینی که یک شاه دارد باید برده هم داشته باشد. اسلام گرچه جنگ‌هایی داشته که همه دفاعی بوده، اما دستورات اسلام که همگی فقط بر مبنای جنگ نبود و بر مبنای جنبه‌های حیات بشری هم بود. در مباحث سیاسی، اقتصادی، مدنی و اجتماعی هم بود. شما همه را یکی بررسی کردید. در حقیقت استقرای ناقص کردید. اخلاق و رفتار یک عده را مشاهده کردید و بر اساس رفتار آن‌ها نظر دادید که کاملاً نادرست است.

بررسی نظریات شلایرماخر و نقد آن

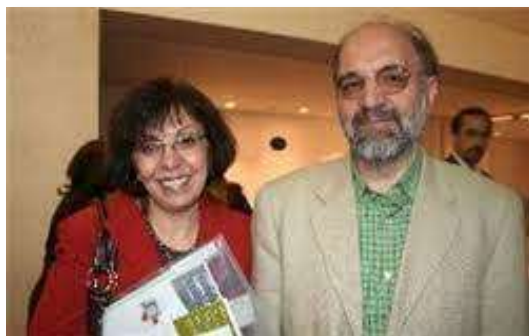
ما بحث نقد بزرگان جریان فلسفه غرب را خدمت شما توضیح می‌دادیم. نقد تفکرات آن‌ها در رابطه انتظارات بشر از دین. به هر حال نظرات متعددی در موضوعات مختلف دارند. ما موضوع انتظارات بشر از دین را مطرح خواهیم کرد.



شلایرماخر فردی تاثیرگذار در فرهنگ اندیشه غربی است. متکلم و علم کلام‌دان پروتستانی است. پروتستان یعنی تفکرات خشک کلیسا را قبول نداشتند. ایشان در سال ۱۷۶۸ میلادی در آلمان به دنیا آمد و تفکراتی را آرام آرام به دست آورد. در رابطه با برخی از عقاید مسیحیت از جمله این که حضرت عیسی پدر خداست، مسئله کفاره گناهان انسان با مرگ حضرت عیسی که مسیحیان چنین اعتقادی دارند و امثالهم، باعث شک شلایرماخر شد و باعث شد مکاتب و مبانی را برای خودش ایجاد کند.

آقای شلایرماخر در مسئله انتظارات بشر از دین از یک زاویه جدیدی با نفی الهیات و مباحث دینی - عقلی و از آن طرف تبیین و بسط دادن یک موضوعی به نام تجربه دینی روی نیازهای درونی انسان تمرکز کرد.

در بحث تجربه دینی شلایرماخر می‌خواهد بگوید هر انسانی می‌تواند به کشف و شهود برسد. هر انسانی می‌تواند یک نوع تجربه‌ای را از دین داشته باشد. مثلاً شلایرماخر حتی بحث تعالیم انبیاء را هم جزء یکی از این موارد تجربه دینی می‌داند که می‌گوید انبیاء هم ریاضت‌هایی را کشیدند و به درجه‌ای رسیدند که می‌توانند مستقیم با خدا حرف بزنند یا به وحی فکر کنند و خلاصه به چیزهایی برسند. این مطالب را عیناً سرورش هم نقل می‌کند که این مطالب حاصل تجربیات دینی پیغمبر است.



عبدالکریم سرورش، ایدئولوگ دیروز، اپوزیسیون امروز

آقای شلایرماخر می‌گوید: شما هم می‌توانید به این تجربه دینی برسید. شما هم می‌توانید کشف و شهود کنید. شما هم می‌توانید ریاضت بکشید و با خدای متعال صحبت کنید و به درجه‌ای برسید که از خدا کلمات را دریافت کنید و از خدا دین را دریافت کنید و به یک باوری از دین برسید. چه کسی گفته آن چیزی که پیغمبر گفته درست است؟ شما هم می‌توانید به یک باوری از دین برسید. شما هم می‌توانید به این باور برسید که دین یک گوهری دارد و به گوهر دین می‌توانید برسید.

به مطالبی که گفتیم تجربه دینی می‌گویند. چیزی که مرتاض‌ها و برخی عرفا هم دارند، البته عرفا برای آن ضابطه دارند. پس تجربه دینی شبیه این مسائل است که وحی و امثالهم را کنار بگذارید. انبیاء این تجربه دینی را داشتند و بر اساس این تجربه دینی کار می‌کردند.

کتابی آقای شلایرماخر به نام درباره دین **on religion** دارد که در این کتاب برخی از این نظرات خودش را آورده است. ابتدا شلایرماخر در این کتاب سعی می‌کند به مخاطبان خودش بفهماند که دین در طبیعت و زندگی انسان نقش دارد و حالا اگر برخی افراد از برخی از جنبه‌های دین خوششان نمی‌آید آن دین نیست. یعنی مردم به دروغ آن را به دین نسبت می‌دهند. این نظر آقای شلایرماخر را هم ما تقریباً می‌پذیریم. ما هیچ‌وقت فلاسفه غرب را صد در صدی رد نمی‌کنیم و برخی از سخنان آن‌ها مورد قبول است. همین الان هم برخی از مردم کشور ما برخی چیزها را به دین ربط می‌دهند.

آقای شلایرماخر می‌گوید: تنفری هم که برخی نسبت به دین دارند به این جهت است که آن را ترس از یک موجود دیگری که در جهان دیگری است می‌دانند. چون از خدا و جهنم و ... می‌ترسند به این خاطر از دین نفرت دارند. شلایرماخر می‌گوید اما باید دین را در احساسات و روحيات خودتان پیدا کنید. در کردار نجیبانه انسان‌هایی که تجربه دینی دارند پیدا کنید.

سپس آقای شلایرماخر بحث گوهر دین را مطرح می‌کند که دین یک گوهر و هسته‌ای دارد. یعنی پوسته دین را کنار بزنید و درون هسته دین بروید. هسته دین را باید به دست آورید و هسته دین همان چیزی است که با شهود و تجربه دینی می‌توانید آن را پذیرا باشید.



شلایرماخر مطالبی از مباحث اخلاقی و ایمانی و ماورای غیب مانند بهشت و جهنم و فرشته‌ها و امثالهم که در کتب مقدس است را شبیه به کتب عادی می‌داند که زمانی ایجاد شدند و برای همان زمان است. یعنی برای زمان حال قابل قیاس نیست، پس اگر الان هم می‌خواهید به یک سری مطالب اخلاقی برسید کشف و شهود کنید، تجربه دینی به دست آورید.

شلایرماخر می‌گوید: دینی که ما الان داریم و به ما رسیده فقط بخشی از کل است و دیدگاه‌های دیگری وجود دارد که به اندازه نگاه شما دین‌داران مهم است، یعنی همه چیز در این عالم دین نیست.

وقتی شما چنین بحثی را در جامعه مطرح کنید به این نتیجه ممکن است برسید که یک سری چیزهای دیگر هم هست که در کنار دین مقدس هستند. ما مقدسات دیگری هم داریم و این مقدسات دیگر شبیه دین می‌تواند در زندگی ما اثرگذار باشد.

شلایرماخر می‌گوید: خدا چیزی جز گونه خاص از یک شهود جهان نیست. از یک جنبه شما این جهان را شهود کردید و به خدا رسیدید و بقیه شهودات دینی از خدا مستقل هستند.

منظور شلایرماخر این است که شما ممکن است طوری این دین و جهان را شهود کنید که اصلاً به خدا نرسید.

دین بدون خدا محقق نمی‌شود؟ خیر، دین بدون خدا هم می‌شود. انسان همه چیز نیست و خدا هم همه چیز نیست و این‌ها همه جزئی از این جهان هستند. سپس می‌گوید: دینی ممکن است داشته باشیم که از خدا بی‌نیاز باشد. دین بدون خدا از دین دارای خدا بهتر است. چرا؟ چون وقتی خدا را در نظر داشته باشید ممکن است از موجودی بترسید و خودتان را تابع محض کسی قرار دهید.

شلایرماخر خدا را نفی نمی‌کند، اما خدایی را معرفی می‌کند که دستانش بسته است و جزئی از کل عالم است. در ادامه می‌گوید: هیچ انسانی نمی‌تواند دارای کل دین باشد، چون انسان محدود است و دین لامحدود است. پس دین با این صورت‌های مختلفش به صورت نسبی بین همه انسان‌ها تقسیم می‌شود.

منظور شلایرماخر این است که نگوئید دین اسلام من کامل است، نگوئید مسیحیت من کامل است. شما به تنهایی نمی‌توانید دین کامل داشته باشید. دین کامل را یک انسان ندارد. دین کامل یک دین نامحدودی است که تکه تکه شده است. یک قسمت سمت اسلام، و یک قسمت سمت یهودیت، و یک قسمت سمت مسیحیت، بودا، توتم پرستی و ... رفته است.

این نگاه شلایرماخر است. با گزارش‌هایی که گفتیم مشخص می‌شود انتظار بشر از دین از نگاه شلایرماخر فهمیدن همان گوهر دین است که گوهر دین هم با شهود و تجربه دینی به دست می‌آید.

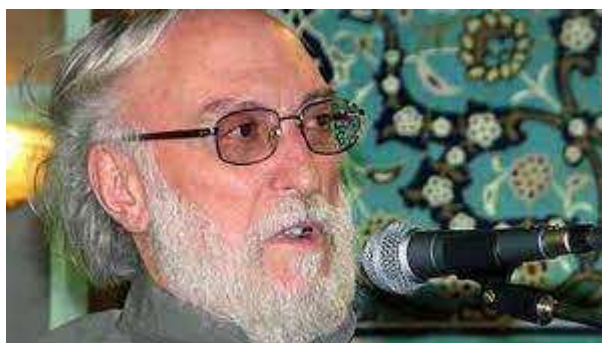
شهود که برای همه انسان‌های یکی نیست. آقای شلایرماخر! شما که این‌طور تبلیغ می‌کنید این پلورالیسم دینی می‌شود و هر کسی دین خودش را کامل و حق معرفی می‌کند. همان حرف سروش که از شما آموخت. این همان حرف شما می‌شود که هر کدام از شما بهره‌ای از حق دارید، یهودیت بهره‌ای از حق دارد، مسیحیت بهره‌ای از حق دارد و ...

نقد نظریه شلایرماخر:

آقای ماخر! حرف‌هایی که زدید بیشتر ادعاهایی بود که دین کلی نداریم، خدا جزئی از کل است، دین بدون خدا بهتر است، تمام این‌ها یک سری حرف‌هایی بود که ارائه نظر بود، استدلال و درک و منطق پشت آن نبود.

نکته بعد شما خیلی شاعرانه، رمانتیک و احساسی بحث کردید. آقای شلایرماخر! این تجربه دینی که شما توضیح دادید آیا ما نباید یک داور داشته باشیم که این تجربه دینی را برای ما صحیح و غلط آن را مشخص کند؟ شما می‌گویید هر کسی می‌تواند تجربه دینی داشته باشد. سوال این است که اگر تجربه دینی که من دارم از کجا متوجه شوم که درست است یا غلط؟ آیا داوری دارید؟ خط‌کش و معیاری دارید که من متوجه شوم این غلط است یا درست؟ معیاری ندارید پس هر کسی می‌تواند هر چیزی را شهود کند، حتی شهود شیطانی. یکی می‌تواند شهود کند خدا یکی است و دیگری بگوید خدا سه تاست. این تناقض است.

نکته سوم: چیزی که شما توضیح دادید پلورالیسم دینی را بر اساس خودش ایجاد می‌کند که هر کسی می‌گوید دین من حق است. در این صورت دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. مسیحی که می‌گوید شراب حلال است حق دارد و هم اسلام و یهودیتی که می‌گویند شراب حرام است حق دارند. با کدام منطق سازگار است؟



همین حرف‌ها را آقای محمد مجتهد شبستری هم زده است. ایشان هم فکر سروش است و کتابی به نام نقدی بر قرائت رسمی از دین دارد که در این کتاب هم یک سری دروغ‌ها و همین مطالب را توضیح داده است. مثلاً حرف‌های شلایرماخر را این‌طور گفته که طبق حرف‌های شلایرماخر ما نمی‌توانیم قرائت رسمی از دین داشته باشیم. آقای مرجع تقلید! شما که می‌گویید حرف من صحیح است این‌طور نیست. من قرائت رسمی شما از دین را قبول ندارم و خودم قرائت دیگری دارم.

آقای شبستری! شما که این سخنان را از شلایرماخر آموختید، هر کدام از شما این حرف را بزنید و هر کدام نظری بدهید دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. هر کس نظری می‌دهد و هر کس می‌گوید نظر من درست است. با کدام منطق می‌خواهید ببینید کدام صحیح و کدام غلط است؟ هیچ منطقی ندارید.

انشالله در بخش بعد وارد مکاتب خواهیم شد. یعنی به جای این‌که اشخاص را نقد کنیم وارد تفکرات یک جریان و مکتبی می‌شویم و آن‌ها را نقد خواهیم کرد.

بررسی نظریات مکتب دئیسم و نقد آن

یکی از مکاتب بسیار مهم در غرب مکتب دئیسم است. دئیسم نخستین بار در مسیحیت در پایان قرن شانزدهم در انگلستان به کار رفت و در اواخر قرن هفدهم رواج پیدا کرد.

در مباحث کلام جدید عرض کردیم فعلاً هدف ما تدریس کتاب سه جلدی کلام جدید استاد خسروپناه است. کتاب دین و مسائل کلامی ایشان است. متأسفانه در حوزه‌ها به صورت کامل تدریس نمی‌شود. در بحث انتظارات بشر از دین هم آقای خسروپناه کتاب جدا و کاملی دارد. در صفحه ۲۵۹ ایشان بحث دئیسم و انتظارات بشر از دین را مطرح می‌کند.

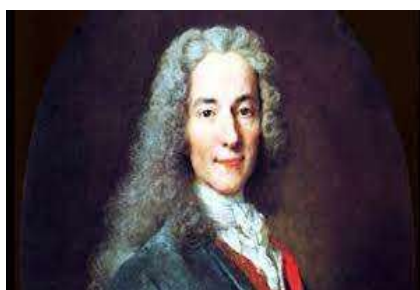
دئیسم در لغت یعنی یزدان‌پرستی، توحید. در مقابل آن الحاد و چندخدایی و امثال این‌هاست اما ما با معنای اصطلاحی دئیسم کار داریم که برای ما اهمیت بیشتری دارد. دو معنای اصطلاحی دارد. اول: اعتقاد به آفریدگار جهان که بعد از خلقت این عالم آن را به حال خودش رها کرده و واگذاشته و هیچ دخالتی در آن نمی‌کند. یعنی خدا خلق کرده و خداحافظ، بلا تشبیه مانند پدر و مادری که بچه‌ای را به دنیا آوردند و دیگر هیچ کاری به بچه ندارند. دوم: اذعان به آفریدگار الهی جهان و انکار هرگونه وحی و مذهب به این معنا که عقل بشر به تنهایی برای

شناخت و زندگی و اخلاق و مذهب و ... کافی است. یعنی آفریدگاری است که جهان را خلق کرده اما دیگر دین و مذهب و امثالهم را نیاورده است بلکه عقل داریم و خود عقل ما را پیش می‌برد .

اندیشه دئیسم را آقای ادوارد هربرت در اوایل قرن هفدهم در انگلستان آغاز کرد. بعد از او این تفکر به فرانسه و آلمان گسترش پیدا کرد. بیشتر مباحث فلسفه غرب روی این سه کشور یعنی انگلیس، فرانسه و آلمان می‌چرخد. افراد دیگری مانند آقای ولتر، ژان ژاک روسو هم از چهره‌های برجسته دئیسم هستند. شما احتمالاً نام ولتر و ژان ژاک روسو را هم شنیدید. جالب است بدانید هم ولتر و هم ژان ژاک روسو از چهره‌های برجسته جریان دئیسم هستند.



ژان ژاک روسو



فرانسوا ولتر



ادوارد هربرت

سیر تفکر غرب هم در دوره فلسفه یونان به افکار دئیسم نزدیک بود، در دوره قرون وسطی یعنی در قرن دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم کاهش پیدا کرد و روی به عقاید تثلیث آوردند، ولی دوباره در جریان قرن شانزدهم و هفدهم دوباره وحی اندک شد و عقل‌گرایی رشد پیدا کرد.

روسو که خودش از روشنفکران معتقد به دین طبیعی بود می‌گوید: امکان مکاشفه مسیحی را به دلیل مخالفت با عقلا توضیح می‌دهد. کتابی است به نام فلسفه روشنگری که آقای گلدمن نوشته که در صفحه ۱۳۵ نظر آقای روسو را می‌آورد. می‌گوید: بالاترین اندیشه‌های ما درباره ذات خدا به واسطه عقل برای ما پدید می‌آید. به مشاهده طبیعت بپردازید. به ندای درون خود گوش کنید. آیا نه این است که خدا همه چیز را به دیدگان ما و به شعور و عقل ما گفته است؟ (قبول نداریم. این‌طور نیست که خدا همه چیز را به عقل ما واگذار کرده باشد. ما اگر بخواهیم نظر آقای روسو را نقد کنیم هر کسی ممکن است یک حرفی بزند و مبانی عقلی هر کسی با هم سازگار نباشد. آن وقت کدام درست است؟ ما در همین مباحث عقلی هم خیلی با هم اختلاف نظر داریم. همین مسیحیت شما با اسلام ما کلی اختلاف نظر دارد. باید کدام را بپذیریم؟)

در ادامه روسو می‌گوید: انسان‌ها چه چیز بیشتری می‌توانند به ما بگویند؟ این کلیسا که اکثریت بندگان را به کیفر ابدی محکوم می‌کند همان خدای رؤف و رحیمی نیست که عقل من به من نشان داده است.

در این‌جا آقای روسو کاملاً نشان می‌دهد که عقل و مبانی عقلی او بیشتر از کلیسا می‌فهمد و وحی و امثالهم را تقریباً رها کرده است .

آقای گلدمن در کتاب فلسفه روشنگری نظر یکی از افراد دئیسمی را می‌آورد که می‌گوید اگر عقل یک موهبت آسمانی باشد و اگر این مسئله درباره ایمان هم صدق پیدا کند آن‌گاه آسمان دو نعمت به ما بخشیده که با یکدیگر تضاد دارند. برای رفع این تضاد چه باید کرد؟ برای گریز از این تضاد باید گفت ایمان کلیسایی توهمی بیش نیست و در طبیعت وجود ندارد .

چرا این طرف قضیه را نفی نکردید؟ چرا نگفتید این‌ها با هم قابل جمع هستند؟ توضیح خواهیم داد .

نقد و بررسی:

سرچشمه تفکرات دئیسم از برخی جاها نشئت گرفته است. تعارض فلسفه و دین مسیحی با عقل و ایمان. چون دین مسیحیتی که دارند و اکنون هم رواج دارد و واقعا برخی از مبانی آن با مبانی عقلی سازگار نیست دچار تضاد شدند که کدام را بپذیرند. سه خدایی را بپذیرند یا چیزی که عقل به آن‌ها می‌گوید؟ از آن طرف بپذیرند که هر انسانی خودش اختیار دارد یا حضرت آدم وقتی از آن درخت ممنوعه خورد گناهش به ما هم منتقل می‌شود؟ چون این عقاید مخالف عقل هستند آن‌ها می‌گویند بین دین و عقل تضاد است.

در پاسخ باید گفت آقای ژان ژاک روسو! آقای ولتر و دیگر آقایان دئیسمی! این عقاید مسیحیتی که شما دارید غلط است. چرا شما عقاید خرافی مسیحیت را به پای دین می‌نویسید؟ عقاید مسیحیت خرافی شما به همان دین خرافی شما برمی‌گردد. اصلاً دین چنین نیست. شما چون در دین تحریف شده تضاد دین دیدید همه ادیان را کنار گذاشتید. این دید جزءنگری شماست. آیا بقیه ادیان را مشاهده کردید؟ آیا در اسلام مشاهده کردید که چیزی مخالف عقل باشد؟

تضاد بعدی که مطرح می‌کنند تضاد علم و دین است. شما برخی از چیزهای علمی را می‌بینید که ممکن است در تضاد با آن مسیحیت تحریف شده شما باشد. می‌خواهید کل وحی را کنار بزنید؟ خیر. مسیحیت شما تحریف شده است و اجازه رشد علمی را در قرون وسطی به شما نداد. چرا می‌خواهید کل دین را کنار بگذارید؟ مسیحیتی که

شما داشتید تحریف شده است. به همین جهت چون این موارد را مشاهده کردند گفتند بین علم و دین تعارض وجود دارد. به همین خاطر دین را کنار گذاشتند .

دلیل سوم که این نظریات را ساختند اختلافات درون مذهبی بود. مسیحیت آن احکام و عقایدی که جناب پتروس آورد که از یاران حضرت عیسی بود با عقایدی که پولس آورد که بعدها مسیحیت را تحریف کرد و تثلیث و امثالهم را آورد در تضاد هستند. آن‌ها این تضاد را که مشاهده کردند نتوانستند با هم جمع کنند و بگویند یکی درست نمی‌گوید. پولس غلط می‌گوید و پتروس درست می‌گوید. وقتی عرضه این مسئله را نداشتند که تشخیص دهند چه کسی درست و چه کسی غلط می‌گوید در کل گفتند که دین کنار برود .

عامل بعدی انحطاط و فسادهای سیاسی-اجتماعی و اخلاقی حاکمان کلیسا را که مشاهده کردند گفتند دادگاه‌های تفتیش عقاید که مسیحی‌ها برگزار می‌کنند، شکنجه‌های بسیار سنگینی که برای مخالفان مسیحیت انجام می‌دهند، مخالفین خودشان را قربانی می‌کنند، مراسم کتاب‌سوزی دارند و امثالهم، نمونه‌هایی از همین موارد است. وقتی این مسائل را مشاهده کردند، گفتند اصلا دین ساقط است و باید روی به عقل‌گرایی آورد. وحی اصلا نداریم و اصلا خدا وحی نفرستاد و ما و عقل خودمان هستیم. گفتیم آن‌ها نباید فقط با دیدن چند قضیه در دین مسیحیت فتوای کلی می‌دادند. به همین دلیل حرف‌های آن‌ها رد است و تنها بر اساس مبانی یک دین تحریف شده نظر دادند و بقیه ادیان را بررسی نکردند. بقیه موارد و ادیان را مشاهده نکردند و نظر کلی دادند .

بررسی نظریات مکتب اگزیستانسیالیسم و نقد آن

در بحث انتظارات بشر از دین راجب مکتب‌هایی صحبت می‌کردیم که چه نظرانی راجب انتظارات بشر از دین دارند. باید روی موضوعات تطبیقی کار کنیم تا ذهن ما استدلالی شود.



به مکتب اگزیستانسیالیسم می‌رسیم که یکی از مکاتب مهم در اروپاست. یکی از مکاتب فلسفی معاصر است که در کنار پوزیتیویسم به شمار می‌آید. پوزیتیویسم و اگزیستانسیالیسم دو مکتب متضاد و متعارض هستند که هیچ وقت با هم سازگاری نداشتند.

بنیان‌گذار اگزیستانسیالیسم^۱ آقای سورن کی‌پرگور است. فیلسوف، عالم و متکلم دانمارکی در نیمه قرن اول نوزدهم متولد شد، ۴۳ سال عمر کرد. خودش فیلسوف خداباوری بود اما بعدها حامیان او به دو گروه الهی و الحادی منشعب شدند.



سورن کی‌پرگور

جالب است بدانید از فیلسوفان الهی مهم این مکتب عبارتند از: آقای داستایوفسکی متفکر و داستان‌نویس روسی، آقای گابریل مارسل. از آن طرف فیلسوفان معروف الحادی این مکتب عبارتند از: آقای نیچه فیلسوف معروف آلمانی، ژان پل سارتر فیلسوف فرانسوی، فرانتس کافکا فیلسوف پوچ‌گرای اصل چکسلواکی و آلبرت کامو فیلسوف الحادی.

حامیان این مکتب تنها در طرح برخی از مسائل با هم اشتراک دارند، ولی در پاسخ آن‌ها هیچ اشتراکی با هم ندارند و گاهی اوقات جلوی هم قرار می‌گیرند. فلسفه اگزیستانسیالیسم فلسفه انسانی است. ادعای آن هم در رفع مشکلات انسان‌هاست. مسائلی مانند ترس از مرگ، گناه، اضطراب، دلهره و ... پدر فکریشان را هم سقراط می‌دانند. سپس آگوستین کشیش معروف مسیحی و سپس پاسگال.

برخی از مسائل مهمی را برای انسان مطرح می‌کنند. حامیان آن‌ها هم روی این مسائل اشتراک دارند:

^۱ طبق باور اگزیستانسیالیست‌ها زندگی بی‌معناست مگر اینکه خود شخص به آن معنا دهد. این بدین معناست که ما خود را در زندگی می‌یابیم، آنگاه تصمیم می‌گیریم که به آن معنا یا ماهیت دهیم. همان‌طور که سارتر گفت: ما محکومیم به آزادی. یعنی انتخابی نداریم جز اینکه انتخاب کنیم و بار مسئولیت انتخابمان را به دوش کشیم. بعضی مواقع اگزیستانسیالیسم با پوچ‌گرایی اشتباه گرفته می‌شود در حالی که با آن متفاوت است. پوچ‌گرایان عقیده دارند که زندگی هیچ هدف و معنایی ندارد در حالی که اگزیستانسیالیست‌ها بر این باورند که انسان باید خود معنا و هدف زندگی اش را بسازد.

۱- تفرّد انسانی. یعنی انسان را آن طور که هست بشناسید نه طوری که دیگران انتظار دارند.

۲- اوضاع حدّی: مانند احساس نزدیکی به مرگ، احساس گناه، احساس ناامیدی.

۳- درون‌ماندگاری و این که انسان‌ها را آن طور که بر ما می‌نمایند می‌شناسیم نه آن گونه که هستیم.

یعنی انسان‌ها طوری خودشان را به ما نشان می‌دهند و ما انسان‌ها را این طور می‌شناسیم اما ممکن است واقعیت چیز دیگری باشد.

۴- پوچی و گزاف بودن جهان.

۵- آزادی انسان و مقتضای طبع انسان عمل کردن

یعنی هر چه دوست دارید انجام دهید.

۶- توجه به ارزش‌های والا از جمله آزادی، خلاقیت، عشق به انسان و ...

۷- عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی

این مورد از ویژگی‌های مهم این جریان است.

فلسفه اگزیستانسیالیسم از نظر روان‌شناختی در مقابل اصالت عقل است. یعنی گروهی برای عقل اصالتی قائل هستند و به شدت با ایدئالیسم و رئالیسم عقل‌گرا مخالف هستند.

ایدئالیسم یعنی دید عقل‌گرایی مفرط و چیزی که تقریباً می‌گوید ما هیچ واقعیت صد در صدی نداریم و چیزهایی که ما از علم می‌آموزیم و درک می‌کنیم واقعیت صد در صد آن‌ها نیست. در کل مکتب اگزیستانسیالیسم با مکاتبی که عقل‌گرا باشند مخالف هستند. آن‌ها اعتقاد دارند دکارت عقل را مطرح کرد، هگل آن را به اوج خودش رساند. به همین علت اگزیستانسیالیسم‌ها ایمان را با علم و عقل ناسازگار می‌دانند. تفاوتی هم در دیدگاه الهی و الحادی آن‌ها هم نیست. به صراحت شعار ظهور ایمان در غیاب علم و عقل را مطرح می‌کنند.

جالب است آقای کی‌پرکگور که رهبر این نحله است می‌گوید: خدا باوری است، اما جالب است هیچ وقت در جستجوی ادله‌ای برای اثبات وجود خدا بر نیامد. او می‌گوید: ارائه دلیل و عقل‌گرایی درباره خدا از اساس کفر است و از دیدگاه او ایمان با عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی هم هماهنگی بیشتری دارد.

اصلا اگر می‌خواهید ایمان بیشتری داشته باشید عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی باید بیشتر باشد چون خدا یک موجودی اندیشه‌ناپذیر است و نمی‌توانید به آن فکر کنید و ذهن انسان نمی‌تواند خدا را درک کند و معرفت حاصل کند.

آقای خسروپناه در کتابشان نظرات برخی متفکرین دیگر را هم می‌آورد و می‌گوید: کسانی که خدا را قبول دارند و عقل‌گرایی دارند چه‌طور می‌خواهند این دو را با هم یکی بدانند؟ جالب است در این جا باید برای جوانانی که اسلام را مخالف عقل و علم نشان می‌دهند اثبات کنند که شما خبر ندارید که در اروپای عزیز شما مکاتبی هستند که می‌گویند دین با عقل ناسازگار است. ای کاش جوانان عزیز انقلابی و ولایی ما به جای پرسه زدن بی‌خود در فضای مجازی نظرات این مکاتب غربی را برای جوانان امروزی تعریف کنند. اسلامی که اصلا می‌گوید: همه چیز را با تحقیق و تفکر بپذیر. اما مکاتب عقل‌گریز اروپا را ببینید. کسانی که نامشان را می‌دانید و شاید کتابشان را هم بخوانید. اساس فرهنگ و تفکر غرب باید برای جوانان ما گفته شود. دغدغه‌های ما مساوی با دغدغه‌های رهبری نیست.

اگزستانسیالیسم‌ها برخی از موضوعات را برای انسان فوق‌العاده مهم می‌دانند. ترس از مرگ، اضطراب، ناامیدی از زندگی و ... اگزستانسیالیسم‌ها برای برطرف کردن این مسائل می‌گویند باید عشق و ایمان به خدا داشته باشید. عشق به خدا و ایمان به خدا شما را در برابر این تنگناها نجات و آرامش می‌دهد. زندگی شما را معنادار می‌کند. پس مهم‌ترین انتظار اگزستانسیالیسم‌های الهی از دین این است که دین به انسان در برابر این وضعیت‌های حدی آرامش دهد.

آقای خسروپناه وقتی بحث نقد این جریان را آغاز می‌کند می‌گوید که روش دین‌پژوهی اگزستانسیالیسم‌ها در مسئله انتظار بشر از دین به دو دلیل مهم است:

۱- طرف‌داری پر جاذبه نسل جوان از آثار اگزستانسیالیسم‌هاست.

۲- اگزستانسیالیسم‌ها و این مکتب به صورت یک مکتب فلسفی معاصر در دنیا مورد توجه قرار گرفته است.

ایشان می‌گوید: اولین و مهم‌ترین نقد ما به آن‌ها این است که عقل‌گریز و عقل‌ستیز هستند. هیچ دلیل عقلی برای اثبات وجود خدا ندارند در حالی که خیلی عالمانه بود که برای اثبات وجود خدا به دلایل عقلی روی بیاورند.

نقد دوم: تلقی اگزیستانسیالیسم‌ها این است که دین در یک حداقلی خلاصه می‌شود و یا فقط در ایمان به خدا. یعنی این افراد اگر نگاه گسترده‌ای هم داشته باشند فقط به دین مسیحیت و متون مقدس موجود در بین مسیحی‌ها عنایت دارند و هیچ‌وقت در سدد حقانیت دینی خاص و انحراف یا تحریف ادیان برنیامدند. هر وقت هم به تحریف متون مقدس توجه می‌کردند می‌گفتند باید دین را طرد کرد. دین را فقط حداقلی نظیر آرامش ترس از مرگ و ... خلاصه کردند. اصلاً انتظاراتی که آن‌ها از دین دارند در مباحث زندگی اجتماعی و مباحث روزمره نیست و فقط مباحث کلی را مطرح کردند.

فواید بحث انتظارات بشر از دین

به کتاب مسائل جدید کلامی، جلد ۳، صفحه ۳۳ برمی‌گردیم. اما فواید بحث انتظارات بشر از دین چیست. چند تا فایده مطرح می‌کنند:

۱- تعیین نیازهای واقعی انسان به دین و در نتیجه نداشتن انتظارات بیهوده از دین و کشف دردهایی که دین به حقیقت پاسخ‌گوی آن‌هاست. تفکیک نیازهای دینی از علمی و عقلی از مهم‌ترین ثمرات است.

باید کارکرد دین را بشناسید. انتظارات دیگری که در حوزه دین وجود ندارد نباید داشته باشیم. برخی انتظارات بیهوده‌ای از دین دارند و فکر می‌کنند دین باید همه مسائل را حل کند. خود خداوند که می‌فرماید قرآن کامل است همه چیز را نیاورده است. چیزهای مادی را نیاورده است. اما مراد از این که کامل است به چه معناست توضیح خواهیم داد.

۲- تعیین دقیق محدوده دین در عرصه‌های مختلف

در عرصه‌های مختلف هدایت بشر دینی، مادی و علمی و ... محدوده دین کجاست؟ آیا هر آن‌چه که پیشوایان دین ما بیان فرمودند جزء دین بود و قابل استناد به وحی است؟ یا برخی تجربه شخصی آن‌هاست؟ مثلاً فروش برخی را مطرح می‌کند و بیان می‌کند حاصل تجربه شخصی پیامبر است.

۳- تحصیل دین‌داری مدلل

یعنی دین‌داری روی هوی و هوس و تقلید نباشد.

۴- جلوگیری از انحطاط مسلمین به دلیل توقعات نابجا و برداشت‌های نادرست از برخی از واژه‌های دینی مانند صبر، انتظار فرج، زهد و توکل.

برخی از افراد فکر می‌کنند انتظار فرج بدین معنی است که در گوشه‌ای بنشینند و زهد پیشه کنند و توکل به خدا کنند حل می‌شود. در صورتی که نادرست است و انتظار و برداشت غلط از دین دارند. بعد افراد کارهایی انجام می‌دهند به بدبختی می‌رسند و دین را عامل بدبختی خود می‌دانند.

۵- ارتقای اعتماد به دین

در نتیجه روشن شدن قلمرو دین و انتظار بشر از آن و در نتیجه عدم نسبت دادن معضلات و مشکلات اجتماعی غیرمربوط به حوزه دین صورت می‌گیرد. شما وقتی دین را کامل بشناسید قطعاً اعتمادتان به دین بیشتر می‌شود، چون جاهایی قلمرو دین خوب عمل کرده و دین کار را به عقل و علم سپرده و اگر کسی زبانی دید به دین ربطی ندارد. اگر شما اکنون به بحث ولایت فقیه نگاه کنید جاهایی که در حیطة ولایت فقیه است که اصلی‌ترین آن نیروهای مسلح ماست مشاهده می‌کنیم چه قدر قدرتمند هستیم. اما گرانی و تورم و ... مربوط به قلمرو رهبر نیست و مربوط به رئیس جمهور است. اگر می‌بینید کشور مسلمانی زبانی دید آیا در آن قسمت به دین عمل کرده یا خیر.

۶- درک کامل تر دین

۷- تعیین وظایف دین پژوهان و موسسات دینی

دیدگاه متفکران اسلامی در باب انتظارات بشر از دین



استاد خسروپناه دیدگاه متفکران اسلامی را در باب انتظار بشر از دین گرد می‌آورد.

پنج دیدگاه مطرح می‌شود. چهار دیدگاه را استاد خسروپناه ارائه می‌دهند و دیدگاه پنجم توسط خود ایشان مطرح می‌شود. اصولاً در مباحث

استدلالی اساتید به این روش عمل می‌کنند. ابتدا نظرات اساتید را ارائه می‌کنند و رد می‌کنند و سپس نظر خودشان را می‌آورند.

برخی مغلطه می‌کنند چون دوران کروناست و اگر طب اسلامی نداشته باشیم دین ناقص است. آیا ما ریاضی و فیزیک اسلامی هم داریم؟ آیا در اسلام آمده تورم را کنترل کنید؟ اسلام کلیات اقتصاد را گفته است. آیا بورس در اسلام است؟ این مسائل مغلطه است که اگر فلان چیز در اسلام نباشد پس اسلام ناقص است. کامل بودن به چه معناست؟ علمی حرف بزنیم. علم جای احساسات و خاله بازی نیست.

نظریه نخست انتظار حداکثری از دین است. انتظار حداکثری از دین خودش سه نظریه دارد:

نظر اول: بر اساس این نظر دین به تمام نیازهای دنیوی و اخروی پاسخ می‌دهد و همه مسائل علمی و عملی را حل می‌کند. دین و متون دینی بدون نیاز به بهره‌گیری از عقل و تجربه و با استمداد از ظاهر و باطن قرآن به کلیات و جزئیات مسائل دنیوی و اخروی پاسخ می‌دهند.

یک نظر کاملاً صد در صدی و کامل از دین را می‌بینیم. استاد خسروپناه می‌گوید: هم با دلایل عقلی و هم دلایل روایی این دیدگاه مردود است، چون آیات و روایات وظیفه دین را هدایت و سعادت انسان معرفی کردند نه این که تمام نیازهای بشر را رفع کنند. کجا نوشته که دین تمام نیازهای بشر را رفع می‌کند؟ در بحث هدایت و سعادت اخروی دین کامل است اما در بحث دنیایی دین ادعا نکرد که تک تک مسائل علوم را حل می‌کند. مگر امیرالمومنین فرمود علم را یاد بگیرید حتی از سینه منافق؟ سینه منافق که علم روایت و قرآن ندارد، بلکه علم دنیوی دارد.

نظریه دوم انتظار حداکثری از دین:

دین به تمام نیازهای آخرتی و در دنیوی کلیات نیازهای دنیایی را در همه زمینه‌ها فردی و اجتماعی پاسخ می‌دهد. با توجه به این که عقل هم از منابع دین به شمار می‌آید می‌توانیم سایر نیازهای جزئی دنیایی را از طریق اجتهاد در کلیات به دست آوریم.

نظریه فوق در بحث دینی می‌گوید: صد در صدی نیست اما کلیات را بیان می‌کند. جزئیات را می‌توان با عقل و استدلال به دست آورد. استاد خسروپناه در مورد این نظریه می‌گوید: در حد یک فرضیه و ادعا قابل طرح و بحث است اما اثبات آن با دلایل عقلی و روایی آسان نیست. آیا در تمام علوم اسلام کلیات را گفته است؟ خیر. مثلاً در علم اقتصاد اسلام کلیات را گفته مانند ربا نخورید، انواع و اقسام معاملات مانند مضاربه و ... اما آیا جزئیات مسائل

اقتصاد را گفته است؟ خیر. اما در برخی علوم حتی کلیات را هم نگفته است. مانند علم فضاوردی یا علوم ورزشی اسلام کلیات را نگفته است.

نظریه سوم:

پاره‌ای از متفکرین مسلمان با یک رویکرد ایدئولوژی گرایانه و دنیاگرایانه افراطی گفتند نقش و کارکرد مذهب بیشتر در جنبه حقوقی و اجتماعی است و از نقش دین هم گفتند که دین در بحث رفاه مادی و بهبود در وضعیت معیشتی و آبادانی دنیا هم سخن گفته است. برخی از مصلحان اجتماعی و متجددان معاصر این سخنان را بیان کردند.

اعتقاد این اشخاص این است که اسلام علاوه بر دعوت به توسعه و عقل و بهره‌مندی از طبیعت یک مدلی را طراحی کرده که شما در این دنیا سازندگی و عمران و آبادی‌تان را داشته باشید. آقای خسروپناه می‌گوید: مهم‌ترین پیامد منفی این نظریه بی‌اعتمادی به آیات قرآن بر اثر تحولات علمی و ارائه فرضیه‌های جدید است. چون دین را کاملاً علمی مطرح می‌کنند. اشتباهی که خیلی از افراد در فضای مجازی مرتکب می‌شوند. انتظار دارند هر آیه قرآن علمی را اثبات کند. آقای خسروپناه می‌گوید: برای مثال علم جدیدی پیدا شد که فرضیه‌ای را مطرح کرد که مخالف آیات قرآن است. آن وقت چه کار می‌کنید آقای روشن‌فکر؟

نظریه چهارم: انتظار حداقلی از دین



گروهی قلمرو و انتظار از دین را فقط به مسائل عبادی و تنظیم رابطه انسان با خدا و آخرت محدود کردند. در حد نماز، روزه، طهارت و ... مهندس بازرگان تقریباً چنین رویکردی دارد. او در کتاب خدا، هدف و بعثت انبیاء می‌گوید: هدف بعثت انبیا خداست.

این‌که دنیا به آبادانی برسد خیر و ...

این دیدگاه مهندس بازرگان کاملاً تحت تأثیر آسیب‌های اجتماعی و پیش‌داوری‌های آن دوران بود. ایشان مبنا را ذات دین و اسلام گذاشته است. هدف اصلی اسلام آخرت است. او می‌گوید: دستورات و آموزه‌های دین مانند سفارش بهداشت، مباحث اقتصادی و روانی و ... فرعیات دین است.

اگر کسی این رویکرد را داشته باشد با دلایل عقلی و نقلی ناسازگار است چون اگرچه هدف نهایی اسلام سعادت انسان است اما دستورات اسلام در حوزه امور فردی و اجتماعی یک مقدمه اصلی و اساسی برای رسیدن به این

هدف است، بنابراین با پذیرش این که برخی بگویند برخی از آموزه‌های اسلام فرعی و فلان است و خیلی مهم نیست نمی‌توانید دین را حداقلی کنید. چون تمام این‌ها برای خدا اهمیت داشت که حلال و حرام را برای موضوعات فردی و اجتماعی هم واجب کرد. مثل این که شما بگویید هدف من رفتن به مشهد است. وقتی هدف شما رفتن به مشهد است جاده‌ای هم که می‌خواهید بروید برای شما مهم است. شما که نمی‌توانید از هر جاده‌ای بروید. شما که نمی‌توانید از بیابان بروید. درست است جاده مقدمه برای رسیدن به مشهد است ولی اگر جاده‌ای نباشد مشهدی هم در کار نیست. امورات فردی و اجتماعی نباشد چه‌طور می‌خواهید به بهشت و سعادت خودتان برسید؟ البته کسانی مانند اقبال لاهوری هستند که می‌گویند دین هیچ گونه طرح و برنامه‌ای برای زندگی ندارد و دین فقط آخرت است. البته این حرف هم صد در صد غلط است.

دیدگاه پنجم: دیدگاه برگزیده

این دیدگاه را استاد خسروپناه مطرح می‌کند و می‌گوید: این دیدگاه با جمع کردن نظریات گذشته است. او می‌گوید: متون دینی علاوه بر آباد کردن آخرت به تامین پاره‌ای از نیازهای دنیایی مانند نیازهای سیاسی، حقوقی و اقتصادی هم می‌پردازند. این دیدگاه نظریه قلمرو اعتدالی و دیدگاه اسلام جامع‌نگر است که با بهره‌گیری از عقل و تجربه، علم و تاریخ و امثالهم در آبادانی دنیا تلاش می‌کند. بسیاری از فلاسفه و متکلمین قبلی و معاصر هم این نظریه را قبول دارند که هدف نهایی اسلام آباد کردن آخرت است اما در برخی از مسائل دنیایی هم نظراتی را ارائه داده است. استفاده از عقل، تجربه، تاریخ، علم و ... را هم قبول دارد.

پس حال متوجه می‌شویم که در بحث طبی این نیست که بگوییم اسلام درباره همه بیماری‌ها دارو صادر کرده است. هدف اسلام این نبود که اهل بیت برای هر نوع بیماری مطب بزنند، بلکه کلیاتی در بحث درمان و پیشگیری را گفتند که البته بیشتر پیشگیری است. دستورات اسلام بیشتر پیشگیری است اما به هیچ عنوان علم، عقل و تجربیات علمی را منکر نیست. شهید مطهری هم همین دیدگاه را در کتاب اسلام و مقتضیات زمان خودش آورده است و می‌فرمایند: کامل بودن اسلام این نیست که شما فکر کنید در تک تک موضوعات نظر بدهد. خیر، اتفاقاً کامل بودن بدین معنی است که در برخی جاها بحثی نکند و کار را به عقل و علم انسان ببیند.

آیا می‌توان در علوم طبیعی و دنیایی از اسلام انتظاراتی علمی داشت؟

فصل هفتم کتاب استاد خسروپناه در جلد ۳، صفحه ۱۰۱ نظر برگزیده خودشان را مطرح می‌کنند. قبل از آن ایشان می‌گویند: می‌خواهیم آیاتی را بررسی کنیم که برخی از علما و بزرگواران روایات و آیاتی را بررسی کردند و گفتند این آیات و روایات نشان می‌دهد که اسلام همه چیز را گفته است. استاد خسروپناه زیبا بحث می‌کند. یکی از آیات، آیه ۸۹ سوره نمل است: کتابی را که نازل کردیم که همه چیز را گفته است و هدایت و رحمت و بشارت است. برخی از علما مانند مرحوم فیض کاشانی گفتند همه علوم و معانی و هر امری تمام و کمال در قرآن وجود دارد. اما در مقابل اساتیدی همچون علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان، جلد ۱۲، صفحه ۳۲۴ معتقدند قرآن کتاب هدایت برای عموم انسان‌هاست. شان قرآن هم همین است. مقصود از کل شیء تمام چیزهایی است که به امر هدایت برمی‌گردد. برای هدایت انسان‌ها قرآن معارفی مانند معاد، اخلاق، شرایع الهی و امثالهم را آورده است، اما قرار نیست قرآن در تک تک موضوعات و علوم نظر داده باشد. شیخ طبرسی هم آن را بیان هرچه از امور شرعی و دینی که مورد نیاز بشر است آورده است. مجمع‌البیان، جلد ۶، صفحه ۵۸۶.

شیخ طوسی گفته کل شیء امور دینی است. یعنی آن چه که پیامبران و ائمه آوردند برای هدایت بشر کافی است. دلیل دوم استدلال کنندگان، روایات متعددی است که از ائمه راجب این آیه ذکر شده است و معتقدند طبق این روایت باید انتظار حداکثری از دین داشت. از جمله روایتی که امام صادق(ع) در کتاب البرهان فی تفسیرالقرآن، جلد ۲ صفحه ۳۸۰ می‌فرماید: من خبر آسمان‌ها و زمین و اخبار ماکان و ما هوکائن را می‌دانم. گویا که در کف دست من است و آن‌ها را از کتاب خدا می‌دانم که می‌فرمایند تبیان کل شیء یعنی در قرآن همه چیز بیان شده است. این گروه اعتقاد دارند این دسته از روایات مطلق است و تمام علوم گذشته و حال و آینده را می‌توان از این روایات به دست آورد. آقای خسروپناه می‌گوید: ما اگر صحت این روایات را بپذیریم در این صورت ظاهر این روایت با ظاهر آیه که ما از قول علامه تفسیرش را گفتیم تعارض دارد. برای رفع تعارض دو راه وجود دارد. ابتدا امور مربوط به هدایت دو نوع هستند: اموری که به طور مستقیم با هدایت انسان‌ها در ارتباط است مانند معارف دینی و اموری که به صورت غیر مستقیم با هدایت انسان‌ها در ارتباط است مانند علوم طبیعی و انسانی که نیازهای مادی و جسمی را هم برطرف می‌کنند و نیازهای معنوی و هدایتی انسان‌ها هم از طریق همین جسم به این علوم ارتباط پیدا می‌کند. پس نیازهای غیرمستقیم هدایتی ما که نیازهای دنیایی ماست با یک واسطه با نیازهای هدایت ما در

ارتباط هستند. یعنی به واسطه جسم. حال اگر مراد از این تبیان لکل شیء بیان تمام این امور باشد که مستقیماً با هدایت انسان‌ها مرتبطند بحث آن مشخص است که دلالت لفظی دارد. لفظ آن بر هدایت دینی دلالت می‌کند. اما اگر مقصود از تبیان اشاره غیرمستقیم به باطن قرآن و همه این‌ها که تمام حقایق بشر را از طریق نیازهای هدایت استنباط کرد این توانایی به امامان مربوط می‌شود. پس باز هم بخواهید بگویید دین حداکثری است و همه چیز را گفته باید باطن قرآن مشخص شود. علم باطن قرآن را اهل بیت دارند.

دوم این که خدا در قرآن نیازهای بشر را به دو صورت مطرح کرده است. اول آیاتی که محتوای نیازهای انسان را بیان کرده مانند آیات مربوط به خدانشناسی و انسان‌شناسی. سوم آیاتی که روش‌های رفع نیازهای انسان را بیان می‌کند. مثل تاکید قرآن بر تعقل که تعقل روشی است که نیازهایمان را برطرف کنیم. استفاده از حس و تجربه. این روش‌ها در صورت عدم تعارض با دیگر آیات قرآن که ندارند می‌توانند به عنوان راهی برای کشف مطالب دنیایی و علمی استفاده شوند. قرآن می‌فرماید در طبیعت و دنیا سیر کنید و تعقل کنید برای چیست؟ اگر همه چیز در قرآن باشد پس چرا قرآن به ما گفت که تعقل کنید؟ پس مطالب فوق نادرست است. اهل بیت علم بر همه مسائل دارند ولی آیا همه را گفتند؟ خیر.

استاد خسروپناه انتظارات بشر از دین را در عرصه امور دنیایی تقسیم بندی می‌کند. نقش دین در مسائل گوناگون دنیا در عرصه‌های اجتماعی مشخص است. در طول تاریخ هم نمایش داده شد. مسیحی‌ها در غرب به طور عمده از آغاز قرون وسطی تا سال ۸۰۰ میلادی با توجه به سیر و سنت عملی کلیسا و برخی آیات عهد جدید به ویژه انجیل‌های چهارگانه و به خاطر این‌که قوانین حکومتی سیاسی هم نداشتند پذیرای سکولاریسمی شدند که می‌گویند فقط به مطالب دینی خودت پایبند باش و مطالب بشر و دنیایی چیز خاصی نیست و دین برای آن‌ها حرفی ندارد. اما اسلام تفکر سکولار را نمی‌پذیرد. از آن‌جایی که دنیا مزرعه آخرت است اسلام قطعاً برای دنیا هم برنامه دارد. پیوند بین دین و دنیا دارد. سیره عملی پیغمبر و ائمه را هم نگاه کنید در عرصه‌های گوناگون سیاسی - نظامی برنامه داشتند. اسلام روی آیات و روایات مختلف سیاسی، تربیتی، حقوقی و اخلاقی برنامه دارد. پس نسبت به امورات دنیایی، اسلام برنامه‌هایی را گفته است.

انتظار بشر از دین در عرصه علوم تجربی

غرب در مسائل طبیعی و علوم تجربی اصلا به دین کاری ندارد. فرضیاتی را که آورده کاملا مخالف دین هستند. اگر بخواهیم طبق منابع خودمان بپذیریم باید به کتاب و سنت رجوع کنیم. اندک بررسی که در قرآن و منابع روایی انجام دهیم می بینیم قرآن و روایات برای کسب شناخت و معرفت و علم اهمیت فوق العاده ای قائل هستند. اعلموا یعنی یاد بگیرید و بیاموزید نسبت به خداشناسی، آخرت شناسی، بیان قوانین اجتماعی، دنیاشناسی و ... است. طلب العلم فریضه صراحت روایت است. آیاتی که حتی ترک فکر را سرزنش کرده است. بدترین جنبندها کسانی هستند که تفکر ندارند. آیاتی که برتری عالمان را نشان می دهد. علم را سرچشمه قدرت، صبر و خیر کثیر می داند. اسلام شدیداً به علم آموزی و تفکر تاکید دارد. علم در کتاب و سنت و روایات مفهوم عام است و تنها مربوط به مباحث دینی نیست. به همین خاطر در روایات داریم که از علوم مضر پیشگیری کنید و علوم سودمند را بیاموزید. به همین خاطر امام صادق می فرمایند: کسی که به اوضاع زمانه خودش آگاه باشد اشتباهات به او هجوم نمی آورد.

پس مراد از علم در بیانات اهل بیت مطلق علم سودمند است و منحصر در علم کلام، فقه، واجبات شرعی و قرآن نیست. به قول شهید مطهری جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضا می کند که هر علم مفیدی را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است علم دینی بخوانیم.

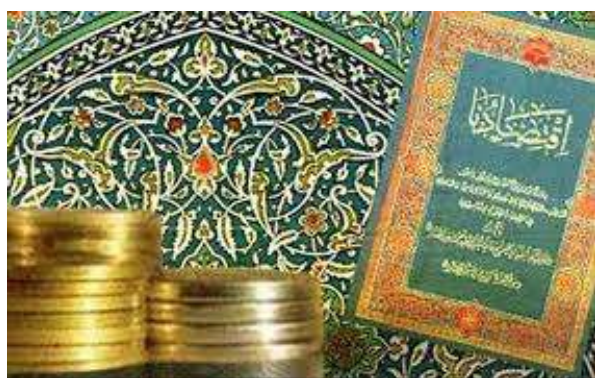
پس اگر این طور باشد اهل بیت باید علوم غیردینی را حرام اعلام می کردند. علم ریاضی، فلسفه و ... فلسفه در زمانی بود که خود اهل بیت حضور داشتند. چرا یک عده روایات را بد می فهمند؟ اهل بیت زمانی این حرفها را زدند که مردم برای مباحث قرآنی، روایی و فقهی سراغ علمای اهل سنت می رفتند. قبل از امام باقر و امام صادق که احکام شیعه بیان شود، شیعیان احکام حج نداشتند. پیغمبر فرصت نکرد. حضرت امیر هم درگیر جنگهای داخلی و خارجی بود. مردم امام حسین و امام سجاد را اصلاً به عنوان امام نمی شناختند. به همین خاطر اهل بیت گفتند این علوم دست ماست. این بدان معنی نیست که اهل بیت با کلیت علوم مخالفت کنند. شهید مطهری می فرماید: هر علمی که برای جامعه اسلامی مفید است علم دینی است. مثل فلسفه اسلامی.

پرسش اساسی این است که علاوه بر این بیانات، توصیه ها و وصفهایی از جهان طبیعت در قرآن و روایات یافت می شود؟ در صورت وجود این وصفها حداقلی هستند یا حداکثری؟ شکی نیست در مورد موضوعات مختلف

بهداشتی، خانوادگی، فردی و اجتماعی و امثالهم قرآن مطالبی را گفته است اما نباید انتظار داشته باشیم که بتوانیم هر پاسخ طبیعت شناختی و بهداشتی و امثالهم را از قرآن و سنت به دست بیاوریم. از نگاه برون دینی و ضرورت عقل بر هدایت انسان‌ها به این نتیجه می‌رسیم که برخی از نیازهای جسمی و روحی انسان به سادگی با عقل و تجربه تحصیل پذیر نیستند و در هدایت انسان هم نقش مقدماتی دارند. لذا هر دینی به ویژه اسلام به عنوان خاتم ادیان باید به آن‌ها پردازد. مانند مباحث اخروی راجب روح و امثالهم.

پس نباید این گمان را داشته باشیم که کتاب و سنت برای تحصیل علوم و مسائل علمی و تجربی کفایت می‌کند و نیازی به عقل و تجربه نیست. اگر این نگاه را داشته باشیم علم، تجربه، عقل و تمام این‌ها را باید کنار بگذاریم.

آیا اسلام در اقتصاد حرفی برای گفتن دارد؟ تا چه حد؟



آقای خسروپناه می‌گوید: شما چه در روش درون دینی (تحقیق با استفاده از آیات و روایات) و چه از روش برون دینی (تحقیق با عقل و داده‌های علمی راجب دین) بررسی کنید می‌بینید لازم و ضروری است اسلام و دین راجب اقتصاد حرف بزند. در بستر جریان اعتراض به نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیست اسلام حرف‌هایی را بزند. چون اقتصاد مسئله‌ای است که عملاً در بطن جامعه است.

استاد خسروپناه راجب فلسفه اقتصادی اسلام حرف می‌زند. بعد مکتب اقتصادی اسلام و سپس نظام اقتصادی اسلام را توضیح می‌دهد. سپس مسائل فقه و مسائل دیگر که خدمت شما توضیح می‌دهیم.

فلسفه اقتصادی اسلام

تمام نظام‌های اقتصادی دنیا اعم از نظام سرمایه‌داری که لیبرالی باشد، نظام سوسیالیستی و نظام اقتصادی اسلام محصول یک سری مبانی فلسفی و جهان‌شناختی هستند. یعنی به این نگاه می‌کنند که نگاه شما به این جهان به

چه شکلی است. بر اساس نگاه شما به دنیا و جهان، مکتب پایه‌گذاری می‌کند. اگر نگاه شما به جهان مادی باشد مکتب‌تان مادی است و اگر خدایی باشد نگاه شما الهی است. نگاه اسلام هم به خدا و هم به این جهان و مادیات است. نظام اقتصادی سرمایه‌داری لیبرال اصالت فرد را دارد و به اجتماع کاری ندارد. یعنی هر طوری دلتان می‌خواهد بخورید و سرمایه‌دار شوید. اگر کسی فقیر شد اهمیتی ندارد. شما پول‌دار شوید و جامعه اهمیتی ندارد. در واقع حقیقت اجتماع را کنار گذاشته و اهمیت با آزادی مطلق اقتصادی است. نظام سوسیالیستی خلاف آن است و می‌گوید جامعه اصالت دارد. مالکیت خصوصی و آزادی اقتصادی ممنوع است. همه با هم شریک هستند. اما نظام اقتصادی اسلام می‌گوید انسان از آن منظر که انسان است نیازهای فردی دارد و از آن منظر که اجتماعی است نیاز اجتماعی دارد پس ما باید نظام اقتصادی را ایجاد کنیم که در آن هم بتواند نیازهای فردی جامعه را حل کند و هم نیازهای اجتماعی. انسان بتواند هم سود شخصی و هم سود اجتماعی داشته باشد. اسلام می‌گوید هر دو سود را داشته باشد. برای همین می‌گوید باید خمس و زکات بدهید.

آقای خسروپناه آیه ۷۲ سوره قصص را می‌آورند: یعنی خدا به شما پول و مال داد و شما استفاده کنید اما بهره دنیای را هم فراموش نکنید.

پس فلسفه اقتصادی اسلام مشخص است که هم باید به دنیا و هم آخرت برسید. از سرمایه استفاده کنید. چه کسی گفته اسلام مخالف سرمایه‌داری است؟ اسلام مخالف سرمایه‌داری است که به جامعه توجهی ندارد. جز پیغمبر و حضرت امیر که حاکم بودند و به خاطر حاکمیت وضعیت زندگی خودشان را در سطح پایینی نگه می‌داشتند بقیه ائمه ما سرمایه‌دار بودند. مگر نشنیدید امام حسن مجتبی دو بار سرمایه‌های زندگی خودش را بخشیدند؟ یا امام صادق (ع) در مدینه زمانی که قحطی آمد دستور دادند انبار گندم‌شان را بفروشند یا خود گندم را به مردم بدهند. چرا می‌خواهیم مسلمین را بدبخت و بیچاره معرفی کنیم؟ بحث بر سر این است که به اجتماع هم سود برسانید. لیبرال می‌گوید فقط خودت بخور بقیه مهم نیستند، اما اسلام می‌گوید حق ندارید شب سیر بخوابید در حالی که همسایه شما گرسنه است. پیغمبر می‌فرماید: اگر کسی شب بخوابد دغدغه مسلمین را نداشته باشد و با این تفکر بیدار شود مسلمان نیست. خداوند می‌فرماید: شما کار خیر انجام دهید من چند برابر می‌کنم. شما یک نفر را نمی‌توانید پیدا کنید که عادت به پرداخت خمس و زکات دارد ولی فقیر شده است؟ نمی‌توانید.

مکتب اقتصادی اسلام

مکتب باید دارای مبانی باشد. روی چه اصولی پایه گذاری شده و چه اهداف اقتصادی دارد. اهداف اسلام عدالت اقتصادی است. مهم ترین چیزی که در قرآن و روایات متعدد در متعدد آمده عدالت اقتصادی است.

قدرت اقتصادی هم در مرحله بعد مهم است چون جامعه اسلامی باید قدرت اقتصادی داشته باشد تا زیر سیطره کفار قرار نگیرد که هر موقع دلشان بخواهد شما را تحریم کنند.

مرحله بعد سعادت جامعه است. سعادت به همراه امنیت اقتصادی داشته باشید. این مسائل اهداف بزرگ اسلام است. مبانی آن مالیت و ارزش است. اسلام چیزی را مال می داند که دارای منفعت باشد. منفعت عقلایی داشته باشد و ضرر عقلایی هم نداشته باشد. ما در فقه داریم خرید و فروش چیزهایی که منفعت عقلایی ندارند. چیزی که اصلا منفعت ندارد خرید و فروش آن هم ارزشی ندارد. اسلام به مالکیت ارزش می دهد. درست است مالکیت اصلی از آن خداست اما به تبع آن مالکیت به انسان هم می رسد.

مالکیت دولتی و مالکیت عمومی هم داریم. مانند جاهایی که مشاع است مانند خیابان و کوچه و امثالهم که مالکیت عمومی است. مالکیت دولتی هم جاهایی که زیر نظر ولی فقیه است. اسلام به آزادی اقتصادی اهمیت می دهد. با حفظ مصالح عمومی جامعه هر فعالیت اقتصادی که دلتان می خواهد داشته باشید.

سپس دولت اسلامی که مبانی، سیاست گذاری و همه چیز آن بر اساس اسلام باشد. این مبانی است که ما را به اهداف مورد نظر می رساند.

نظام اقتصادی که اسلام دارد نظامی است که مجموعه ای از الگوهای رفتاری است که شرکت کنندگان در نظام را به یکدیگر و اموال و منابع پیوند می دهد و یک حرکت هماهنگی را کاملا سازماندهی می کند. یعنی همه در کنار هم باشید، فعالیت اقتصادی داشته باشید، سود فردی و سود اجتماعی هم بر اساس رضای خدا داشته باشید. برخی اهداف اقتصادی را ارضای میل انسانی ترجمه کردند. این طور نیست. اسلام می گوید هم به امیال انسانی و هم امیال اجتماعی تان برسید. قوانین فقهی هم برای این مسائل موجود است. مضاربه، جهاله، مضارعه و امثالهم.

وقتی شما معارف دینی ما را نگاه کنید می بینید تبیین روابط بین پدیده ها و جزئیات و رفتارهای اقتصادی در حوزه انتظارات بشر از دین نیست. تفکر اسلامی در تفسیر این روابط می تواند تاثیر گذار باشد ولی علم اقتصاد هم داریم

که به وسیله مباحث مربوط به تجربه، عقل و آمار می‌تواند روابط اقتصادی را کشف کند که چه کاری انجام دهید بهتر است. علم اقتصاد در جای خود مورد تایید است.

اگر نظام اقتصادی اسلام محقق شد با کمک عقل، تجربه، آمار، روابط بین پدیده‌های اقتصادی و امثالهم انسان می‌تواند مباحث اقتصادی دین را پیاده کند. اسلام اهداف و کلیات را گرفته و جزئیات را باید با عقل و علم کشف کند.

پس اسلام مباحث فقهی و کلیات مربوط به علم اقتصاد را گفته اما کشف روابط بین پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی و امثالهم از طریق تجربه، آمار و عقل و ... می‌توان به دست آورد و کشف کرد. مثلاً بحث تورم را با عقل و علم باید حل کرد.

آیا اسلام در زمینه تربیتی، جامعه‌شناسی و سیاسی حرف‌هایی برای گفتن دارد؟

نظام تربیتی اسلام

در ادامه مباحث جدید بحث انتظارات بشر از دین وارد بحث تعلیم و تربیت می‌شویم. وقتی ما به مجموعه آیات و روایات نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم اسلام یک چهارچوب و نظام تربیتی را برای انسان لحاظ کرده است. ارکان چهارگانه نظام تربیتی در اسلام شامل مبانی، اصول، اهداف و روش‌های تربیتی است. بر اساس این مبانی باید یک سری اصول تعریف کنیم و بعد ببینیم اهداف ما چیست و بعد روشی که به این اهداف برسیم.



یکی ترکیب انسان از نفس و بدن و ظاهر و باطن است. یعنی برای تربیت انسان نباید تنها به ابعاد جسمی انسان پرداخت. انسان دوبعدی است. انسان دارای جسم و روح است. انسان در اسلام مانند انسان در غرب نیست که تنها به جسم و رفاه مادی توجه کند اما آن طرف به رفاه روحانی و کمال روحانی، لذت نفسانی یک فرد توجه نکنند. امروز آمار رسمی از سایت بهداشت جهانی داریم که مصرف قرص‌های ضد افسردگی در غرب بسیار زیاد است. قرآن در آیات متعدد هم به پرورش روح و هم جسم اشاره دارد.

رشد تدریجی مادی و معنوی انسان و سیر انسان از مرحله ضعف به قوت

این مسئله در سوره مومنون آیه ۱۲ الی ۱۴ آمده است. تربیت تدریجی است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۚ ۱۲ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً ۚ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۚ ۱۳ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ۚ فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً ۚ فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا ۚ فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۚ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۚ ۱۴

و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم. سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را به صورت استخوان هائی در آوردیم؛ و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدائی که بهترین آفرینندگان است!

بعد روحانی و الهی انسان

انسان نیاز به ارتباط با خدا دارد. خیلی به روح اعتقاد دارند اما ممکن است اعتقاد آن چنان به خداوند نداشته باشند. روح باید باشد و ارتباط و اعتقادی با خدا داشته باشد. انسان نیازهای طبیعی هم دارد. میل به غذا، غریزه جنسی، میل به استراحت، امنیت، گرایش‌های فطری، حس زیبایی، حس برتری جویی و ... که در تمام آیات قرآن آمده است. پس بر مبنای این مبانی تربیتی است که انسان باید اهداف خودش را بچیند.

هدف تربیتی اسلام

اسلام این مبانی را معرفی کرد تا انسان به رشد، حیات طیبه، طهارت، هدایت، عبادت، تقوا، قرب به خدا، رضای الهی، اقامه قسط و عدل، تفکر و تعقل و ... برسد. اسلام نمی‌خواهد تمام اهداف انسان نیازهای جسمی و جنسی باشد. نیازهای روحی و تکامل معنوی مهم است.

اصول و روش‌ها

به عنوان مثال به اصولی مانند تغییر ظاهر و تحول باطن سفارش می‌کند. تحول تدریجی مهم است. شما نمی‌توانید ناگهان این کار را انجام دهید. مداومت بر نماز برای این است که انسان تدریجاً رشد کند. کسی که ۳۰ سال نماز با اخلاص خوانده با کسی که یک سال خوانده زمین تا آسمان تفاوت دارد. رشد معنوی چنین فردی بیشتر است. پس تمام این ارکان چهارگانه در قرآن و روایات آمده است. البته توجه کنید این چهارچوب را اسلام مشخص کرده است اما در جزئی‌ترین موارد ورود نکرده است. یک متخصص تربیت اسلامی می‌تواند از الگوها و مهارت‌های تجربی در عرصه مشاوره، آموزش و پرورش و حتی کتب و مقالات غربی استفاده کند. البته به شرط این‌که مخالف مبانی دینی ما نباشد. به همین خاطر امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: علم را یاد بگیرید حتی از سینه منافق.

جامعه‌شناسی در اسلام

اسلام در حوزه جامعه‌شناسی نکات مهمی بیان کرده است. این‌که انسان بعد اجتماعی دارد، مسئولیت‌های فردی که مشخص می‌کند، مسئولیت‌های اجتماعی که مشخص می‌کند. بحث رشد جوامع و آیه معروف ان‌الله لا ینبغی ما بقوم حتی ینبغی ما بانفسهم. تاثیراتی که یک جامعه روی فرد و یک فرد روی جامعه دارد. طبقه‌بندی و قوانینی که جوامع دارند. عوامل انحطاط جوامع را بیان می‌کند. هم نماز را ضایع می‌کنند و هم دنباله شهوات را می‌گیرند. جامعه‌ای که اطاعت از خدا را کنار بگذارد و از شهوات پیروی کند سقوط می‌کند. اسلام چنین مباحث و اصول را گفته است.

علوم سیاسی در اسلام

علوم سیاسی یک دانش منحصر فقط مربوط به یک دولت نیست، بلکه فعالیت‌های زیادی در همه عرصه‌های انسان دارد. سیاست می‌تواند شامل منازعه و همکاری باشد. می‌تواند حل مشکل نماید.

آقای خسروپناه در صفحه ۱۲۳ در جلد سوم کتاب می‌گوید: سیاست افزون بر مطالعه فعالیت‌های متمرکز در نهادهای دولت به دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی مانند جنسیت، نژاد، طبقه، جوان، زنان و غیره نیز می‌پردازد. علوم سیاسی نه فقط از حیث موضوع و گستره بلکه از جهت رهیافت و رویکرد نیز بسیار متنوع است و همین امر

نیز سبب تکثر مکاتب علوم سیاسی شده است. شما تفاوت مکاتب سیاسی مختلفی مانند اسلام، سوسیالیسم، کمونیسم و ... را می‌بینید.

آیا در عرصه سیاست می‌توان انتظاری از دین داشته باشیم؟ استاد خسروپناه چند نکته زیبا را مطرح می‌کند:

۱- اولاً نباید علم سیاست را اثباتی و تجربی محض دانست. اتفاقاً مباحث سیاسی هم ممکن است از مباحث دینی هم تاثیر بپذیرد.

۲- در مسئله سیاست که مسائل آن با روش‌های عقلی دنبال می‌شود هم روش‌های گوناگونی از مکاتب عقلایی مطرح شده است. این طور نیست که فقط یک طرف قضیه را نگاه کنیم، بلکه بستگی به این دارد که چه طور مبنایی نگاه کنیم. اسلام برخی از موضوعات سیاسی را مطرح کرده است. رابطه بین رهبران و مردم را معرفی کرده است. نسبت مستقیم دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی را با اراده مردم مطرح کرده است. برای تغییر یک نظام سیاسی باید اراده و حرکت خودمان باشد. عملکرد حاکمان فاسق، فاجر و متکبر در ایجاد تفرقه افکنی و نفاق مطرح شده است (سوره قصص، ۴). در بحث سیاسی قوانین کلی را اسلام بیان کرده است. در موارد جزئی می‌شود به موارد دیگر عمل کرد. مثلاً دوره چهار ساله ریاست جمهوری و پنج ساله قوه قضائیه را می‌توان از مباحث غربی استفاده کرد چون در دین ما نیامده است. خود عهدنامه مالک اشتر یک منشور سیاسی است.

حتی در رابطه با کشورهای دیگر اسلام تذکر داده است که مراقب بهانه‌های تمام نشدنی برخی کشورها باشید. آیه‌ای که خداوند به پیغمبر می‌فرماید: **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنَّ آتَابِعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۗ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ**. ای پیغمبر! هیچ وقت مسیحی و یهودی از تو راضی نمی‌شوند مگر این که به دین آن‌ها در بیایید. آیا این آیه سیاسی نیست؟

یکی از بزرگ‌ترین ایرادات ما سخنرانان این است که آیات سیاسی قرآن را برای مردم شرح ندادیم و تنها آیات مربوط به بهشت و جهنم و ... را گفتیم. اسلام کلیت مباحث سیاسی را بیان کرده است. آزادی‌های مشروع، حق آموزش و پرورش، حق تامین اجتماعی، حق امنیت، حق حاکمیت و مشروعیت و ...

دانشمندانی مانند غزالی، ابن رشد، خواجه طوسی، ابن خلدون، علامه نائینی، شیخ فضل‌الله و خود امام داشتیم که در آثار خودشان به بیان نظام و آثار اندیشه سیاسی اسلام پرداختند.

انتظار از دین در مباحث اخلاق

در ادامه مباحث انتظارات بشر از دین به بحث اخلاق می‌رسیم. مراد از اخلاق دانشی است که به حوزه رفتار آدمی محدود است. باید‌ها، نبایدها و امثالهم. استاد خسروپناه به صورت فشرده نظرات غربی‌ها را مطرح کرده و سپس به نظریه اسلام می‌رسد.

جناب کانت فیلسوف آلمانی می‌گوید: دین و اخلاق از هم جدا هستند. هر انتظاری از دین در عرصه اخلاق منتفی است. او مباحث اخلاقی را بر اساس مباحث وجدانی، عقلی و امثالهم قابل حل می‌داند.

سکولارها هم هر نوع انتظاری از دین در عرصه اخلاق را نفی می‌کنند و از آن جایی که آموزه‌های مسیحیت با اخلاق سکولار و بر اخلاق دینی حکم می‌دهد خیلی با این قضیه موافق نیستند. به همین جهت وقتی مشاهده کردند که دین در موضوع اخلاق نظریه می‌دهد و مباحث آن‌ها هم چندان دینی نیست تصمیم گرفتند دین را به طور کل از عرصه اخلاق کنار بگذارند. چون اگر دین در اخلاق وجود داشته باشد خیلی با اعتقادات سکولارها سازگار نیست. به همین جهت دین را از اخلاق جدا و آن را در موضوع دین به صورت سکوت مطرح کردند. برای مثال در بحث اخلاق سکولار فرد در برابر سعادت دیگران بی تفاوت است و به سعادت خودش فکر می‌کند و در جاهایی که بین منافع تزاخم پیش آید به جای این‌که منفعت جامعه را لحاظ کند بیشتر به منافع فردی خودش توجه می‌کند. در صورتی که اخلاق دینی می‌گوید خودتان را به سعادت برسانید اما جامعه را هم لحاظ کنید نه این‌که جامعه را برای این‌که خودتان به جایی برسید ویران کنید.

در مباحث دینی ما دو تفکر داریم. یک تفکر اشاعره از مکاتب کلامی اهل سنت است که می‌گویند حسن و قبح شرعی است و عقلی نیست. یعنی شما با عقل می‌توانید اثبات کنید دروغ بد است ولی اگر خدا دروغ گفت چیز بدی نیست. عقل شما نمی‌تواند تشخیص دهد که فلان کار خوب یا بد است. هر کاری خدا انجام دهد کار خوبی است و کافی است. حتی اگر خدا همه انبیاء را به جهنم ببرد کار خوبی است. اما در طرف مقابل معتزله از اهل سنت و شیعیان هستند که می‌گویند این‌طور نیست و عقل هم می‌تواند خوب و بد را تشخیص دهد، اما عقل تمام مباحث اخلاقی را نمی‌تواند تشخیص دهد و در بسیاری از جاها به دین نیازمند است. اگر گزاره‌های اخلاقی بیان‌گر رابطه افعال آدمی با کمالش باشند هر فعلی ذاتا انسان را به کمال نهایی نزدیک می‌کند و از آن دور می‌کند. ذاتا حسن و

قبح هم دارد اما باید شرع هم باشد و در این زمینه به ما کمک کند. پس دین در مباحث اخلاقی، اخلاق فردی و اجتماعی را برای ما مشخص می‌کند.



اعتقاد دینی ضمانت اخلاق است. یعنی من از کجا بدانم اگر کار خوبی انجام دهم به بهشت می‌روم؟ از کجا بدانم هنگامی که کار خوبی انجام می‌دهم با آن فرد بدکار تفاوت دارم؟ در این جا باید گفت اعتقادات به کمک شما خواهد آمد. چون شما خدا و معاد را اثبات کردید و بر این اساس توشه‌ای برای معاد شما نیاز است و این توشه اخلاقیات شماست. پس دین در این جا مباحث اخلاقی را ضمانت می‌کند.

خود مکاتب اخلاقی عقلی که دین را کنار گذاشتند بین خودشان اختلاف است. یکی از دلایلی که اعتقاد داریم عقل به تنهایی توان حل و فصل همه مسائل را ندارد همین موضوع است. آیا تمام مکاتب عقلی به یک نتیجه واحد رسیدند؟ خیر. در خیلی از بخش‌ها با همدیگر اختلاف نظر دارند. اما در این جا خداوند متعال دین و یک راه را جلوی پای بشر قرار داده تا بشر در آن زمینه حرکت کند.

پس دین در مسائل اخلاق ورود پیدا کرده و ما از دین انتظار داریم.

انتظار از دین در مباحث فقه و حقوق

در بحث فقه و حقوق ما از دین چه انتظاراتی داریم. این قضیه برمی‌گردد به این موضوع که منبع مشروعیت قوانین حقوقی و فقهی است. اگر مشروعیت را عقلا و رای و مجلس بدانید پس دیگر برای دین جایی باقی نمی‌ماند، اما اگر منشاء را خدا بدانید اوست که انسان‌ها را آفریده و به مصالح و مفاسد انسان‌ها آگاه است. پس خداست که این احکام را می‌آورد. پس از این منظر انتظار از دین در بحث فقه و حقوق یک بحث عقلانی است. در این زمینه سه مکتب ایجاد شد:

مکتب اول، مکتب حقوق فردی است که اصالت را به فرد می‌دهد. مکتب دوم مبنای اصالت جامعه دارد و نظریه حقوق اجتماعی را مطرح می‌کند. تامین سعادت اجتماع، ایجاد نظم در زندگی مشترک افراد و عدالت اجتماعی را دنبال می‌کند. سوم که به اعتقاد ما کامل‌ترین مکتب و منطبق بر دیدگاه حقوقی اسلام است مکتبی است که هم آزادی مشروع فردی انسان را تامین می‌کند و هم سعادت و نظم و عدالت اجتماعی را به ارمغان می‌آورد. یعنی هدف آن پاسداری از حرمت انسان است و از آن طرف هم برای عدالت اجتماعی است.

پس منطق فقه و حقوقی که از اسلام سراغ داریم چنین است که هم برای فرد و هم برای جامعه است، و از آن جایی که خدا هم انسان را خلق کرده پس بهتر می‌تواند نیازهایش را درک کند. پس به همین خاطر اسلام در مباحث فقهی و حقوقی نظرات زیادی هم دارد.

در کل بدانید در برخی از علوم که مربوط به مباحث تجربی و علمی است اسلام یا چیزی نگفته یا کار را به کلیات سپرده است. مانند مباحث فلسفی، پزشکی و ... که روش‌های عقلی است. انسان برای عقل اهمیت قائل است اما مباحثی مانند مباحث فلسفی باید با مبنای دینی سازگار باشد که انسان را به گمراهی نکشاند. در کل برای مباحث علوم تجربی انسان برای عقل ارزش قائل است. اسلام هیچ وقت نمی‌گوید شما عقل را تعطیل کنید و هرچه من می‌گویم گوش کنید. متأسفانه امروز گروه‌های افراطی ادعای مباحث طب اسلامی دارند و اظهار دارند که طب نوین حرام است. به هیچ عنوان این نگاه قابل قبول نیست، چون اسلام برای عقل ارزش قائل است. در مباحث فقهی و حقوقی انتظار ما از اسلام بیشتر است چرا که مباحث مربوط به احکام اجتماعی است. احکام مربوط به جان و مال و آبروی افراد است و انتظار داریم که اسلام در آن موضوعات مباحث بیشتری داشته باشد که انصافاً در این زمینه اسلام مباحث زیادی گفته است.

در علوم مانند علوم سیاسی، تربیتی و ... اسلام کلیات را گفته و در جزئیات اگر شما مباحث جزئی را از علوم غربی پیدا کنید که منطبق با اسلام باشد ایرادی ندارد.

الحمدلله توانستیم از چهار درسی که قرار بود در ترم اول خدمت شما ارائه کنیم دو درس را به پایان برسانیم. بحث منشاء پیدایش دین و بحث انتظارات بشر از دین. انشاءالله از فصل بعد بحث فلسفه و چیستی دین را آغاز خواهیم کرد.

فصل سوم: فلسفه دین

فلسفه و چیستی دین

اختلافات در روش‌شناسی، مصداق و تعیین دین

نگاه متفکرین غربی و اسلامی به دین

تعاریف متفکرین غربی از دین

تعاریف کارکردگرایانه از دین

تعاریف اخلاق‌گرایانه از دین

تعاریف غایت‌گرایانه از دین

تعریف دین اسلام

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَوَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَغَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت
حجّه بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

فلسفه و چیستی دین

به بحث فلسفه و چیستی دین می‌رسیم. مفاهیم نظری به ویژه مفاهیمی که با انسان ارتباط دارند در تعریف آن
همیشه بین اندیشمندان اختلاف نظر بوده است. در تعاریف خیلی وحدت نمی‌بینیم. مفهوم دین هم از این قائده
استثناء نیست. به همین دلیل این مفهوم باید بررسی شود. منظور و بحثی که از دین داریم به چه معناست.



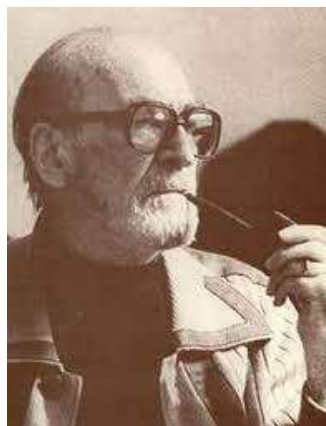
رابرت هیوم می‌گوید: دین به اندازه‌ای ساده است که هر بچه عاقل و بالغ یا آدم بزرگ می‌تواند یک تجربه دینی
حقیقی داشته باشد و به اندازه‌ای پیچیده است که برای فهم کامل و بهره‌گیری کامل از آن نیازمند به تجزیه و
تحلیل می‌باشد. تجربه دینی را توضیح خواهیم داد.

آقای میرچا الیاده از افرادی است که در زمینه فرهنگ و دین کار کرده است. او می‌گوید: شاید هیچ کلمه دیگری
غیر از این نباشد که همواره و آشکار خیلی صاف و ساده به کار برود ولی درواقع نمایان‌گر نگرش‌هایی باشد که نه
تنها بسیار متفاوت بلکه گاه مانع‌الجمع هستند. یعنی برخی از این نظریات با هم قابل جمع نیست.

آقای هیوم و الیاده هر دو یک حرف را می‌زنند و می‌گویند دین در عین سادگی که دارد تعریف آن یک مقدار مبهم و سخت است.



رابرت هیوم



میرچا الیاده



آقای خسروپناه ضرورت بحث و تعریف از دین را ارائه می‌کند. باید مفهوم کار مشخص شود. پرسش از هستی و تحقق آن. ما تا تعریف درستی از دین نداشته باشیم وقتی قصد داریم روی تجزیه و تحلیل و جزئیات آن بحث کنیم به مشکل برمی‌خوریم. شما در ذهن خود تصور کنید که ما قصد داریم راجب یک موضوعی صحبت کنیم ولی تعریف من اشاره به یک چیزی است و تعریف شما اشاره به چیز دیگری است. نمی‌توانیم بحث کنیم و باید ابتدا به تعریف واحد برسیم.

دین در لغت به معنای اطاعت، جزای پاداش، تسلیم شدن است ولی باید توجه کنیم تعاریف لغوی دین در زبان‌های گوناگون تعریف ظاهری است و خیلی برای ما کارایی ندارد. تعریف لغوی مشکل ما را حل نمی‌کند. آن چیزی که مهم است شناخت واقعیت، ماهیت و مصداق دین است. پس باید وارد بحث اصطلاحی شویم.

اختلافات در روش‌شناسی، مصداق و تعیین دین

ما در بحث دین اختلافاتی در روش‌شناسی، مصداق، در تعیین این‌که چه طور دین را مشخص کنیم داریم. باید این مسائل را بدانید. چون دسته بندی‌های متعدد ذهن انسان را باز می‌کند. برخی از مشکلاتی که باعث می‌شود نتوانیم دین را کامل معنا کنیم اختلاف در روش‌شناسی تعریف دین است. دین‌پژوهان در تعریف دین از روش یکسانی استفاده نمی‌کنند. برخی با مراجعه به منابع دین به تعریف دین می‌پردازند و برخی با روش‌های

روان‌شناسی یا جامعه‌شناختی یا فلسفی دین را تعریف می‌کنند. وقتی هر کدام یک روشی دارند تعریف هم تفاوت دارد.

دومین اختلافی که باعث می‌گردد دین را خوب تعریف نکنیم اختلاف در مصادیق دین است. اساسی‌ترین اختلاف در دین کثرت مناسک و اعتقادات موجود در ادیان است. به همین جهت برخی تعاریف ارائه شده جالب است که برخی مکاتب فلسفی و اجتماعی مانند مارکسیسم را هم شامل می‌شود. از سمت دیگر دایره برخی تعاریف آن قدر محدود است که تمامی افراد و مصادیق دین را شامل نمی‌شود. مشکل اساسی در تعریف دین این است که اگر بخواهیم تعریف جامع و کاملی از دین ارائه کنیم در ابتدا باید به مشترکات همه ادیان توجه کنیم. هرچند این مسئله هنوز در فلسفه دین حل نشده است. آیا همه ادیان موجود نه ادیان واقعی که تحریف نشدند بلکه هر نوع دینی که موجود است امور یا امر مشترکی دارند که بتوان بر اساس آن مشترکات تعریف درستی ارائه داد؟ آیا امر مشترک است؟ مثلاً نظر برخی چنین است که هیچ نظر مشترکی بین ادیان وجود ندارد. اگر وجود نداشته باشد شما نمی‌توانید بر اساس عبادات موجود در آن ادیان و تعریفی از دین داشته باشید.

مشکل سوم خلط مبحث بین دین و دین‌داری است. کسانی که با روش تجربی اقدام به تعریف دین می‌کنند گاهی بین عملکرد دین‌داران با پیامدهای دین تفاوت قائل نمی‌شوند و رفتارهای منفی دین‌داران را جزء دین می‌دانند چون فقط به ظاهر دین نگاه می‌کنند. اگر فردی اشتباهی انجام داد نباید به پای دین نوشت. الان افرادی هستند که در جامعه وقتی حرف از اسلام و دین می‌زنید سریع عملکرد چند مسلمان خطاکار را مثال می‌زنند. شما باید در مقام جواب پاسخ دهید که آن فرد اشتباه کرد و نباید به پای کل دین نوشت. به همین جهت از آن جایی که برای برخی این مسئله هنوز حل نشده تعریف دین یک مقدار مشگل است.

چهارم: نداشتن مصداق محسوس و مادی برای دین است. هرچند این مفاهیم دارای مصادیق حسّی هم فاقد تعریف جامع هستند. یعنی مفاهیمی که ما عبادت‌ها را می‌بینیم. این مسائل را هم نمی‌توانیم به خاطر مشکلاتی که برخی‌ها ایجاد می‌کنند و تعاریف مختلف برای دین نداریم ولی مفاهیمی هم که مصداق حسّی ندارند گرفتار ابهام بیشتری هستند. دین یکی از این مفاهیم است که مصادیق حسّی و قابل اشاره حسّی برخوردار نیست. بسیاری از مفاهیم دینی اصلاً قابل حسّ نیستند. یعنی قابل لمس و حس ظاهری نیست بلکه دلی است و باید با دلتان درک کنید. به همین جهت چون مصداق محسوس و مادی قابل لمس ندارند در تعریف دچار مشکل می‌شویم. کسانی که حس‌گرا هستند یعنی پوزیتیویسم‌ها در غرب مکتب اصالت حس را قبول دارند.

پنجم: تاثیر پیش‌فرض‌ها در تعریف دین: برخی چيستی دین را اولین مسئله دین‌پژوهی دانستند. در حالی که تعریف دین باید در مراحل پایانی دین‌پژوهی قرار گیرد. چون پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی بر تعریف دین اثر می‌گذارند و همین باعث اختلاف در تعاریف در دین می‌شود. برای مثال اگر من مکتب مادی‌گرایی را قبول داشته باشم، تعریف من از دین یک چیز است و اگر مکتب الهی را قبول داشته باشم تعریف من از دین چیز دیگری است. برخی همان ابتدای کار سراغ تعریف دین می‌روند. این اشتباه است. در ابتدای کار باید بدانید با چه نگاهی قصد دارید به دین نگاه کنید. نگاه الهی یا مادی یا معرفت‌شناختی؟ به همین خاطر ما در ترم پنجم اصول عقائد مباحث معرفت‌شناختی را گفتیم. این مسائل باید حل شود تا این مباحث را متوجه شویم. برای نمونه اگر محقق دین‌پژوه اگر مکتب حس‌گرایی داشته باشد و بگوید من اگر چیزی را نبینم قبول نمی‌کنم، شما نمی‌توانید با او سر یک سفره بنشینید و راجب دین صحبت کنید.

ششم: پرسش از درون و برون دین است. یکی از عوامل اختلاف در تعریف دین این است که عده‌ای برای وصل به حقیقت دین مراجعه به وحی را پیشنهاد می‌دهند و برخی مخالفت کرده و راه علم و جاهای دیگر را برای تعریف دین پیشنهاد می‌دهند.

هفتم: به کاربردن مفاهیم مبهم. برخی افراد به جای روشن ساختن مفهوم دین، مفاهیمی به کار می‌برند که کار را به سرانجام نمی‌رساند.

هشتم: تعریف پاره‌ای از ادیان. بسیاری از ادیان در طول تاریخ حیات خود دستخوش تحریف شدند و همین امر باعث ایجاد فرقه‌های مختلف شده است. این تحریف باعث می‌گردد ما خوب تعریف دین را انجام ندهیم. این‌ها از عواملی بود که باعث گردید تعریف از دین برای ما یک مقدار مشکل شود.

نگاه متفکرین غربی و اسلامی به دین

در ادامه مباحث راجب ماهیت دین ما تعاریف کلی نسبت به دین طبق مبانی مختلف را شرح دادیم. حال قصد داریم تعریفی از دین طبق فرهنگ اسلام و فرهنگ غرب داشته باشیم. ما باید بدانیم متفکرین اسلامی و غربی چه نگاهی به دین دارند.

متفکرین اسلامی با توجه به مسئله ضرورت بعثت انبیاء و این‌که انسان باید به قرب الهی برسد و تکامل پیدا کند و این موارد به عنوان هدف اصلی و اساسی دین است و دیگر مشخصات دین مانند احساسات معنوی و اعتقادات و

امثالهم، تعاریفی از دین را انجام دادند. به هر حال یک متفکر اسلامی برخی از مسائل برای او قطعی است. این که انبیا و معادی داریم و خداوند انبیاء را فرستاده است.



علامه طباطبایی (ره) دین را چنین تعریف می‌کند: مجموع اعتقاد به خدا و زندگی جاودان و مقررات متناسب با آن که در مسیر زندگی مورد عمل قرار گیرد. این تعریف را علامه در کتاب شیعه در اسلام خود آورده است.



علامه مصباح یزدی (ره) در کتاب آموزش عقاید می‌گوید: دین اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید است.



آیت‌الله جوادی آملی در کتاب انتظار بشر از دین می‌گوید: مراد از دین مکتبی است که از مجموعه عقاید، اخلاق و مقررات و قوانین اجرایی تشکیل شده است و هدف آن راهنمایی انسان به سوی سعادت است.



آیت‌الله سبحانی یکی از متکلمین بسیار بزرگ حال حاضر می‌گوید: دین یک معرفت و نهضت همه جانبه به سوی تکامل است که چهار بعد دارد: اصلاح فکر و عقیده، پرورش اصول عالی اخلاقی انسانی، حسن روابط افراد اجتماع و حذف هر گونه تبعیض‌های ناروا.



دکتر سروش می‌گوید: دین عبارت است از کتاب و سنت. دین ارکان و اصول و فروع دین ناظر بر نبی است. دین عبارت است از متون دینی و اصول و رفتار پیشوایان دینی. دین یعنی کتاب و سنت و تاریخ زندگی پیشوایان دینی.



آقای خسروپناه در کتاب خود می‌گوید: در برخی از این تعاریف بین دین و تدبیر خلط شده است. یعنی ما انسان متدینی هستیم و به دین عمل می‌کنیم. برخی بین دین و متون دینی یعنی حرفی که سروش می‌زند خلط مبحث شده است.

تعاریف متفکرین غربی از دین

یکی از تعاریف دین، تعریف ماهیت‌گرایانه است. یعنی در مقام نشان دادن هویت دین هستند. یعنی چیستی دین و این‌که دین از چه مقوله‌ای است و عناصر و مولفه‌های آن و امثالهم چه چیزی هستند.

آقای اسپنسر که از فلاسفه معروف غرب است می‌گوید: دین اعتراف به این حقیقت است که کلیه موجودات تجلیات نیرویی هستند که از علم و معرفت ما فراتر است.

این تعریف در حقیقت تنها به وجود خدا اعتراف می‌کند. از اعتقادات و اخلاق خبری نیست.

آقای سارتر می‌گوید: دین طرح انسان برای خدا شدن است.

لغت نامه آکسفورد می‌گوید: دین عبارت است از شناسایی انسان از قدرت نادیدنی برتر.

تعاریف متفکرین اسلامی هم ماهیت‌گرایانه بود. یعنی ماهیت و چیستی دین را شرح می‌دادند.

تعاریف کارکردگرایانه از دین

یک نوع تعریفی از دین به نام تعاریف کارکردگرایانه داریم. برخی در تعریف دین رویکرد کارکردگرایانه را پذیرفتند. رویکردهایی که روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی هستند جزء این دسته هستند که بر اساس عوامل و آثار روانی و اجتماعی به تعریف دین و تبیین پدیده‌های دین می‌پردازند.

در تعاریف روان‌شناختی یکی از افراد آقای ویلیام جیمز است. او می‌گوید: دین عبارت است از احساسات، اعمال و تجربیاتی که افراد به تنهایی و در پیشگاه خدا می‌یابند.

آقای یونگ می‌گوید: دین عبارت است از حالت مراقبه، تذکر و توجه دقیق به معنای عوامل موثر که بشر عنوان قدرت قاهره را به آن اطلاق می‌کند و آن‌ها را به صورت ارواح، شیاطین، خدایان، قوانین و ... مجسم می‌کند.

فروید می‌گوید: دین کاوش انسان برای یافتن تسلی دهنده‌های آسمان است تا آن را برای غلبه بر حوادث بیمناک زندگی کمک کند.

وقتی ما تعریف دین را روان‌شناختی بیان می‌کنیم یک اشکال و ایراد پیش می‌آید و آن ایراد چنین است که این را با توهم و تخیلات و انگیزه‌های غیردینی نمی‌توانیم تفکیک کنیم. چیزی که الان تعریف می‌کند آیا توهمات اوست یا تعریف واقعی دین.

تعاریف جامعه‌شناختی از دین تعاریفی هستند که دین را بر اساس علل و آثار اجتماعی یا اساساً بر مبنای تحویل دین به پدیده اجتماعی تعریف می‌کنند. برای نمونه امیل دورکیم می‌گوید: دین دستگاهی از باورها و آداب است. در رابطه با مقدساتی که مردم را به صورت گروه‌های اجتماعی به همدیگر پیوند می‌دهد.

پارسونز می‌گوید: مجموعه‌ای باورها، اعمال و شعائر و نهادهای دینی که افراد بشر در جوامع گوناگون بیان کردند. این تعاریف به باورهای دینی اشاره می‌کنند اما نقطه ضعف آن‌ها در این است که باروهایی را مد نظر قرار می‌دهند که متدینین به دین نسبت می‌دهند اعم از این که جزء حقیقت دین باشد یا خرافه و بدعت باشد. ممکن است با خرافه و بدعت هم عده‌ای دور هم جمع شوند و فکر کنند که بحث دینی است. آن باوری که ممکن است مردم را دور هم جمع کند ممکن است مطالب غیردینی هم باشد.

تعاریف اخلاق‌گرایانه از دین

تعاریف دیگری از دین، تعاریف اخلاق‌گرایانه است که معروف‌ترین آن تعریف آقای انیشتین است. او می‌گوید: مذهب عبارت است از مجموعه احساسی عارفانه در مقابل قوانین جهان و احساس مسئولیت اخلاقی در مقابل هم‌نوعان.

آقای کانت هم در همین حیطه تعریف می‌شود.

تعاریف غایت‌گرایانه از دین

تعاریف دیگری از دین غایت‌گرایانه هستند. یعنی به هدف دین بر اساس هدف دین را تعریف می‌کنند. مثلاً کارل باکس می‌گوید: دین جستجوی انسان است برای رسیدن به خدا و همیشه هم وصل به یافتن خدا می‌شود به شرطی که این دین مطابق میل انسان باشد.

این تعاریف هم ممکن است هر کسی چیزی را برای خود به عنوان دین انتخاب کند.

تعاریف طبیعت‌گرایانه و ملحدانه از دین هم داریم که می‌گویند دین مجموعه‌ای از اوامر و نواهی است که مانع عملکرد آزاد استعدادهای ما می‌شود. جلوی آزادی ما را می‌گیرد.

اما تعریف برگزیده‌ای که آقای خسروپناه ارائه می‌کند چنین است: حق مطلب این است که برای تعریف دین در مباحث دین پژوهی باید غرض و هدفمان را تعیین کنیم. اگر به دنبال دین حداقلی هستیم یعنی اعتقاد به خدا و قیامت، به طور طبیعی تعریفی از دین ارائه می‌شود که دایره معرفتی محتوایی کمتری دارد. مصداق زیاد هستند اما دایره آن محدود است اما اگر مقصود دین معین باشد باید تعریفی را ارائه کنیم که بر همان دین منطبق باشد. پس مطلق دین چنین است: دین عبارت است از مجموعه‌ای از حقایق و ارزش‌ها که از طریق وحی یا الهام یا هر طریق قطعی دیگر مانند عقل برای هدایت و سعادت انسان بر پیامبران نازل می‌شود.

بر پیامبران را مطرح می‌کند که امثال سروش تجربه دینی را مطرح نکنند که پیغمبر هم تجربه دینی داشت و ما هم می‌توانیم تجربه دینی داشته باشیم.

پاره‌ای از معارف ما از طریق عقل، مشاهده، تجربه و روایت به دست می‌آید. یعنی معارفی مانند فلسفه، ریاضی و امثالهم همه از راه مشاهده ما یا عقل یا روایت به دست می‌آیند.

تعریف دین اسلام

دین اسلام عبارت است از مجموعه‌ای از عقاید، احکام و اخلاق که خدا به وسیله منابع و ابزارهایی چون کتاب و سنت و عقل و فطرت برای هدایت و سعادت انسان‌ها بر پیامبر نازل کرد.

پس یک رکن حقیقت دین خداست که نقش فاعلی در پیدایش دین دارد و رکن دیگر انسان است که نقش دریافت کننده را دارد. رکن سوم هم پیغمبر است که واسطه‌ای بین خدا و ماست.

فصل چهارم: رابطه عقل و دین

■ رابطه عقل و دین

■ عقل و دین در زرتشت

■ عقل و وحی در فرهنگ اسلام

■ عقل‌گرایی حداکثری

■ ایمان‌گرایی

■ عقل‌گرایی انتقادی

■ عقل‌گرایی اعتدالی

■ دیدگاه برگزیده

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَغَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت
حجّه بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

رابطه عقل و دین

نظریات مختلفی در باب رابطه بین دین و عقل وجود دارد. برخی موافق با ارتباط کامل دین و عقل هستند. برخی
بر این نظریه هستند که این دو هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. برخی هم این نظریه را دارند که در برخی موارد
دین و عقل با هم ارتباط دارند و در برخی موارد ارتباطی بین آنها وجود ندارد.

تعریف دین را در مباحث قبلی توضیح دادیم. چون این موضوعات و مباحث بیشتر در اسلام و مسیحیت مطرح
شده آقای خسروپناه بحث را بیشتر معطوف به این دو دین کرده است.

عقل در لغت به معنای حبس، ضبط کردن و منع کردن است. عاقل کسی است که هوای نفس خودش را حبس کند.
انسانی که زبان خودش را هم محفوظ نگه می دارد می گویند زبان خودش را اقال کرده است. یعنی قفلی به زبان
خودش زده است. معنای اصطلاحی عقل به معنای تدبیر کردن است. یعنی کسی که تدبیر و فکر و فهم می کند.
جمهور عقلا بر هر کسی که دارای فضل و تفکرات صحیحی باشد عاقل می گویند. عقل دارای ارزش و اهمیت
فوق العاده ای است. چیزی که بین ما و انسان فرق می گذارد عقل است، وگرنه طول عمر برخی از حیوانات از ما
بیشتر است. حتی آزار و اذیت برخی حیوانات از ما کمتر است.

اصطلاح عقل نظری و عقل عملی اصطلاح حکیمان و متکلمین است. عقل نظری قوه ای از قوای ادراکی نفس است
که هست ها و حقایقی را که مربوط به افعال آدم نیستند درک می کند که از مراتب چهارگانه عقل هیولانی، عقل
بالمکه، عقل بالفعل و عقل مصطفاد تشکیل می شود.

عقل عملی قوه ای از قوای نفس انسان است که بایدها و نبایدهایی که مربوط به افعال انسان است را درک می کند.
قرآن و روایات ما مفصل بحث عقل و جایگاه آن و تدبیر و تفکر را مطرح کردند. قابل توجه کسانی که اسلام را

مخالف عقل و علم و تفکر می‌دانند و می‌گویند همه چیز را درست بپذیرید. اصلاً چنین چیزی نیست. برخی چیزها را البته ممکن است انسان نفهمد. چرا نماز صبح دو رکعت است و نماز ظهر چهار رکعت، اما همه احکام اسلام که چنین نیست. بسیاری از احکام اسلام را انسان می‌تواند با تفکر به دست بیاورد و حتی خدای متعال در باب دین می‌فرماید: دین را با تفکر به دست بیاورید. آیات متعددی هم وجود دارد و صراحت آیه قرآن است که می‌فرماید: بدترین افراد کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند.



آقای خسروپناه بحث پیشینه عقل و دین را مطرح می‌کند. یعنی از کجا این بحث آغاز شد. برخی متفکرین مسیحی می‌نویسند: افراد بسیاری که غالباً متفکرین دینی مهمی هم بودند مدعی شدند که ایمان و عقل به هیچ وجه با یکدیگر سازگار نیستند. از جمله پولس حواری که از یهودیت در دل مسیحیت وارد شد و مسیحی‌ها را منحرف کرد. می‌گوید: باخبر باشید که کسی شما را نرباید، به فلسفه و مکر باطل شما را فریب ندهد. رساله پولس، باب پولسیان، باب دوم، آیه ۸.

وقتی این مطالب در کتاب مقدس و عهد جدید وجود دارد کاملاً انسان متوجه می‌شود که دین مسیحیت می‌گوید فلسفه و امثالهم و تفکر و تعقل را کنار بگذار. اما اسلام می‌گوید با تفکر وارد شوید. اسلام می‌گوید تعصب را کنار بگذارید. با علم و عقل وارد شوید. خدای اسلام می‌گوید دین تعصبی و دین پدر و مادر و اقوام از شما نمی‌خواهم. من دین تفکری از شما می‌خواهم.

ترتولیان از مسیحیان صدر اول می‌پرسد: آتن را با اورشلیم چه کار؟ مقصود از آتن فلسفه یونان و از اورشلیم کلیسای مسیحی. یعنی فلسفه را با دین مسیحیت چه کار؟ البته فلسفه در این‌جا منظور تفکر و تعقل است.

پاسگال می‌نویسد: ابزار دلایل خاص خود را دارد و عقل آن دلایل را نمی‌شناسد. منظور او این است که برخی افراد ممکن است ناچار شوند قوای عقلانی خود را تعطیل کنند تا بتوانند ایمان بیاورند.

در جهان مسیحیت اندیشه‌هایی وجود داشت که از سیری به سیر دیگر تغییر کرد. اندیشه اسکولاستیک هم بر عقل و هم بر وحی مبتنی بود و بدین ترتیب بازتاب و برآیندی از تالیف عناصر فلسفه یونان و ایمان اهل کتاب بود. بنابراین در قرون وسطی تنها نزاع بر سر میزان توانایی عقل و تطابق عقل و وحی بود. یعنی در قرون وسطی می‌دانستند عقلی است و قصد داشتند پی ببرند عقل و وحی تا کجا همراه یکدیگر هستند. یعنی اگر جایی عقل با دین سازگار نبود اولویت با کدام است. وحی را اولویت می‌دانستند.

گروهی از متفکرین مسیحی وحی را جانشین همه معارف بشری اعم از علوم تجربی، اخلاق، ماوراءالطبیعه و ... می‌دانستند، بنابراین برای رسیدن به رستگاری تنها آموختن کتاب مقدس را کافی می‌دانستند و نیاز به چیزهای دیگر از جمله فلسفه و امثالهم نبود.

گروهی از جمله آقای آگوستین معتقد بود که راه رسیدن به حقیقت راهی است که مبدا آن ایمان باشد و از وحی به عقل برسد. فهمیدن پاداش ایمان است. ایمان بیاوری می‌فهمی، لذا در پی آن نباش که بفهمی تا ایمان بیاوری بلکه ایمان بیاور تا بفهمی.



انسلم قدیس می‌گوید: من در پی آن نیستم که ابتدا بفهمم بعد ایمان بیاورم، بلکه ایمان می‌آورم تا بفهمم. گروه دیگری به نام ابن رشدی‌های لاتینی (فلسفی‌های لاتینی) ضمن پذیرش دستاوردهای فلسفه هرگونه تعارض بین عقل و وحی را منتفی می‌دانند و در صورت تناقض آموزه‌ای عقل و وحی هر دو را معتبر می‌دانند و مدعی هستند که نخستین وظیفه بشر به کار انداختن عقل است.

در نظامی توماس آکوئیناس عقل بسیار مهم و راهگشای ایمان است. عقل می‌تواند به برخی از حقایق الهیات از جمله وجود خدا پی ببرد. این گروه تقریباً شبیه به ما مسلمین هستند.

متفکرین قرون وسطی متأثر از افلاطون قائل بر دو عقل بودند: عقل جزئی و حساب‌گر و عقل کلی، اما در عصر جدید عقل به معنای اول یعنی عقل حساب‌گر به کار می‌رود. بنابراین ریاضی دیدن جهان توسط گالیله و نیوتن و دکارت غلبه و رشد پیدا کرد.

وقتی دوره رنسانس آغاز شد سه رویکرد را شاهد بودیم. رویکرد نخست متعلق به روشنگرانی بود که دین طبیعی و دین الهی را می‌پذیرفتند. یعنی باور آن‌ها این بود که از راه وحی و قوانین طبیعی می‌شد به خدا اعتقاد پیدا کرد. رویکرد دوم از آن حامیان دین طبیعی بود و وحی را خیلی قبول نداشتند. قوانین طبیعی جهان را قبول داشتند. رویکرد سوم کسانی بودند که انواع صورت‌های دین طبیعی و الهی را زیر سوال می‌بردند و تنها به توانایی عقل در حوزه‌های علم و دین و موارد انسانی اعتراف داشتند.

نهضت روشنگری واکنش‌هایی از سمت کلیسا و افراد دیگری را در پی داشت. آقای دیوید هیوم با نفی اصل علیّت، دفاع عقلانی از مسیحیت را بی حاصل دانست. کانت می‌گوید: اثبات خدا و تعالیم دینی از حد توانایی عقل نظری خارج است و تبیین عقلانی از دین جای خودش را به تبیین‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ایمان‌گرایی از دین داد. یعنی کانت اعتقاد داشت عقل نمی‌تواند و دیوید هیوم هم می‌گفت با عقل نمی‌شود خدا را اثبات کرد.

جان لاک که تفکر او در غرب دوام زیادی هم داشت می‌گوید: در غیبت معرفت، حکم و اعتقاد ظاهر می‌شود. معرفت یعنی آگاهی به یک امر واقع. به همین خاطر معرفت و همچنین آگاهی به صدق گزاره‌ای است که در ازای آن آگاهی قرار می‌گیرد و در مقابل حکم و اعتقاد فرض سازگاری یا ناسازگاری امور با همان فرض صدق گزاره‌هاست.

یعنی معرفت نداشته باشید اعتقادات هم دارید اما به شناخت درست برسید خیلی اعتقاد ندارید. این مسائل خلاف حرف ما مسلمین است.

عقل‌گرایی در قرن ۱۸م و ۱۹م دربردارنده نهضت ضد دینی بود و در مقابل عقل‌گرایی قرن شانزدهم و هفدهم مانند تفکرات آقای لایب‌نیتز، مارل برانش و ... دینی بودند. پس اروپا در قرن جلوتر عقل‌گرا و مخالف دین گردید. در سیر تفکرات غرب بسترهای مهمی برای وارد آمدن آسیب بر دین ایجاد شد. به همین جهت مسیحیت دینش را خیلی عقلانی نمی‌داند. البته در حقیقت این تحریف مسیحیت بود.

عقل و دین در زرتشت

در قسمت گات‌ها که معروف‌ترین قسمت اوستاست و به زرتشت هم نسبت داده می‌شود بحث خرد بارها مطرح شده که بهترین سخنان را گوش دهید، با خرد و عقل خودتان بررسی کنید و اگر خوب بود بپذیرید. در واقع حرف قرآن است که فالتبعوا بالاحسن. یعنی چیزی که بهتر است را بپذیرید.

عقل و وحی در فرهنگ اسلام

بعد از رحلت پیغمبر بر اثر تمرکز خلفا بر قرآن و دوری از سنت پیغمبر و از آن طرف ارتباط مسلمین با دیگر ملت‌ها نیاز به عقل بیشتر شد چنان که گروه معتزله که از گروه‌های کلامی اهل سنت است حامی عقل شد. از آن طرف عده‌ای هم از اهل سنت بودند که به اهل حدیث معروف بودند و اخباریون که از شیعه بودند عقل را از دین جدا کردند و چهره‌هایی مانند ابن تیمیه ملاک تقرب به حق را دوری از عقل دانست. از بین این گروه‌های اسلامی، شیعه و معتزله اهل سنت عقل‌گرا هستند و اشاعره عقل را قبول ندارند.

خیلی از فقهای ما مانند شیخ مفید، شیخ طوسی و سید مرتضی، علامه حلی فتواهای آن‌ها سببه عقلی داشت و فقط روایت را نمی‌دیدند.

آقای کندی در جهان اسلام با یادگرفتن فلسفه و حضور آن در جنبش ترجمه با این مسئله مواجه شد و توافق بین فلسفه و دین را تبیین کرد که فلسفه و دین و عقل با یکدیگر ارتباط دارند. این راه با فارابی ادامه پیدا کرد و دین و فلسفه به عنوان دو سرچشمه یک حقیقت معرفی شدند.

فارابی در کتاب آراء اهل مدینه فاضله وقتی بحث نبوت را مطرح کرد می‌گوید: پیامبر بشری است که از عقل نظری و عقل عملی خودش استفاده می‌کند.

گرایش فلسفی بعد از فارابی به ابن سینا می‌رسد و تا ظهور غزالی ادامه پیدا کرد اما غزالی با انتقادات خودش و تألیف کتاب تهافت الفلاسفه به شدت فلسفه را مورد حمله قرار می‌دهد و تعقل فلسفی را مانع وصل به حقیقت می‌داند. فلسفه ستیزی غزالی کار را به جایی می‌رساند که ابن رشد اندلسی با او مقابله کرد. بنابراین ابن رشد در دفاع از فلسفه ارسطویی کتاب تهافت‌التهافت را تعریف می‌کند. یعنی کتابی در رد غزالی.

عرفا هم با عرفان عملی و نظری بحث عقل را مطرح کردند. بزرگانی مانند علامه طباطبایی، شهید مطهری و امثالهم ارتباط دین و عقل را مطرح کردند تا جایی که آقای جوادی آملی می‌گوید: بین دین و عقل ارتباطی دو طرفه است و این ارتباط به صورتی است که بعد از تبیین آن جداساختن آن کار لغوی است.

در روایات ما حتی گفته شده که عقل پیامبر درونی است. ارتباطی که بین دین و عقل وجود دارد در چه حدی است.

قصد داریم ببینیم رابطه عقل و دین به چه نحوی است. آیا می‌توان همه دین را با عقل درک کرد؟ استاد خسروپناه چهار رویکرد را در کتاب خودشان مطرح می‌کنند:

۱- عقل‌گرایی حداکثری

۲- ایمان‌گرایی

۳- عقل‌گرایی انتقادی

۴- عقل‌گرایی اعتدالی

عقل‌گرایی حداکثری

دیدگاه اول عقل‌گرایی حداکثری است. مطابق این دیدگاه شما همه جانبه می‌توانید اعتقادات دینی را از منظر عقلی اثبات کنید و اصلاً شرط لازم برای ایمان هم دست پیدا کردن به عقل‌گرایی حداکثری است. طبق این دیدگاه برای این‌که نظام اعتقادات دینی واقعا و عقلا مورد قبول باشد باید بتوانیم صدق آن را اثبات کنیم. اگر چیزی عقلی اثبات نگردد دینی نیست. برخی از متفکرین مسیحی می‌گویند همیشه و همه جا برای همه و همه کس اعتقاد به هر چیزی بر مبنای یک سری قرائن ناکافی نادرست است. قرائن باید قطعی باشد. باید استدلالی و عقلی اثبات گردد.

هر سوال دینی با عقل پاسخ داده می‌شود. اما این دیدگاه توسط آقای خسروپناه مورد نقد واقع می‌شود. اولاً بسیاری از انسان‌ها به جهت مشکلات و گرفتاری‌های زندگی توان و فرصت تحصیل استدلال‌ات عقلی حداکثری را ندارند. دوم این‌که اگر ادیان دارای جوهره باشند می‌توانیم برای اثبات این جوهره یعنی اصول اعتقادی به عقلانیت حداکثری فتوا دهیم. اصول دین اعتقادی و عقلی است اما جزئیات و فروعاً تماماً با عقل قابل اثبات نیست. شما

نمی‌توانید با عقل اثبات کنید که چرا نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر چهار رکعت است. این موارد تعبّدی است و عقلی نیست. بنابراین نه تنها عقل‌گرایی حداکثری در توجیه ایمان راه مناسبی نیست بلکه عملاً نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

سوال مطرح می‌شود که چرا هیچ نظام دینی وجود ندارد که با تبیین عقلانی همه عقلا را قانع کند؟ اگر این نظام‌ها برهان‌های معتبری دارند چرا عده‌ای به نفی آن می‌پردازند؟ اگر اسلام ادعای خوبی برای عقل‌گرایی دارد چرا عده‌ای به نفی اسلام می‌پردازند؟ آقای خسروپناه می‌گوید این پرسش مشکلات ما را حل نمی‌کند چون با فرض پذیرش موانع باید به مرور زمان از بدفهمی‌ها کاسته شود و منکران هم نسبت به برهان‌ها و باورهای دینی مجاب شوند. البته این مشکل تمام نظام‌های علمی و فلسفی را شامل می‌شود. شاید سرّ اختلافات در این نقطه باشد که بسیاری از عقل‌ها در مقابل نظام‌های دینی و فلسفی و علمی خنثی قرار نمی‌گیرند. به همین خاطر در داوری از پیش فرض‌های خودشان تاثیر می‌گیرند و عقلی هم که با پیش فرض بخواهد استدلال کند قطعاً چنین عقلی نمی‌تواند موفق باشد. چرا همه دین را نمی‌شود با عقل فهمید؟ چون برخی استدلال عقلیشان را با پیش فرض خودشان قبول دارند و مثلاً فرد این پیش فرض را داراست که اسلام ناحق است. شما نمی‌توانید برای او استدلال عقلی بیاورید. مانند همان فردی که قصد قانع شدن ندارد.

برخی از مسائل فرابشری است. قرار نیست همه چیز با عقل اثبات شود. خیلی از مواردی هم که با عقل اثبات می‌گردد آیا همه آن را می‌پذیرند؟ الان بسیاری از مباحث دینی را با عقل می‌توانیم اثبات کنیم. مثلاً چرا شراب حرام است و ... آیا همه می‌پذیرند؟ خیر.

ایمان‌گرایی

دیدگاه دوم ایمان‌گرایی است. بیان‌گر این محتواسست که نظام‌های دینی سنجش نمی‌شوند. اصولاً ایمان بدون استدلال عقلی تحقق پیدا می‌کند. در بین متفکرین غربی هم چنین افرادی وجود دارند که دارای این تفکر هستند. آنسلیم قدیس هم چنین اعتقادی را داشته است. یعنی خدا را قبول دارند اما می‌گویند اثبات خدا و امثالهم برای ما مهم نیست. در ارائه دلایل عقلی برای خدا، آن را از اساس کفر می‌دانستند. ایمان با عقل‌گریزی بیشتر سازش دارد تا با عقل‌پذیری. الان هم در بین مسلمانان اخباری‌ها و وهابیان هستند که عقل را خیلی نمی‌پذیرند.

تنها هر چیزی را که قرآن و روایت گفته می‌پذیرند. حضور ایمان در غیاب علم و عقل در آثار نیچه و امثالهم یافت می‌شود.

عقل‌گرایی انتقادی

دیدگاه سوم عقل‌گرایی انتقادی است. این دیدگاه نه عقلانیت حداکثری را می‌پذیرد نه ایمان‌گرایی افراطی. یعنی هم به امکان نقد و ارزیابی عقلانی نظام‌های دینی اعتقاد دارد و هم صحت یک نظام دینی را به صورت قاطعانه و همگانی میسر نمی‌داند. بدین ترتیب می‌شود نظام‌های دینی را عقلاً مورد ارزیابی و نقد قرار داد اما اثبات قاطع و همگانی آن امکان‌پذیر نیست. برای مثال می‌شود یک دین را عقلی نقد کرد اما اگر بخواهیم اسلام را عقلانی اثبات کنیم قابل قبول نیست. این دیدگاه بیشتر به دنبال نقد است.

عقل‌گرایی انتقادی از معرفت‌شناسی آقای کانت و علم‌گرایی آقای کوپر متأثر بود. با توجه به چالش‌های پیش روی این دو راه، این مدل از عقل‌گرایی هم آسیب‌زاست. حرف کلی آن‌ها این است که عقل صلاحیت صدور حکم قطعی درباره هیچ موضوعی را ندارد.

عقل‌گرایی اعتدالی

دیدگاه چهارم عقل‌گرایی اعتدالی است. عقل‌گرایی اعتدالی دو تئوری مشخص در قلمرو تئوری‌های صدق و توجیه را می‌پذیرد. تئوری‌های صدق، تئوری مطابقت داشتن، انسجام‌گرایی، تئوری نسبیت و امثالهم است. این گروه تنها تئوری مطابقت را صحیح می‌دانند. یعنی حق و صدق را به معنای مطابقت آن اندیشه با واقعیت در نظر می‌گیرند. معیار شناخت را مباحث مبنایی می‌بینند. به همین جهت بدیهیات و گزاره‌های پایه می‌توانند مدعیات اصلی دین مانند توحید، نبوت و معاد را اثبات کنند. مثلاً جهان هست و نیاز به خالق دارد و ... آن‌گاه با اثبات حقانیت اسلام می‌شود به اثبات سایر گزاره‌ها هم دست پیدا کرد. یعنی شما باید ابتدا بدیهیات ساده مانند این‌که خدا وجود دارد و دنیای پس از مرگ که باید زنده شویم و .. ابتدا اسلام را اثبات کنیم و سپس از طریق اسلام می‌توانیم بقیه را هم اثبات کنیم.

عقل‌گرایی اعتدالی می‌گوید برخی چیزها را می‌شود با عقل و وجدان و فطریات مانند وجود خدا و خداپرستی را اثبات کرد ولی همه پدیده‌ها را نمی‌شود اثبات کرد. ابتدا باید کلیات را اثبات کرد و سپس جزئیات را می‌شود از

طریق همان دین اثبات کرد. وقتی خدا و قرآن را پذیرفتید دستورات قرآن هم به راحتی برای شما قابل حل است. اما همه پدیده‌ها با عقل و وجدان قابل اثبات نیست و در دسترس نیست.

دیدگاه برگزیده

آقای خسروپناه می‌گوید: ما یک عقل قطعی و یک عقل ظنی داریم. عقل قطعی یعنی چیزی که قطعاً از نظر عقلی به آن رسیدید و درست است. هیچ شکی هم ندارید. مانند تجزیه و ترکیب یک موضوع، ادراک مفاهیم کلی مانند خدا هست. ممکن است در جزئیات عقل آن را درک نکند اما کلیات را درک می‌کند. عقل ظنی مانند استقراء. یعنی ممکن است ۱۰ مورد را بررسی کنید و به نتیجه برسید اما مورد یازدهم خلاف باشد. همین ۱۰ موردی را هم که بررسی کردید یک ظن و گمان برای شما ایجاد می‌کند و بالای پنجاه درصد به شما واقعیت را ارائه می‌دهد.

نقل قطعی یعنی قطعاً درست است. مانند قرآن و روایات متواتر و صحیح‌السند. نقل ظنی یعنی روایاتی که خبر واحد است. روایاتی که مشکوک است.

پس ما چهار فرض داریم:

۱- رابطه عقل قطعی و نقل قطعی.

یعنی چیزی که عقلی و قطعی است و همه عقلاً به آن رسیدند و قرآن هم راجب آن قضیه توضیح داده است. فرض تعارض و تناقض این دو ناممکن است. پس نمی‌توانیم بگوییم بین عقل و نقل قطعی تعارض وجود دارد چون اجماع نقیضین است. هر دو درست هستند. خدا عقل را برای ما برای کشف راه قرار داده است. اگر عقلانی به این قضیه با تحقیق و تفحص رسیدیم که دروغ بد است قرآن هم قطعاً می‌گوید دروغ بد است. پس نقل قطعی با عقل قطعی ما با هم سازگار هستند. روایت هم داریم هر آن چه که عقل به آن حکم می‌کند شرع هم بدان حکم می‌کند. یکی از مباحث فقهی ما سیره عقلاً است. برای مباحث دینی سیره عقلاً را مشاهده می‌کنیم.

۲- رابطه نقل ظنی و عقل ظنی

روایتی دارید که صحیح‌السند نیست اما می‌شود بدان استناد کرد. بالاتر از پنجاه درصد است. عقل ظنی هم یعنی این که باز هم صد در صد به آن نرسیدید. در این جا باید به نقل ظنی عمل کرد. جایی که عقل به تنهایی نمی‌تواند کمک کند روایت به کمک آن می‌آید.

۳- رابطه عقل ظنی و نقل قطعی

در این جا نقل قطعی درست است. برای مثال فردی می گوید من احتمال می دهم قانون قصاص درست نباشد. این نادرست است. ما آیات و روایات متعددی راجب قصاص داریم. یا من احتمال می دهم این موضوع دینی درست نیست اما می بینید که قرآن آن را صحیح دانسته است. در این جا تعارض عقل ظنی با نقل قطعی است. نقل قطعی در این جا حجت است.

یا روایتی پیدا کردید که با عقل ناسازگار است اما عقل قاطعانه می گوید این روایت غلط است. این جا حرف عقل حجت است. اسلام نمی گوید همه جا حرف روایت را گوش کنید. هر جا دیدید روایت خیلی صحیح‌السند نیست و متواتر و قطعی هم نیست اما عقلا می گویند این روایت جور در نمی آید. باید روایت را کنار بگذارید.

پس رویکرد ما عقلانیت اعتدالی شیعی است. یعنی عقل توان فهم مفاهیم دین را دارد اما این قدرت را ندارد که همه حقایق دین را کشف کند اما در جای خود از عقل می توان استفاده کرد. یا جایی که از دین بحث و توصیه نداریم عقلای قوم قانونی تصویب می کنند و چون عقلا تصویب می کنند شرع هم تصویب می کند. البته قوانینی که در چهارچوب اسلامی باشد.

پایان ترم اول دوره کلام جدید

آشنایی با مجموعه‌های استاد احسان عبادی

کانال • تاریخ جنگ‌های صلیبی •
دوره رایگان توضیح تحلیلی تاریخ مهم جنگ‌های صلیبی
(جنگ‌های بزرگ بین مسلمانان و مسیحیان)

در پیام رسان تلگرام و ایتا

لینک این کانال در کانال تلگرام و ایتا آشنایی با استاد



آشنایی با استاد احسان عبادی
(مجموعه کانال‌ها در پیج و کانال ایتا)

[@arshiv_linkrr](#)

کانال تلفیقی از مطالب
سیاسی؛ مذهبی و تاریخی

@ma_va_o

در پیام رسان تلگرام و ایتا



آشنایی با استاد احسان عبادی
(مجموعه کانال‌ها در پیج و کانال ایتا)

[@arshiv_linkrr](#)

کانال • آرشیو شبهات + پاسخ •
آرشیو شبهات مطرح شده توسط کاربران فضای مجازی در
گروه پاسخ به شبهات همراه پاسخ استاد احسان عبادی

ایتا [@porsesh_pasokhe](#)

تلگرام [@porsesh_va_pasokhe](#)



آشنایی با استاد احسان عبادی
(مجموعه کانال‌ها در پیج و کانال ایتا)

[@arshiv_linkrr](#)

گروه پاسخ به شبهات استاد احسان عبادی
گروه پاسخ به شبهات در موضوعات دینی؛ مذهبی؛
تاریخی؛ ولایت فقیه؛ فلسفه؛ کلام جدید و...

تلگرام [@shobhemahdavit](#)

لینک راز کانال ... برطرف کرد



آشنایی با استاد احسان عبادی
(مجموعه کانال‌ها در پیج و کانال ایتا)

[@arshiv_linkrr](#)

کانال • تاریخ پهلوی •

دوره مهم و رایگان مورد تأکید رهبری :
بررسی تاریخی دوران رضاخان و محمدرضا پهلوی

@tpahlavi

در پیام رسان تلگرام و ایتا

آشنایی با استاد احسان صیادی
(مجموعه کانال ها از تاریخ و رویدادها)

[@arshiv_linkrr](#)



کانال • نهج البلاغه •

شرح ساده و تخصصی نهج البلاغه

@nahjolbalaghe_mola

در پیام رسان تلگرام و ایتا

آشنایی با استاد احسان صیادی
(مجموعه کانال ها از تاریخ و رویدادها)

[@arshiv_linkrr](#)



کانال • تاریخ اندلس •

دوره رایگان تاریخ مهم فتح اروپا توسط مسلمانان (تاریخ اندلس)

در پیام رسان تلگرام و ایتا

لینک کانال در کانال تلگرام و ایتا آشنایی با استاد

آشنایی با استاد احسان صیادی
(مجموعه کانال ها از تاریخ و رویدادها)

[@arshiv_linkrr](#)



کانال • تاریخ مشروطه •

دوره رایگان توضیح تحلیلی تاریخ مشروطه (تاریخی که رهبری طبق سخنان خودشان نخواستند که جوانان آن را مطالعه نمیکند)

@tmashroteh

در پیام رسان تلگرام و ایتا

آشنایی با استاد احسان صیادی
(مجموعه کانال ها از تاریخ و رویدادها)

[@arshiv_linkrr](#)



کانال معرفت مهدوی
 مطالب مهدوی و ادیان و مذهب

@marefatmahdavi

در پیام رسان تلگرام و ایتا

آندلی با استاذ احسان عبادی
 (مجموعه کانال ها و پیج ها و پیام های ایتا)

@arshiv_linkrw



کانال صحیفه خوان شویم
 نهضت مطالعه مختصر و مفید صحیفه سجادیه

@ehyayesahifeh

در پیام رسان تلگرام و ایتا

آندلی با استاذ احسان عبادی
 (مجموعه کانال ها و پیج ها و پیام های ایتا)

@arshiv_linkrw



صفحه رسمی استاذ احسان عبادی

@mahdaviatrw.ir

در پیام رسان اینستاگرام

آندلی با استاذ احسان عبادی
 (مجموعه کانال ها و پیج ها و پیام های ایتا)

@a



کانال مباحث کلام جدید
 کلام جدید یعنی: موضوعاتی مثل حقانیت همه ادیان ، برداشت های متعدد از دین ، سکولاریسم ، ناکلامی نظام دینی ، آزادی در جلسه و

ایتا @kalamejadid

تلگرام @kalamejadid2

آندلی با استاذ احسان عبادی
 (مجموعه کانال ها و پیج ها و پیام های ایتا)

arshiv_linkrw



سایت رسمی استاذ احسان عبادی

www.mahdaviatrw.ir

آندلی با استاذ احسان عبادی
 (مجموعه کانال ها و پیج ها و پیام های ایتا)

@arshiv_linkrw

